

جریده شعله باید ارگان مرکزی حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان
است که هم‌ا در خدمت تدارک، برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت
ملی مردمی و انقلابی (شکل مشخص کونفری جنگ خلق) قرار دارد.

(اساتذہ حزب)

شعله جاوید



ارگان مرکزی حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان

عقرب ۱۳۹۷ (نومبر ۲۰۱۸)

دور چهارم

شماره (۱۹)

”تلاش برای صلح“

راه دیگری برای تشدید منازعات و جنگ در کشور

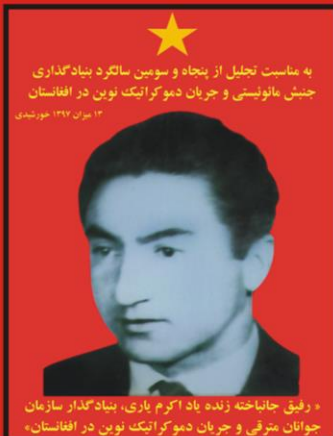
۱

دور سوم انتخابات پارلمانی رژیم دست‌نشانده عدم مشروعیت
رژیم پوشالی را پر قدرت تر و گسترده تر از قبل متبازر ساخت

۶

ساختمان یک حزب مائوئیستی طراز نوین

۲۰



« رفیق جانباخته زنده باد اکرم باری، بنیادگذار سازمان
جوانان مترقی و جریان دموکراتیک نوین در افغانستان»

به مناسبت تجلیل از

پنجاه و سومین

سالروز بنیادگذاری

جنبش مائوئیستی و جریان

دموکراتیک نوین در

افغانستان

۶۳

"تلاش برای صلح"

راه دیگری برای تشدید منازعات و جنگ در کشور

چندین دور مذاکرات، به مناسبت‌های مختلف و از جمله روی ختم جنگ و

تأمین صلح در افغانستان، میان طرفین وجود داشته است. چنانچه فقط مدت زمان اندکی قبل از آغاز مأموریت زلمی خلیل زاد، چند دور مذاکرات میان طرفین صورت گرفت. خصلت ویژه مذاکرات خلیل زاد با نمایندگان طالبان آشکار بودن و غیرسری بودن آن است. به عبارت دیگر آن چه در طول هشت (۸) سال گذشته به صورت نسبتاً سری و در خفا پیش برده می‌شد دیگر از پرده بیرون افتاده است.

از جانب دیگر بالاخره "کنفرانس صلح برای افغانستان" به دعوت دولت امپریالیستی روسیه و اشتراک نمایندگان ۱۰ دولت آسیایی، نمایندگان طالبان، نمایندگان "شورای عالی صلح افغانستان"، سفیر رژیم دست‌نشانده در ماسکو و یک

اخیراً سرمنشی "ناتو" در جریان یک سفر به کابل طی یک مصاحبه مطبوعاتی که یک جا با "رئیس جمهور" رژیم دست‌نشانده انجام داد با تأکید اعلام نمود که:

«ما برای بیرون رفتن نیروهای ما از افغانستان زمان مشخصی را در نظر نمی‌گیریم. نیروهای ما تا هر زمانی که لازم باشد این جا می‌مانند. بنابراین طالبان باید دست از آدم‌کشی بردارند و با حکومت افغانستان وارد مذاکرات برای صلح شوند.»

این سخنان در حالی بیان می‌شود که زلمی خلیل‌زاد به نمایندگی از وزارت خارجه دولت امریکا چندی قبل مذاکرات با دفتر سیاسی طالبان در قطر را آغاز کرده و هر دو طرف به ادامه مذاکرات متعهد شده اند. البته این اولین مذاکرات میان نمایندگان دولت امریکا و طالبان محسوب نمی‌گردد، بلکه از سال ۲۰۱۰ تا حال

کنفرانس مذکور شرکت نمود و بدین ترتیب نخواست- و نتوانست- از آن کنفرانس بیرون بماند. به این ترتیب موضع‌گیری مخالف اولیه دولت امریکا علیه "کنفرانس صلح ماسکو" تعدیل شده و به شکل شرکت در سطح ناظر و پایین در آن کنفرانس تبارز نمود که در هر حال عدم اصرار روی مخالفت اولیه را نشان می‌دهد. این شکسته شدن روحیه انحصارطلبی مطلق دولت امریکا در رابطه با مسایل جنگ و صلح در افغانستان نشانه ای از ضعف کنونی دولت مذکور در قبال اوضاع افغانستان است.

پیش‌نهاد تأخیر در انتخابات ریاست جمهوری رژیم دست‌نشانده به مثابه حرکت مبتنی بر حسن نیت در مقابل طالبان توسط بعضی از مقامات دولتی امریکا به شمول زلمی خلیل‌زاد را می‌توان نشانه دیگری از ضعف دولت امریکا در قبال اوضاع افغانستان محسوب نمود. گرچه احتمال مبدل شدن این طرح به موضع‌گیری رسمی دولت امریکا ضعیف است ولی صرفاً طرح آن عیناً مثل مذاکرات مستقیم میان نمایندگان دولت امریکا و نمایندگان طالبان

دیپلمات امریکایی مقیم ماسکو به عنوان نماینده دولت امریکا دایر گردید.

شرکت سفیر رژیم دست‌نشانده در ماسکو، ولو به صورت ناظر، در کنفرانس جدأ قابل دقت است.
برعلاوه "شورای عالی صلح افغانستان" در واقع یک نهاد ساخته شده توسط رژیم دست‌نشانده بوده و در خدمت رژیم و اربابان امپریالیست اشغال‌گرش قرار دارد. بنابراین شرکت نمایندگان در کنفرانس ماسکو را در حقیقت باید به مفهوم شرکت نمایندگان رژیم دست‌نشانده در کنفرانس ماسکو محسوب نمود. به عبارت دیگر انکار ظاهراً شدید طالبان از نشستن رویاروی با نمایندگان رژیم واضحاً درز برداشته و در حال از میان رفتن است. بنابراین قویاً احتمال دارد که در آینده نه چندان دور سطح نشست میان نمایندگان طالبان و رژیم دست‌نشانده عالی‌تر و مستقیم‌تر گردد.

در عین حال صرف‌نظر از رتبه نسبتاً پایین نماینده ناظر دولت امریکا در کنفرانس ماسکو، واضح است که سرانجام دولت امریکا نیز در

جامعه افغانستان و همچنان در سطح بین‌المللی و منطقه، مرتبط با این وضعیت داخلی، باعث گردیده است که تلاش‌های به اصطلاح صلح‌طلبانه خود به عرصه دیگری از نبرد برای تأمین منافع غارت‌گرانه امپریالیستی و ارتجاعی داخلی و خارجی در افغانستان مبدل شده است. در عین حال تلاش‌های دروغین و احياناً راستین برای شروع و پیش‌برد مذاکرات به اصطلاح صلح دارای این خاصیت هست که از تشدید منازعات تا حد تکامل آن‌ها به درگیری‌های جنگی مستقیم میان قدرت‌های بزرگ و کوچک امپریالیستی جلوگیری می‌نماید.

تلاش‌های به اصطلاح صلح‌طلبانه داخلی و خارجی در شرایط فعلی افغانستان خود بهانه‌ای برای تشدید جنگ در کشور، ظاهراً برای کسب امتیازات بیشتر در شکل‌دهی به مذاکرات بعدی، گردیده است. چنان‌چه این مذاکرات در آینده آغاز گردد، جریان مذاکرات خود پروسه دیگری خواهد شد برای تشدید درگیری‌های جنگی به خاطر

باعث گسترش و تعمیق بیش‌تر عدم مشروعیت رژیم دست‌نشانده گردیده است و اگر در عمل تطبیق می‌گردید عدم مشروعیت رژیم را شدت و وسعت بازهم بیش‌تری می‌بخشید.

بنابراین موضوع دیگر این نیست که مذاکرات مستقیم برای صلح میان رژیم دست‌نشانده و طالبان شروع می‌گردد یا نه؟ بلکه این است که احتمال شروع این مذاکرات میان دو طرف بیش‌تر گردیده است. اما موضوع این هست که شروع مذاکرات مذکور نمی‌تواند به معنای ختم اتوماتیک جنگ و تأمین صلح در افغانستان باشد. چنان‌چه دوام چندین ساله مذاکرات برای صلح میان دولت اسلامی تحت رهبری ربانی-مسعود و طالبان باعث ختم جنگ میان آن‌ها نگردید و آغاز چنین مذاکراتی در سوریه و یمن و دوام چندین ساله اش نیز تا حال باعث ختم جنگ در آن کشورها نشده است.

برعکس از هم اکنون روشن است که شدت عینی و ذهنی تضادها در

روسیه و سوسیال امپریالیزم چین در افغانستان.

در حالی که امپریالیزم امریکا در مسیر افول افتاده است و متحدین سیاسی و نظامی اروپایی امریکا در پیمان ناتو با ملایمت و گاهی با تندخویی فاصله شان را با ابرقدرت رهبری کننده این پیمان بیش‌تر می‌سازند. اگر قدرت‌های امپریالیستی اروپا قادر گردند در آینده ارتش اتحادیه اروپا را شکل دهند، شکل‌گیری یک قطب جهانی امپریالیستی در وسط امریکا و روسیه به نحوی تکمیل خواهد شد و در نتیجه جهان بیش‌تر چند قطبی خواهد گردید. این اوضاع منازعات جهانی و منطقه‌یی، منجمله منازعات در افغانستان، را به طرف حل و تضعیف سوق نمی‌دهد. برعکس حرص روسیه امپریالیستی به عنوان قدرت بزرگ امپریالیستی در نزدیکی افغانستان را نسبت به کشور بیش‌تر خواهد ساخت، چنان‌چه از هم اکنون دعوای منفعت‌خواهی امپریالیستی‌اش در افغانستان، همراه با قدرت‌های ارتجاعی متحدش در منطقه، جری‌تر گردیده است. بنابراین کلاف سردرگم جنگ

امتیازگیری در پشت میز مذاکرات و نه تخفیف آن. مجموع این اوضاع ممکن است منازعات در افغانستان را ابعاد تازه ای ببخشد.

داخل شدن پای روسیه امپریالیستی در مسایل افغانستان، تحت نام کنفرانس صلح، منازعات در افغانستان را به طرف حل و حتی تضعیف سوق نداده است، بلکه بیش‌تر از پیش پیچیده ساخته است. در واقع روسیه در پی احیای نفوذ سوسیال امپریالیستی "شوروی" سابق، به عنوان میراث‌خوار آن، به شکل نفوذ امپریالیستی و سپس افزایش آن نفوذ در افغانستان است. از لحاظ داخلی طالبان بخش بیش‌تر و رژیم پوشالی بخش کم‌تر مسئولیت تاریخی دخیل ساختن روسیه امپریالیستی، این اشغال‌گر دیروزی، در منازعات افغانستان را بر عهده دارند.

تلاش امپریالیزم امریکا و متحدین امپریالیستش از یک جانب کماکان روی تکمیل انقیاد بر افغانستان و مردمان آن متکی است و از جانب دیگر روی جلوگیری از نفوذ و تعمیق و گسترش نفوذ امپریالیزم

نبرد علیه اشغال‌گران و پوشالیان و از طرف دیگر جلوه‌فروشی‌های توجیه‌گرانه آن‌ها با توسل به ماهیت تاریخی کهن این مقاومت، به خصوص برای فریب اذهان مردم امریکا، شکسته شود و مقاومت مردمان افغانستان بتواند شبیه به مقاومت مردمان ویتنام علیه اشغال‌گران امریکایی، در داخل امریکا نیز حمایت توده‌یی به دست بیاورد.

افغانستان کماکان در مسیر باز شدن پیش نمی‌رود و راه درازی تا رسیدن به صلح و آرامش در کشور در پیش است. وظیفه و مسئولیت تاریخی ما این است که برای به میدان آوردن نیرومند بدیل مقاومت همه‌جانبه ملی مردمی و انقلابی علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده در کشور پیوسته و فداکارانه تلاش کنیم تا از یک‌طرف میدان‌داری انحصاری مقاومت جنگی ارتجاعی طالبانی در

ساختمان یک حزب ...

تولیدی. سیاست، مبارزه برای قدرت [سیاسی است].

بنابراین یک حزب ماتونیستی طراز نوین در قدم اول باید توسط زبده‌ترین و جانبازترین جانبداران پرولتاریا-کسانی که برای پیروزی پرولتاریا در رسیدن به قدرت [سیاسی] مبارزه می‌کنند، ایجاد گردد، نه توسط حامیان حزب. درجه به اهتزاز درآمدن درفش منافع پرولتاریا و خط پرولتری توسط خط سیاسی حزب وابسته به این است که این جانبداران [پرولتاریا] چگونه در راه اندازی مبارزه و جلب حمایت مردم از این مبارزه موفق هستند.

زنده باد جانبداران پرولتاریا و زنده باد حزب پرولتری!

"کمیته مرکزی حزب کمونیست انقلابی کانادا"

دور سوم انتخابات پارلمانی رژیم دست‌نشانده عدم مشروعیت رژیم پوشالی را پر قدرت‌تر و گسترده‌تر از قبل مبارز ساخت

هستند. آن‌ها که تا حد زیادی نیروهای متخاصم با هم بودند، صفت مشترک همه‌شان اعلام وفاداری نظری و عملی سیاسی و نظامی به متجاوزین و اشغال‌گران امپریالیست و ایفای نقش "روپاه پیش‌گرگی" و "پیداده نظام" بازی شطرنج آغاز شده در افغانستان، در خدمت به آن‌ها از لحاظ سیاسی و نظامی بود، هست و خواهد بود. متجاوزین و اشغال‌گران امپریالیست با استفاده از همین دشمنان قسم خورده دموکراسی نمایشات مسخره دموکراسی‌پازی‌های شان در افغانستان تحت اشغال و انقیاد را به راه انداختند. اما در همان صحنه اول این نمایش فریبنده، ماهیت ضد دموکراتیک دموکراسی‌پازی اشغال‌گرانه امپریالیستی و وطن‌فروشانانه ارتجاعی واضحاً خود را نشان داد.

جلسه خاینین ملی در بن جمع کوچکی از وطن‌فروشان مرتجع و خاینی بودند که با هیچ معیاری از منافع و خواست‌های برحق اکثریت مردمان کشور نمایندگی نمی‌کردند. تجمع آن‌ها در بن فقط و فقط در زیر بال‌وپر متجاوزین و اشغال‌گران امپریالیست ممکن و مقدر گردیده بود. این تجمع، گردهم‌آبی باندهای جنایت‌کار و رهزنی بود که احاد متشکله آن تحت رهبری اربابان

در واقع حیات سیاسی رژیم دست‌نشانده اشغال‌گران امپریالیست امریکایی و متحدین‌شان از همان روز اول تولد نامیمون این رژیم پوشالی، و فراتر از آن از همان اولین زمان نطفه بندیش، در جلسه خاینین ملی در شهر بن آلمان در زیر بال‌وپر اشغال‌گران امپریالیست و تمهیدات قبلی برای سرهم‌بندی جلسه مذکور، تا حال بازی‌چه مطامع امپریالیستی اشغال‌گرانه و چپاول‌گرانه آن‌ها بوده است و این بازی تا آخرین روز اشغال کشور و تا آخرین لحظات حیات این رژیم ادامه خواهد یافت. در این بازی آنچه برای اشغال‌گران امپریالیست اهمیت تعیین‌کننده دارد تأمین منافع آزمندان و غارت‌گرانه امپریالیستی خودشان است. طبعاً در جریان این بازی باید تمامی نمایشات به اصطلاح دموکراتیک از قبیل برگزاری انتخابات، تشکیل پارلمان، تصویب قانون اساسی و غیره و غیره در خدمت این عامل تعیین‌کننده قرار بگیرد، در غیر آن برای اشغال‌گران امپریالیست و دست‌نشانندگان شان پیشیزی هم ارزش ندارد.

جناح‌های ارتجاعی افغانستانی تشکیل دهنده جلسه خاینین ملی در بن، دشمنان قسم خورده دموکراسی حقیقی بودند و

اشغال‌گرانه شان و جزء مهمی از سیاست‌های وطن‌فروشانه رژیم دست‌نشانده شان را تشکیل داده و تا امروز پیوسته تعقیب گردیده است و تا زمانی که کشور تحت اشغال باشد و رژیم پوشالی بر مسند دست‌نشانده‌گی تکیه زده باشد، همچنان ادامه خواهد یافت.

"اتحاد شمال" قبل از شرکت در جلسه بن سه چوکی "کلیدی" وزارت دفاع، وزارت داخله و وزارت خارجه در رژیم را میان هر سه بخش متشکله اتحادشان تقسیم کرده بودند. اما بخش تحت رهبری ربانی-مسعود در جلسه بن روی این تعهد استوار باقی‌نماند و هر سه چوکی کلیدی مذکور را در بدل تأیید ریاست حامد کرزی به تنهایی تصاحب نمود. این وضعیت نشان داد که بخش‌های مختلف "اتحاد شمال" نمی‌توانند قواعد به اصطلاح دموکراتیک بازی حتی میان خودشان را رعایت کنند، چه رسد به این‌که قواعد مذکور را در مناسبات با سایر جناح‌های شرکت‌کننده در جلسه بن رعایت کنند و مقدم بر همه سرشت ذاتی ضد ملی و ضد دموکراتیک شان به آن‌ها اجازه نمی‌دهد که حقوق دموکراتیک توده‌های مردم را رعایت کنند.

مرجعی که قانون اساسی دموکراسی اشغال‌گرانه و وطن‌فروشانه امپریالیست‌های امریکایی و متحدین شان و دست‌نشانده‌گان شان در افغانستان را به تصویب رساند، حتی یک مجلس مؤسسان انتخابی طبق معیارهای دموکراتیک کهن بورژوازی نبود، بلکه یک "لویه جرگه"

امپریالیست‌شان حتی قواعد به اصطلاح دموکراسی‌بازی میان خودشان را نیز نتوانستند رعایت کنند، چه رسد به این‌که به حقوق دموکراتیک مردم حتی تعهد سستی داشته باشند. بالاتر از این، اربابان امپریالیست این خابینن ملی حتی به "حقوق دموکراتیک" مزدوران‌شان نیز باورمند نبودند و فقط خواست‌های خودشان را بالای آن‌ها تصویب نمودند.

اکثریت خابینن ملی گردهم‌آمده در بن‌کاندید غیرپشتون "جناح روم" را به ریاست برگزیدند. اما اشغال‌گران امپریالیست امریکایی و متحدین شان این فیصله را "ویتو" کردند. آن‌ها از قبل روی نصب کردن یکی از خدمت‌گذاران دولت امریکا و کمپنی امریکایی یونیکال بر مسند ریاست رژیم دست‌نشانده در افغانستان به توافق رسیده بودند. آن‌ها از همان ابتدای نطفه‌بندی رژیم دست‌نشانده در افغانستان نصب "شاه شجاع سوم" و "ببرک کارمل دوم" (حامد کرزی) بر مسند ریاست رژیم دست‌نشانده را رنگ ملیتی دادند و تحت عنوان این‌که در شرایط کنونی افغانستان باید ریاست رژیم را یک پشتون بر عهده داشته باشد، ریاست او را بر سایر مزدوران شان در جلسه بن تحمیل کردند. به این ترتیب تحریکات ملیتی و دامن زدن به تفرقه‌های ملیتی از همان ابتدای اشغال افغانستان توسط امپریالیست‌های امریکایی و متحدین امپریالیستی و ارتجاعی‌شان و شکل‌دهی رژیم دست‌نشانده توسط آن‌ها، بخش مهمی از سیاست‌های امپریالیستی

رژیم از یکجانب و تدویر "لویه جرگه" های به اصطلاح سنتی در تناقض با متن قانون اساسی رژیم در مورد "لویه جرگه" ها از جانب دیگر اشاره نمود.

سومین دور "انتخابات" ریاست جمهوری رژیم دست‌نشانده اشغال‌گران امپریالیست با ماهیت سراسر تقلب‌کارانه و مجرمانه خود، حتی در مطابقت با معیارهای "قانون اساسی" خود رژیم، نتوانست عدم مشروعیت وطن‌فروشانه و خایانه ملی این رژیم را اندکی تخفیف دهد، چه رسد به این که آن را از میان ببرد. به اصطلاح حکومت وحدت ملی که بعد از این "انتخابات" تشکیل گردید اساساً حاصل پیروزمندی "انتخابات" مذکور نبود، بلکه حاصل شکست فصاحت‌بار، عمیق، وسیع و کاملاً آشکار آن بود. مبنای به اصطلاح حقوقی تشکیل این "حکومت" در مطابقت با حکم قانون اساسی رژیم یعنی پیروزی یکی از جناح‌های شامل در سومین دور "انتخابات" ریاست جمهوری رژیم پوشالی قرار نداشته و ندارد، بلکه بر مبنای امضای یک "موافقت‌نامه سیاسی" سرهم‌بندی شده، دیکته‌شده و تضمین‌شده توسط وزیر خارجه دولت امپریالیستی اشغال‌گر امریکا و متناقض با قانون اساسی رژیم، میان دوطرف مدعی پیروزی در آن "انتخابات" سراسر تقلب‌کارانه و مجرمانه، قرار داشته و دارد.

پس از دور سوم انتخابات سراسر تقلبی و مجرمانه ریاست جمهوری رژیم، حاکمیت

انتصابی طبق معیارهای ضد دموکراتیک فیودالی و قبیلوی بود، اما جناح حاکم در رژیم دست‌نشانده و در واقع اربابان امریکایی و غیر امریکایی رژیم حتی متن قانون اساسی تصویب شده توسط این "لویه جرگه" ضد دموکراتیک را نیز نتوانستند بر بتابند و متن تصویب شده آن را در ده‌ها مورد طبق خواست خود "تقلب‌کارانه" تعدیل و "اصلاح" نمودند. اما حتی به رعایت متن "تقلبی" این قانون اساسی نیز وفادار باقی نمانده اند و در هر موردی که منافع شان را در عدم رعایت متن مذکور دیده اند، نقض کلی و یا قسمی احکام قانون اساسی ساخته خودشان را، بدون یک لحظه درنگ و تأمل، در پیش گرفته اند. چنان‌چه به جرئت می‌توان گفت که سردم‌داران رژیم پوشالی، به ویژه رأس رهبری آن، ناقضین اصلی قانون اساسی "جمهوری اسلامی افغانستان" محسوب می‌گردند، کما این که اشغال‌گران امپریالیست، به ویژه اشغال‌گران امپریالیست امریکایی، ازین لحاظ پیشوای کلیت رژیم، به ویژه رأس رهبری رژیم هستند.

لزومی ندارد در این جا تمامی کارنامه‌های رژیم دست‌نشانده در دوره اقتدار پوشالی حامد کرزی را در مورد نقض قانون اساسی رژیم به تفصیل مورد ارزیابی قرار دهیم. فقط باید به دو دور از انتخابات سراسر تقلبی و مجرمانه ریاست جمهوری و پارلمانی و شوراهای ولایتی رژیم و حذف کلی انتخابات شوراهای ولسوالی

رژیم آن چنان فاسد و آلوده است که در موارد بسیاری اهالی کشور از شر آن به قضائیه بدوی و ارتجاعی طالبان پناه می‌برند و "بد" را از "بدتر" و "بدترین" ترجیح می‌دهند. همچنان مرتبط با این چنین اجرانیه و قضائیه ای میزان و درجه فساد در قوه مقننه رژیم نیز کمتر و رقیق‌تر از آن‌ها نیست. چنانچه "قانون سازان" خود سه سال کامل به صورت "غیر قانونی" یعنی با نقض "قانون" بر مسند قدرت پوشالی باقی ماندند. بر علاوه انتخابات شوراهای ولسوالی رژیم سال‌های سال به تعویق انداخته شد و عاقبت رژیم تصمیم گرفت که برای اولین بار هم‌زمان با دور سوم انتخابات ولسی جرگه رژیم دایر گردد. ولی سرانجام این تصمیم‌گیری "دموکراتیک" نیز عملی نشد و نقض گردید.

دور سوم انتخابات ولسی جرگه رژیم فقط برای مدت چند روز یا چند هفته یا حتی یک سال به تعویق انداخته نشد، بلکه سه سال به تعویق انداخته شد و حالت تعلیقی قانون اساسی رژیم به این ترتیب نیز واضحاً خود را نشان داد. تعویق سه ساله انتخابات مذکور فرصت کافی (یک فرصت هشت ساله) در اختیار رژیم قرار داد که با استفاده از آن می‌توانست ضعف‌ها و نواقص انتخابات ولسی جرگه رژیم در دور اول و دور دوم را مورد حلاجی قرار دهد، برای رفع آن ضعف‌ها و نواقص بکوشد و انتخابات به مراتب بهتری نسبت به دوره‌های قبل دایر نماید. اما از آن جایی که

پوشالی از اساس و به طور کلی، حتی بر مبنای معیارهای قانونی خود رژیم پوشالی، مبنای انتخاباتی نداشت، بلکه بر مبنای "توافق‌نامه سیاسی" ای شکل گرفت که قانون اساسی رژیم را در حالت تعلیق اعلام کرد و اقدامات تدارکی برای "اصلاح و تعدیل" آن را طی دو سال آینده، از طریق "لویه جرگه اصلاح قانون اساسی"، برنامه کاری اساسی "حکومت" اعلام نمود و به این ترتیب عمر به اصطلاح حکومت وحدت ملی را نیز دو سال تعیین نمود. اما اشغال‌گران امپریالیست و خائنین ملی دست‌نشانده شان حتی روی مبنای تقلب‌کارانه و مجرمانه "توافق‌نامه سیاسی" نیز وفادار باقی نماندند و آن را نه تنها در موارد بسیاری بلکه اساساً و بنیاداً و به طور واضح و آشکار نقض نمودند.

عمر دوساله تعیین شده برای "حکومت وحدت ملی"، در "توافق‌نامه سیاسی" عملاً پنج سال به درازا کشیده است و به این ترتیب حالت تعلیقی دو ساله قانون اساسی رژیم نیز پنج سال دوام کرده است. "لویه جرگه اصلاح قانون اساسی" رژیم اصلاً دایر نگردیده و طبقاً قانون اساسی قابل تعدیل و اصلاح رژیم نیز تا حال بلا تغییر باقی مانده است. در چنین وضعیتی طبیعی است که موقعیت‌های غیرقانونی و فساد سراسر ارگانیسم قوه اجرانیه رژیم (حکومت) را فراگیرد و افغانستان را به یکی از فاسدترین کشورهای جهان مبدل نماید. مرتبط با این وضعیت قوه قضائیه

جرائم انتخاباتی در دور سوم انتخابات ریاست جمهوری آن چنان سیر صعودی منفی یافت که کل پروسه انتخابات مذکور در واقع باطل گردید و حکومت پوشالی به اصطلاح وحدت ملی نه بر مبنای انتخابات متقلبانه و مجرمانه مذکور بلکه بر مبنای سازش و مصالحه و تقسیم قدرت غیر انتخاباتی هر دو جناح متقلب و مجرم سرهمبندی گردید.

دور اول انتخابات ولسی جرگه رژیم یک انتخابات متقلبانه و مجرمانه و دور دوم آن متقلبانه‌تر و مجرمانه‌تر بود و عمر آن نیز به نحو متقلبانه و مجرمانه ای سه سال بیش‌تر از موعد به اصطلاح قانونی آن دوام نمود. اما دور سوم انتخابات ولسی جرگه رژیم فضیحت‌بارترین، متقلبانه‌ترین و مجرمانه ترین انتخابات پارلمانی در تاریخ افغانستان و تاریخ کشورهای مختلف جهان را از لحاظ میزان محدودیت و جرایم انتخاباتی، به شمول تقلبات، تا سطح جنایات انتخاباتی رقم زده است. مهم‌ترین جوانب این محدودیت‌ها و جنایات انتخاباتی را اجمالاً مرور می‌کنیم:

1 -- محدودیت‌ها:

در قانون اساسی رژیم دست‌نشانده اشغال‌گران امپریالیست، ظاهراً اصل انتخابات عمومی برای تعیین رئیس جمهور، ولسی جرگه، شوراهای ولایتی و شوراهای ولسوالی پذیرفته شده است. اما تاریخ حاکمیت پوشالی بیش‌تر از یک‌ونیم

این ضعف‌ها و نواقص عارضی نیستند بلکه از ذات و سرشت حالت اشغال امپریالیستی کشور و از ذات و سرشت دست‌نشانده‌گی رژیم شکل‌یافته و پرورده‌شده توسط اشغال‌گران امپریالیست در کشور و ماهیت ارتجاعی و ضد دموکراتیک آن مایه می‌گیرد، نمی‌توانند از طریق بررسی، حلاجی و نتیجه‌گیری توسط خاینین ملی قابل رفع باشند.

بناءً دوام اشغال امپریالیستی کشور و دوام حاکمیت پوشالی رژیم دست‌نشانده در کشور به معنای مهیا شدن فرصت‌های بیش‌تری برای اصلاح ضعف‌ها و نواقص اساسی مذکور به اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی نیست، بلکه به معنای مهیا شدن فرصت‌های بیش‌تری برای انکشاف و تکامل منفی بیش‌تر این ضعف‌ها و نواقص است.

تجارب پی‌هم در طول زمان بیش‌تر از یک‌ونیم دهه عمر اشغال امپریالیستی کشور و عمر رژیم دست‌نشانده در کشور، بیش‌تر شدن پیهم و روز افزون تکامل منفی ضعف‌ها و نواقص مذکور را، چه در انتخابات ریاست جمهوری رژیم و چه در انتخابات و عدم انتخابات

سطوح مختلف پارلمانی رژیم، نشان داده است.

دور اول انتخابات ریاست جمهوری رژیم متقلبانه و مجرمانه بود و دور دوم آن متقلبانه تر و مجرمانه تر. اما تقلبات و

علیرغم ادعای کمیسیون انتخابات رژیم مبنی بر تهیه لیست هشت میلیون (8000000) نفری رأی‌دهندگان، مطابق به اعلام نتایج اولیه غیر رسمی توسط خود کمیسیون، چهار میلیون (4000000) نفر در انتخابات سهم گرفتند. اما منابع دیگری از درون خود رژیم و احزاب شرکت کننده در انتخابات، مجموع افراد شرکت کننده در انتخابات را صرفاً دوونیم میلیون (2500000) نفر می‌دانند که با توجه به وضعیت انتخابات در مجموع می‌توان گفت که حتی شرکت همین تعداد افراد در انتخابات، که صرفاً 14% مجموع افراد دارای حق رأی را در بر می‌گیرد، نیز فقط می‌تواند طبق یک محاسبه دست‌و‌دل باز و "سخت‌مندان" قابل پذیرش باشد. ولی با توجه به وضعیت عمومی کشور و بی‌رغبتی وسیع اهالی نسبت به انتخابات رژیم، رقم حقیقی مجموع افراد شرکت کننده در انتخابات به نظر ما فقط می‌توانست دو میلیون (2000000) نفر باشد.

ب: محدودیت از لحاظ عدم تدویر انتخابات در مناطق مختلف:

در حال حاضر بیش‌تر از پنجاه فیصد کل قلمرو کشور در مناطق روستایی بیرون از ساحت حاکمیت پوشالی رژیم دست‌نشانده قرار دارد. بناءً دور سوم انتخابات ولسی

دهه این رژیم نشان می‌دهد که به اصطلاح تطبیق اصل انتخابات عمومی در آن پیوسته سیر نزولی داشته و به جای این که عرصه آن روزبه‌روز مستحکم‌تر و گسترده‌تر گردد، به‌طور روزافزون غیرمستحکم‌تر و محدودتر می‌گردد. چنان‌چه عدم استحکام و محدودیتی که در دور سوم انتخابات ولسی جرگه رژیم خود را نشان داد در واقع اصل انتخابات عمومی برای انتخاب اعضای ولسی جرگه رژیم را از چندین جنبه مهم در عمل و به صورت بسیار واضح باطل ساخته است.

در این جا فقط چند مورد از مهم‌ترین محدودیت‌ها را مورد توجه قرار می‌دهیم:

الف: محدودیت از لحاظ عدم شرکت افراد دارای حق رأی در انتخابات:

طبق احصائیه‌های تقریبی، مجموع نفوس افغانستان در داخل کشور و آوارگان و کارگران افغانستانی ساکن در خارج از کشور در حدود سی‌وشش میلیون (36000000) نفر هستند. حداقل نصف این مجموعه یعنی هجده میلیون (18000000) نفرشان می‌توانند دارای حق رأی باشند. می‌توان گفت که به همین خاطر کمیسیون انتخابات رژیم قبل از تنظیم لیست رأی‌دهندگان، هجده میلیون (18000000) استیکر چاپ کرده بود.

حوت برگزار گردد. ولی بعداً این فیصله نیز نقض گردید و قرار شد که انتخابات مذکور هم‌زمان با انتخابات ریاست جمهوری رژیم برگزار گردد. حالا این موضوع در میان منسوبین بلندپایه رژیم مطرح گردیده است که علاوه بر برگزاری انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای ولسوالی‌های رژیم، برگزاری انتخابات ولسی جرگه در ولایت غزنی در عین روز ممکن نیست و باید این انتخابات به تاریخ دیگری- که تا حال معلوم نیست، برگزار گردد. احتمال بیش‌تر این است که دور سوم انتخابات ولسی جرگه رژیم اصلاً در ولایت غزنی برگزار نگردد و هر ۱۱ نفر آن‌ها از میان منسوبین پشتون، هزاره و تاجک رژیم درین ولایت، به صورت انتصابی و "غیر قانونی"، از نظر قانون اساسی رژیم، معین شوند. واقعیت این است که قانون اساسی رژیم نه تنها نزد مخالفین اشغال‌گران و رژیم بلکه نزد خود رژیم، به ویژه رهبران رژیم و مقدم بر آن اربابان رژیم نیز کتابچه بی ارزشی بیش نیست.

انتخابات در ولایت قندهار به دلیل ترور گنگ و مبهم جنرال رازق قوماندان امنیه رژیم در ولایت قندهار در روز معینه آن برگزار شده نتوانست و به صورت "غیر قانونی" یک هفته بعد برگزار گردید. از آن مهم‌تر، در مراکز انتخاباتی نسبتاً زیادی در تمامی ولایات کشور، البته غیر از ولایت غزنی، انتخابات به صورت غیر قانونی برای روز دوم نیز ادامه یافت.

جرگه رژیم در سراسر این مناطق اصلاً برگزار نگردید.

مجموع آوارگان و کارگران افغانستانی ساکن در خارج از کشور، به شمول پاکستان و ایران، شش میلیون (6000000) نفر و مجموع افراد دارای حق رأی در میان آن‌ها سه میلیون (3000000) نفر، که 16,67% فیصد مجموع افراد دارای حق رأی را در بر می‌گیرد، تخمین زده می‌شود. به این ترتیب مجموع افراد دارای حق رأی در خارج از کشور یک‌وونیم برابر مجموع حقیقی افراد شرکت‌کننده در انتخابات است و ازین لحاظ رقم نسبتاً بزرگی از مجموع افراد دارای حق رأی را تشکیل می‌دهند. ولی تمامی مناطق مورد سکونت این مجموعه در انتخابات شامل نبوده است، یعنی اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده شان، نه لازم دیدند و نه جرئت کردند که درین مناطق برنامه انتخابات را، ولو با تقلب و تحدید، برگزار نمایند.

انتخابات در ولایت غزنی به دلیل کشمکش میان جناح‌های مختلف رژیم پوشالی اصلاً تا حال نتوانسته برگزار گردد و بدتر از آن تمامی منسوبین رژیم تلاش کرده اند که موضوع یک حوزه انتخاباتی باقی ماندن ولایت غزنی و یا سه حوزه شدن آن را به یک تنازع ملیتی در این ولایت تبدیل نمایند. با توجه به این وضعیت، رژیم ابتدا انتخابات ولسی جرگه درین ولایت را چهار ماه به تعویق انداخت و قرار شد که در ماه

واقع عبارت‌پردازی دیگری از مفهوم "افغانستان کشور در حال جنگ" و اعتراف به موجودیت جنگ در افغانستان و این که «جنگ بر ما تحمیل شده است»، می‌باشد.

این یک واقعیت غیر قابل انکار است که افغانستان در طول چهل سال گذشته (از کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ تا حال) و بلکه در طول چهل و پنج سال گذشته (از کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ تا حال) یک کشور در حال جنگ باقی مانده است. این جنگ طولانی اشکال متعدد کودتا و ضد کودتا، جنگ تجاوزکارانه و اشغال‌گرانه سوسیال امپریالیستی و امپریالیستی، جنگ مقاومت علیه این تجاوزات و اشغال‌گری‌ها، خانه‌جنگی‌های خانمان‌سوز ارتجاعی و مداخلات نظامی و استخباراتی خارجی خونین را به‌خود گرفته است و همچنان ادامه دارد.

"کشور پس از جنگ" خواندن افغانستان مبتنی بر این فرضیه بود که جنگ تجاوزکارانه و اشغال‌گرانه امپریالیستی یانکی‌ها و متحدین شان بر افغانستان به موفقیت انجامیده و حاکمیت پوشالی رژیم دست‌نشانده اشغال‌گران در این کشور مستقر گردیده است. در واقع تمامی طرحات و برنامه‌های دیگر اشغال‌گران امپریالیست و خائنین ملی از قبیل بازسازی، انتخابات، نهادهای جامعه مدنی سازی و غیره همه مبتنی بر حقیقی‌انگاری فرضیه فوق‌الذکر بود. اما تجربه ثابت ساخت که فرضیه مذکور حقیقت نداشت و ندارد.

علاوتاً انتخابات در دو ولایت فراه و ارزگان مطلقاً در محدوده مراکز این دو ولایت باقی ماند. به همین خاطر مجموع افراد شرکت کننده در انتخابات ولایت فراه، که بیش‌تر از نیم میلیون (۵۰۰۰۰۰) افراد دارای حق رأی دارد، از لحاظ وسعت بعد از هرات ولایت درجه دوم کشور است و مساحت آن پنجاه و پنج هزار (۵۵۰۰۰) کیلومتر مربع می‌باشد، طبق احصائیه‌های کمیسیون انتخابات رژیم، در حدود سی هزار (۳۰۰۰۰) نفر بوده است، یعنی تقریباً ۶٪ مجموع افراد دارای حق رأی درین ولایت و آن هم صرفاً از محدوده بازار شهر فراه و حومه‌های نزدیک آن که به زحمت پنجاه و پنج (۵۵) کیلومتر مربع مساحت دارد و ۰۰۱۰۰٪ کل مساحت ولایت را در بر می‌گیرد.

پ: محدودیت رو به افزایش از لحاظ نبود امنیت مناسب برای برگزاری انتخابات:

اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده آن‌ها سال‌های سال افغانستان تحت اشغال امپریالیستی را "یک کشور پس از جنگ" خواندند. آن‌ها فقط از مدتی به این طرف این عبارت بی‌مفهوم را دیگر بر زبان نمی‌رانند و به جای آن از عبارت «به بن‌بست‌رسیدن جنگ در افغانستان» استفاده می‌کنند و از این که «جنگ راه حل مشکل افغانستان نیست» دم‌می‌زنند که در

مثلاً نبود امنیت مناسب برای برگزاری انتخابات رژییم در هر سرهمبندی انتخابات جدید گسترده‌تر و عمیق‌تر از پیش خود را نشان می‌دهد. دلایل این است که جنگ روزبه‌روز عمیق‌تر و گسترده‌تر می‌گردد و توأم با خود نبود امنیت مناسب برای برگزاری انتخابات را نیز عمیق‌تر و گسترده‌تر می‌سازد. اگر دور سوم انتخابات ولسی جرگه رژییم تنها در شهر کابل در حدود ۲۵ روی‌داد امنیتی و بیش‌تر از دوصد (۲۰۰) تن کشته و زخمی و در سطح سراسر کشور چند صد روی‌داد امنیتی و نزدیک به هزار (۱۰۰۰) تن کشته و زخمی را شاهد بوده است، دور چهارم انتخابات ریاست جمهوری رژییم روی‌دادهای امنیتی و تلفات و صدمات به مراتب بیش‌تری را درین شهر و در سراسر کشور مرتبط با برنامه‌های انتخاباتی رژییم شاهد خواهد بود.

ت: محدودیت از لحاظ فقدان توان‌مندی مالی در برگزاری انتخابات:

این محدودیت رژییم دست‌نشانده در سال‌های آغازین شکل‌دهی رژییم توسط اشغال‌گران امپریالیست یک محدودیت عمومی بود و تا حال به عنوان یک محدودیت عمومی باقی مانده است و تا جایی که در چشم‌رس قرار دارد در آینده نیز به همین صورت باقی خواهد ماند؛ زیرا

خود اشغال‌گران امپریالیست و رژییم دست‌نشانده نیز دیگر اجباراً پذیرفته اند که جنگ تجاوزکارانه و اشغال‌گرانه امپریالیستی و جنگ وطن‌فروشانه، خاینانه و ضد ملی شان در افغانستان به موفقیت نینجامیده و حاکمیت پوشالی رژییم دست‌نشانده نیز در کشور استقرار و ثبات پیدا نکرده است، بلکه به طور روزافزون با عدم موفقیت و عدم استقرار مواجه است. ازین‌جا است که اکنون می‌پذیرند که افغانستان «کشور پس از جنگ» نه بلکه "کشور در حال جنگ" است و «جنگ راه حل مشکل افغانستان نیست» و به این ترتیب نادرستی فرضیه قبلی شان را می‌پذیرند. اما از جانب دیگر طرحات و برنامه‌های مبتنی بر آن فرضیه شان را، با وجودی که از جهات متعددی ناکارآمدی شان ثابت شده است، هنوز کاملاً رها نکرده اند و همچنان به پیش‌برد آن طرحات و برنامه‌ها ادامه می‌دهند.

سرهمبندی انتخابات در سطوح مختلف یکی ازین برنامه‌ها است که ناکارآمدی اش از جهات متعدد در عمل ثابت گردیده و در هر سرهمبندی تازه یک انتخابات جدید بیش‌تر از پیش ثابت می‌گردد. چنان‌چه در دور سوم انتخابات ولسی جرگه رژییم بیش‌تر از دور دوم آن ثابت گردید و چنان‌چه در دور چهارم انتخابات ریاست جمهوری رژییم بیش‌تر از دور سوم آن و بیش‌تر از دور سوم انتخابات ولسی جرگه رژییم ثابت خواهد شد.

۲ -- جنایات انتخاباتی،

به شمول تقلبات جنایت کارانه:

ناهنجاری‌ها در انتخابات ریاست جمهوری، ولسی جرگه، شوراهای ولایتی و شوراهای ولسوالی رژیم دست‌نشانده را به طور عموم می‌توان به دو بخش تخطی‌ها و جرایم تقسیم نمود. تخطی‌ها می‌توانند اصلاح گردند و خطاکاران مورد انتقاد قرار گیرند. ولی جرایم باید قابل تعقیب و مجرمان قابل مجازات باشند.

مثلاً عدم مهارت کافی در استفاده از وسایل بایومتریک و یا خراب بودن این وسایل را می‌توان تخطی‌های انتخاباتی به حساب آورد. در جریان دور سوم انتخابات پارلمانی رژیم دست‌نشانده صدها مورد از این تخطی‌ها انتخاباتی مشاهده گردیده است. قدر مسلم است که یک قسمت از این تخطی‌ها حقیقتاً تخطی بوده است و نه چیز دیگری. ولی در عین حال مسلم است که قسمت بیش‌تر این تخطی‌ها نه تخطی‌های حقیقی بلکه تخطی‌های متقلبانه بوده است. مثلاً وسایل بایومتریک عمداً ناکاره ساخته شده و یا وسایل قابل استفاده ناکاره وانمود گردیده است. یا مثلاً مهارت کافی در استفاده از وسایل بایومتریک حقیقتاً وجود داشته ولی وانمود گردیده که چنین مهارتی وجود ندارد. درین گونه موارد اصولاً مشکل و بلکه ناممکن است که یک تخطی انتخاباتی ظاهری یک جرم انتخاباتی محسوب گردد؛ به خصوص که هیچ

تا حال نه اشغال‌گران و نه رژیم دست‌نشانده برنامه‌ای برای رفع کلی یا قسمی آن روی دست گرفته‌اند و حتی نه تا حال نیت شان برای رفع کلی یا قسمی این محدودیت را اعلام کرده‌اند.

در واقع تطبیق اصل انتخابات عمومی در یک کشور، نه تنها طبق معیارهای دموکراتیک نوین و انقلابی بلکه حتی طبق معیارهای کهن بورژوا- دموکراتیک مستلزم آن است که کشور مربوطه بتواند مصارف این تطبیق را خود مستقلانه و با اتکاء به خود عهده‌دار شود. هر سطحی از حرکت غیرمستقلانه و عدم اتکاء به خود، نه تنها استقلال یک کشور و آزادی ملی مردمان آن کشور در همان سطح بلکه اصل دموکراتیک انتخابات عمومی در کشور مذکور را نیز خدشه‌دار می‌سازد. بنابراین واضح است که حرکت کاملاً غیر مستقلانه و اتکای مطلق به "کمک خارجی"، و آن هم کمک‌های خارجی امپریالیستی اشغال‌گرانه، در برگذاری هر نوع انتخاباتی در افغانستان، نه تنها ناقض اصل استقلال کشوری افغانستان و آزادی ملی مردمان افغانستان است، بلکه ناقض کلی اصل دموکراتیک انتخابات عمومی در کشور نیز می‌باشد. حتی می‌توان چنین وضعیتی را در انتخابات رژیم دست‌نشانده طبق معیارهای درج شده در قانون اساسی خود رژیم نیز مورد چالش قرار داد.

انتخاباتی فردی و گروهی در انتخابات رژیم را تشکیل می‌دهد دارای اهمیت اساسی است و بی‌توجهی و حتی کم‌توجهی نسبت به آن باعث شکل‌گیری دیدگاه‌های انحرافی و غیر شفاف در مورد انتخابات رژیم می‌گردد.

تمامی جنایات انتخاباتی رژیم، در کلیت آن، مبتنی بر وارونه‌سازی جنایت‌کارانه انتخابات و وارونه‌سازی جنایت‌کارانه نهادهای انتخاباتی است که خود مبتنی بر وارونه‌سازی جنایت‌کارانه اوضاع و شرایط کشور و وارونه‌سازی جنایت‌کارانه ضرورت‌های کنونی کشور و مردمان کشور است.

به عبارت دیگر اساس مسئله این است که افغانستان یک کشور تحت اشغال امپریالیستی است- و این عمده است- و در عین حال یک کشور نیمه فیودالی است. به بیان دیگر افغانستان یک کشور مستعمراتی- نیمه فیودالی است. این است بیان فشرده اوضاع و شرایط کشور و تعیین کننده ضرورت‌های کنونی کشور و مردمان کشور یعنی ضرورت مبارزه ملی علیه امپریالیزم- عمدتاً امپریالیست‌های اشغال‌گر- و مبارزه دموکراتیک علیه نیمه فیودالیزم و مرتبط با این دو، مبارزه علیه سرمایه‌داری دلال در جهت سرنگونی سلطه امپریالیزم بر کشور- عمدتاً اخراج امپریالیست‌های اشغال‌گر از کشور- و سرنگونی طبقات فیودال و سرمایه‌دار دلال در کشور به خاطر پیروزی انقلاب ملی- دموکراتیک نوین در کشور.

پیش‌بینی قانونی در مورد آن وجود نداشته باشد، چنانچه در قانون انتخابات رژیم هیچ حکمی در مورد وسایل بايومتریک وجود ندارد. در هر حال لزومی ندارد در مورد تخطی‌های انتخاباتی بیش‌تر ازین مکت کنیم.

جرائم انتخاباتی، به شمول تقلبات، در تاریخ انتخاباتی رژیم دست‌نشانده سیر رو به افزایش داشته و در دور سوم انتخابات ولسی جرگه رژیم اشکال متعدد جدیدی از جرائم انتخاباتی، به شمول تقلبات، مشاهده شده است. این جرائم انتخاباتی همه در یک سطح قرار ندارند، بلکه سطوح مختلفی دارند. یک جرم انتخاباتی یا یک جرم فردی و گروهی محلی است یا جرمی که توسط رژیم، در کلیت آن، صورت می‌گیرد. بر علاوه همین جرم انتخاباتی می‌تواند یک جرم انتخاباتی معمولی باشد و می‌تواند یک جرم انتخاباتی جنایت‌کارانه باشد.

جرائم انتخاباتی فردی و گروهی محلی معمولی یا جنایت‌کارانه و جرائم انتخاباتی معمولی صورت گرفته توسط کلیت رژیم اشکال گوناگون و متعددی دارند که اولاً توجه به تمامی آن‌ها در این سطور گنجایش ندارد، ثانیاً در کلیت خود در مقایسه با جرائم انتخاباتی جنایت‌کارانه کلیت رژیم اهمیت کمتری دارند و ثالثاً اشکال گوناگون آن‌ها تا حد زیادی برای عموم مردم شناخته شده است.

اما توجه به جنایات انتخاباتی کلیت رژیم که ریشه تمامی محدودیت‌ها و جرائم

آزادی ملی مردمانش پامال گردیده است، مدعی دولت ملی، دموکراسی، انتخابات و نهادهای انتخاباتی بودن یاوه‌گویی وطن‌فروشانه و جنایت‌کارانه‌ای است که صرفاً در خدمت اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده و پوشاندن وضعیت مستعمراتی موجود قرار دارد. در یک کشور فاقد استقلال و آزادی ملی وجود دولت ملی اساساً نمی‌تواند زمینه‌ای پیدا نماید، حتی در شکل خدشه‌دار نیمه مستعمراتی آن.

در چنین کشوری که سرنوشت کشور و مردمان آن توسط اشغال‌گران تعیین می‌گردد، وظیفه عمده و تعیین‌کننده مردمان آن انتخابات یا عدم انتخابات محض نمی‌باشد، بلکه اخراج اشغال‌گران از کشور و سرنگونی رژیم دست‌نشانده اشغال‌گران در کشور است. فقط با اجرای موفقانه این وظیفه عمده است که زمینه برای ایجاد دولت ملی در کشور مساعد می‌گردد. بر اساس چنین زمینه‌ای است که تشکیل دولت ملی به عنوان یک پروسه عمومی ملی عمدتاً معنا و مفهوم پیدا می‌نماید؛ در غیر آن برگذاری به اصطلاح انتخابات عمومی برای به اصطلاح انتخاب نهادها و مقامات سطوح مختلف رژیم دست‌نشانده صرفاً یک نیرنگ جنایت‌کارانه ضد ملی و وطن‌فروشانه برای پوشاندن حالت واقعی کشور و مردمان کشور یعنی پامال بودن استقلال کشور و پامال بودن حق آزادی ملی و حق تعیین سرنوشت مردمان کشور است.

اما رژیم دست‌نشانده اشغال‌گران امپریالیست در کشور بنا به ماهیت دست‌نشانده‌گی و ارتجاعی خود اساساً در مورد اوضاع و شرایط کشور دید جنایت‌کارانه‌ای دارد و تمامی رسانه‌های مزدور امپریالیست‌های اشغال‌گر و رژیم پوشالی در کشور نیز مبلغ و مروج این دید جنایت‌کارانه است. این دید جنایت‌کارانه به تقدیس اشغال امپریالیستی می‌پردازد، افغانستان مستعمره را افغانستان دارای استقلال جا می‌زند، رژیم دست‌نشانده اشغال‌گران امپریالیست را دولت ملی می‌داند، یک مشت از دزدان و رهنان و چپاول‌گران فیودال و سرمایه‌دار دلال قاتل را رهبران کشور و مردمان کشور محسوب می‌نماید و در حالی که تروریزم دولتی جهانی امپریالیستی را نادیده می‌گیرد، هر نوع مخالفت، مبارزه و مقاومت علیه اشغال‌گران و پوشالیان را تحت عنوان "تروریزم" تکفیر می‌نماید.

واضح است که تمامی مرتجعین و خائنین ملی عامل و حامل چنین دید و تفکر جنایت‌کارانه، که همان رژیم دست‌نشانده در کلیت آن است، در رابطه با انتخابات جز وارونه‌سازی جنایت‌کارانه نظری و عملی انتخابات و وارونه‌سازی جنایت‌کارانه نظری و عملی نهادهای انتخابی چیز دیگری نمی‌توانند انجام دهند.

واضح است که در کشوری مثل افغانستان که تحت اشغال نیروهای امپریالیستی متجاوز و قدرت پوشالی دست‌نشانده‌گان آن‌ها قرار دارد، استقلالش از میان رفته و

بود و ممکن است در دراز مدت خصایل مذکور را کلاً از میان ببرد.

اما اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده صرفاً به اجرای جنایات کلی انتخاباتی مذکور در جریان برگذاری "انتخابات" اکتفا نمی‌کنند، بلکه یک پروسه جنایت‌کارانه پس از انتخابات را نیز پیش می‌برند. در واقع در جریان پیش‌برد این پروسه بعد از انتخابات است که آن‌ها افرادی را در مقامات به اصطلاح انتخابی انتصاب می‌نمایند و سهمیه‌بندی دارودسته‌های ضد ملی و ضد دموکراتیک در بافت رژیم دست‌نشانده را شکل نهایی می‌بخشند. این پروسه که مثل جریان انتخابات یک پروسه نمایشی نیست بلکه یک پروسه واقعی است، در معین ساختن "برندگان انتخابات" نقش تعیین‌کننده دارد.

شواهد حاکی است که مجموع انتصابات در پروسه پس از دور سوم انتخابات ولسی جرگه رژیم را می‌توان در سه بخش مورد توجه قرار داد:

بخش اول کسانی اند که توسط مقامات زیربط قدرت‌های امپریالیستی اشغال‌گر به عنوان وکیل ولسی جرگه رژیم منصوب گردند.

بخش دوم افرادی اند که در بدل پیوستن به کمپاین انتخاباتی جناح حاکم رژیم در انتخابات آینده ریاست جمهوری رژیم دست‌نشانده بتوانند بر کرسی‌های ولسی جرگه رژیم تکیه زنند.

همپا با اجرای این وظیفه عمده مبارزاتی، وظیفه بزرگ دیگر مبارزاتی، که در حال حاضر علیرغم بزرگ بودنش در موقعیت وظیفه مبارزاتی غیرعمده و وظیفه درجه دوم قرار گرفته است، نیز باید مورد اجرا قرار بگیرد تا اصل انتخابات عمومی در معنا و مفهوم حقیقی خود مورد تطبیق قرار بگیرد. این وظیفه بزرگ مبارزاتی عبارت است از مبارزه برای سرنگونی فیودالیزم و توأم با آن مبارزه برای سرنگونی بورژوازی کمپرادور. فقط با اجرای این وظیفه بزرگ مبارزاتی غیر عمده، و البته در توأمیت با اجرای وظیفه بزرگ مبارزاتی عمده مرحله کنونی، است که می‌توان از تطبیق اصل انتخابات عمومی دموکراتیک برای خصلت انتخابی بخشیدن به دولت سخن به میان آورد؛ در غیر آن برگذاری به اصطلاح انتخابات عمومی برای به اصطلاح انتخاب نهادها و مقامات سطوح مختلف رژیم دست‌نشانده فیودال-کمپرادور، صرفاً یک نیرنگ جنایت‌کارانه ضد دموکراتیک برای پوشاندن حالت واقعی رژیم پوشالی است و هیچ معنا و مفهوم دیگری نمی‌تواند داشته باشد.

در عین حال اجرای دو وظیفه مبارزاتی مهم دیگر یعنی مبارزه علیه سلطه شوونیزم ملیتی و شوونیزم جنسیتی مردسالار در جامعه و سرنگونی آن‌ها برای تأمین بی‌خدشه خصایل ملی و دموکراتیک حاکمیت در کشور ضروری است، در غیر آن این خصایل خدشه‌دار و ناقص خواهد

یگانه راه رفع این ضعفها و نواقص اساسی نظام مستعمراتی- نیمه فئودالی حاکم خاتمه دادن به حالت اشغال امپریالیستی کشور و حاکمیت پوشالی رژیم دست‌نشانده اشغال‌گران امپریالیست در کشور، یعنی اخراج قهری نیروهای اشغال‌گر امپریالیستی از کشور و سرنگونی رژیم دست‌نشانده اشغال‌گران امپریالیست در کشور به خاطر تأمین حقیقی استقلال کشور و آزادی ملی مردمان کشور و حقوق دموکراتیک مردم در چهارچوب یک نظام ملی مردمی و انقلابی است.

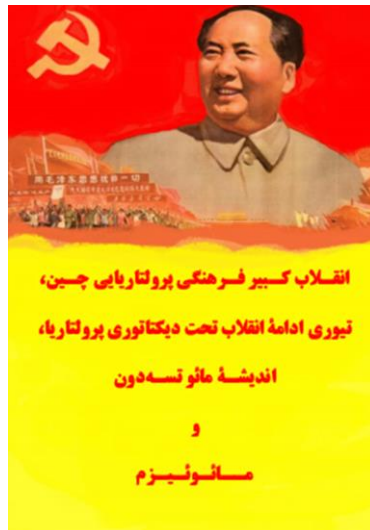
xxxxxx

xxxx

بخش سوم در بر گیرنده افرادی است که می‌توانند چوکی‌های ولسی جرگه رژیم را با پول بخرند.

بنابراین پروسه پس از دور سوم انتخابات ولسی جرگه رژیم نه تنها به ذات خود یک پروسه جنایت‌کارانه ضد انتخاباتی است، بلکه در عین حال زمینه‌ساز جنایات انتخاباتی دور چهارم انتخابات ریاست جمهوری رژیم دست‌نشانده نیز می‌باشد.

تا زمانی که وضعیت فعلی در کشور حاکم باشد، این نمایشات انتخاباتی و پروسه‌های واقعی انتصابی توأم با هم پیش خواهد رفت و در هر دور جدید عمیق‌تر و بیش‌تر از دور قبلی خواهد شد.



ترجمهٔ یکی از اسناد مندرج در

"زرادخانه"

مجلهٔ تیوریک- سیاسی حزب کمونیست انقلابی کانادا- شمارهٔ نهم- منتشرهٔ زمستان

مسئولیت تیوریک این سند بر عهدهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست انقلابی کانادا و مسئولیت ترجمهٔ آن از انگلیسی به دری بر عهدهٔ ما است

"هیئت تحریریهٔ شعلهٔ جاوید"

ساختمان یک حزب

مائوئیستی طراز نوین

است. این چنین است که ما می‌توانیم یک حزب مائوئیستی طراز نوین را، که موضوع این سرمقاله است، پیروانیم.

وقتی ما پیرامون "حزب مائوئیستی طراز نوین" صحبت می‌نماییم، ما پیرامون یک پیچیدگی مربوط به "حزب طراز نوین" شرح داده شده توسط لنین و بعدتر نام‌گذاری شده توسط استالین حرف می‌زنیم. آنچه مطرح می‌کنیم در تداوم-گسست با این مفهوم، یعنی تداوم این

یکی از مفاهیم مرکزی مائوئیسم، تمرکز آن پیرامون آگاهی انقلابی و برداشت از جبرگرایی میکائیکی است. درین معنا پیروانیدن یک درک خودآگاه از کار ما و چگونگی و چرایی انجام آن مهم است. این که به عنوان یک حزب، چگونه در مورد خود فکر می‌کنیم، جنبهٔ مهمی از آن [درک خودآگاه] است. همانند هر بخشی از کار ما، بینش ما در مورد حزب در روشنی درک به دست آمده توسط مارکسیزم-لنینیسم-مائوئیسم متحول شده

پیش‌برده نمی‌شدند، به کار ببریم. قضیه کاربرد مشی توده‌بی، یکی از این قضایا است. نقش و وظیفه حزب درین جا تقطیر و سیستماتیک ساختن پیش‌رفته‌ترین ایده‌های جداگانه و غیرسیستماتیک توده‌ها در کارزارها، شعارها و تشکلات است. آن گاه که چنین تقطیری صورت گرفت، این‌ها توسط حزب تنظیم می‌گردد و "به میان توده‌ها" یعنی جایی که در پراتیک مورد آزمایش قرار می‌گیرد برده می‌شود. این پراتیک به مثابه یافته‌ها به تکامل درک‌های نوین، بیش‌تر خالص و بیش‌تر جهانی، خدمت می‌نماید. در این پروسه، نقش حزب این است که آگاهانه یافته‌ها را پخته سازد- دریافت بینشی- و آن را از طریق بررسی اجتماعی و از طریق تطبیق تیوری در پراتیک- دریافت تعقلی- که می‌تواند پرولتاریا را در پراتیک مبارزاتی برای نجاتش رهبری نماید، جمع‌وجور کند. این پروسه ای است که تمام مردم همه وقت در زندگی روزمره‌شان انجام می‌دهند. تفاوت در این است که ما آن را سیستماتیک، آگاهانه و کلکتیوی انجام می‌دهیم و بدنه ای از معرفت و تجربه غیر مستقیم- تیوری- به وجود می‌آوریم که نمی‌تواند خود به‌خود از مبارزات مستقیم مردم به وجود بیاید. برعلاوه ما آن را با داشتن یک هدف واضح شعوری: به پیش سوق دادن منافع پرولتاریا در مبارزه طبقاتی، انجام می‌دهیم. تیوری شناخت ما مبتنی بر جانب‌داری از پرولتاریا است.

ما این امر را که نقش مردم در این پروسه

مفهوم و گسست ازین مفهوم، همراه با بعضی عناصر جدید و بعضی عناصر دیگر توسعه یافته در روشنی تجربه پرولتاریای جهانی در ایجاد انقلاب، از زمانی که آن مفاهیم مطرح گردیده اند، قرار دارد.

نقاطی در تاریخ وجود دارد که در آن ایده‌های برقرار شده ما ناکافی به نظر رسیده است، جایی که با حفظ ماهیت انقلابی مارکسیزم تأکید گردیده است که ما [باید] دست‌آوردهای خود را دایر بر ایجاد یک گسست با آن [ایده]هایی که بیش‌تر ازین کارایی ندارند و تداوم آن ایده‌هایی که کار می‌کنند، مجدداً آزمایش نماییم. رویزیونیزم همیشه خود را به مثابه یک گسست فعال از کمونیزم انقلابی برقرار شده ارائه نمی‌نماید، [بلکه] بعضی اوقات تداوم بینش کهنی است که با آن که در زمانش انقلابی بوده، در روشنی تجارب پرولتاریای جهانی منسوخ گردیده است. ناکامی در تلفیق مفاهیم مارکسیزم- لنینیزم- مانوئیزم با فهم ما از حزب، اشتباهی ازین نوع خواهد بود.

نقش و وظیفه حزب در

مشی توده‌بی:

پیدایش مارکسیزم- لنینیزم- مانوئیزم به عنوان یک مرحله جدید در تکامل تیوری انقلابی به ما اجازه می‌دهد که استراتژی‌هایی را که قبلاً به طرق غیر تیوریزه شده پیش‌برده می‌شدند یا کلاً

تکیه بر عضویت فرمان بردارانه و یک پارچه حرکت شان، قرار دادن حزب در مسیر سرمایه داری و پیش برد غیرقابل چالش این حرکت ها در درون خود حزب را حمایت و حفاظت نمایند.

شاید به نظر بیاید که این [امر] یک جنبه اساسی سانترالیزم دموکراتیک است و به هیچ طریقی یک خصوصیت "مانوئیستی" تکامل تیوری حزب نمی باشد، اما به دو دلیل خصلت یک تکامل را دارا می باشد. اولاً، در مقایسه با معیارهایی که در کمینترن در دهه ۳۰ قرن ۲۰ و بعد از آن انکشاف یافت. [آن معیارها] روی "سانترالیزم" در "سانترالیزم دموکراتیک" و فوقیت آن نسبت به "دموکراسی" و روی انضباط راکد در خط سیاسی و فوقیت آن نسبت به مباحثه و ابتکار تأکید داشت. آن معیارها به رویونیزم کمک نمود که خود را سریعاً در جنبش کمونیستی بین المللی با اتخاذ "سه مسالمت آمیز" خروشچقی- رقابت مسالمت آمیز میان نظام های اجتماعی، همزیستی مسالمت آمیز میان نظام های اجتماعی و انتقال مسالمت آمیز از سرمایه داری به سوسیالیزم استحکام بخشد. ثانیاً بهترین نمونه در تکوین سیستماتیک خود توسط تیوری مبارزه دو خط مانو است، که می توان از طریق [پیش برد] پروسه هدف مند مباحثه، انتقاد و انتقاد از خود و عدم توافقات، کارکرد و

عامل تعیین کننده است به رسمیت می شناسیم. حزب و کادرهای آن باید برای راه حل های کمونیستی مشکلاتی که در مقابل توده ها قرار می گیرد آن ها را تهییج نمایند و به مثابه یک ساختار تشکیلاتی، که حول آن تجمع نیروهای گردآمده در پراتیک مستحکم می شود، خدمت نماید. اما این فعالیت مردم است که فاتح دوران است و بخش بزرگی از موفقیت حزب در این پروسه ساخت و ساز روشن فکرانه، تابع چگونگی مؤثریت نتایج کارهایش برای بسیج توده ها است.

الزامات مبارزه دو خط برای حزب:

حزب خود نیاز دارد که عرصه ای از مبارزه دو خط [در تفسیر] از "مارکسیزم" باشد. بورژوازی مکرراً مارکسیزم را از خصلت انقلابی اش و کمونیزم انقلابی پرولتری حقیقی تهی می سازد. در حمایت از سانترالیزم دموکراتیک، "درونی سازی" [مسایل خطی]، یا به عبارت دیگر طرح بحث های درونی در مورد فیصله های موجود حزب، به عنوان وظیفه اعضا، یک فریب کاری است. این گونه فرهنگ "درونی سازی"، تکامل سازنده ابتکارات تیوریکی به عنوان یگانه نیاز در مقابله با چالش های بهیادماندنی در مسیر کمونیزم را خفه می سازد. بدتر از آن، پوششی برای عناصر بورژوایی در درون حزب می گردد. این ها کسانی اند که قادر خواهند بود با

نماییم، یا نباید هیچ کس به خاطر حمایت از خط بورژوازی و سربازدن از اصلاح خود اخراج گردد. اما روی کردهای بروکراتیک برای پرداختن به تضادی مثل این، در دراز مدت، فرهنگ درونی ای در داخل حزب را تقویت خواهد کرد که زمینه باروری برای استقرار یک رهبری روزیونیست خواهد بود.

حزب به عنوان مقررماندهی بالقوه ارتجاع:

بیشک ممکن است خط بورژوازی نه تنها توسط بعضی از دسته‌بندی‌های فرومایه در درون حزب که از طریق چند بحث و جدل به آن می‌پردازند، بلکه توسط خود رهبری نیز بتواند مورد توافق قرار بگیرد. به مثابه یک موضوع مربوط به حقیقت، ما به عنوان مارکسیست-لنینیست-مانویست‌ها، متوقعیم که [اگر] تحت دیکتاتوری پرولتاریا، دورنمای سیاسی بورژوازی هم‌راه با یک بورژوازی در شرف تکوین پیرامون رهبری حزب به درهم‌آمیختن آغاز نماید، خود حزب می‌تواند به مقررماندهی ارتجاع مبدل گردد.

یکی از بصیرت‌های مارکسیزم-لنینیسم-مانویسم این است [که] این گرایش نمی‌تواند به صورت انحصاری، یا حتی عمدتاً، از بیرون جامعه سوسیالیستی از

[نتایج] آن را در یک خط بورژوازی و یک خط پرولتری دقیقاً [بیان] نمود.

[ما] برین امر آگاهیم که [اجرای] این کار در هر شرایط مفروض خیلی آسان نیست. آن گونه که لنین تشریح نمود، نیروهای انقلاب و ارتجاع به نحو ساده‌ای در ضدیت در مقابل هم قرار نمی‌گیرند، وفاداری شان را به انقلاب و ارتجاع بیان نمی‌کنند و برای آن نمی‌جنگند. اسلوب مبارزه دو خط کمک می‌کند که روی این تمایزات به طریق آگاهانه و سیستماتیک کار شود. این وظیفه انقلابیون پرولتری در حزب است که خط بورژوازی را، نه از طریق حفظ صلح در درون حزب تحت نام "وحدت" دروغین، شکست دهند. در درون حزب، ما باید در جانب‌داری از پرولتاریا بجنگیم.

به هر حال این شکست خط بورژوازی در قدم اول و قبل از هر چیز دیگری باید سیاسی و نه تشکیلاتی باشد. برای حاملین خط درست کافی نیست که موقعیت‌های شان در رهبری تشکیلاتی را حفظ کنند و از طریق جلوگیری از موقعیت‌گیری‌های تشکیلاتی حاملین خط نادرست و منزوی کردن یا اخراج آن‌ها، موقعیت‌های تشکیلاتی شان را تحکیم نمایند. باید برای اعضای حزب و توده‌ها توضیح داده شود که خط بورژوازی، پرولتاریا را از مسیر کمونیزم دور خواهد کرد. این گفته بدین معنا نیست که ما باید برای تضمین انتخاب حاملین خط درست در رهبری حزب کوشش

خواهد بود و نه مبارزه تنها علیه "مداخلات بورژوایی" یا اشرار بیرونی.

راه حل این [مشکل] بسیج توده ها در انقلاب فرهنگی، یکی از مفاهیم تاریخی-جهانی مارکسیزم-لنینیسم-مانوئیزم است. درین جا حزب نیاز دارد که توده ها را بشوراند و آن ها را وادار به عمل نماید و مردم را برای این ضرورت نهایی از هم اکنون آماده سازد.

با آگاه بودن به این امر که حزب می تواند مقرر فرمان دهی نیروهای بورژوایی گردد، ما [باید] درک خود را از حزب بازاندیشی نماییم. اولاً این [بازاندیشی] امکان "سریاز خوب" شدن را منتفی می سازد، زیرا اگر وظیفه هر کادر شامل یک مبارزه درونی علیه ظهور یک رهبری ارتجاعی باشد، این کردار "خوب"- که ویژگی اش فرمان برداری ناسنجیده از سفارشات صادر شده توسط مرکز است- راه را، بدون پیش برد یک مبارزه، برای اجرای خط بورژوایی هموار می سازد. [بنا برین] این کردار "خوب"، که اگر حزب همیشه و مداوماً نماینده مطلق خط پرولتاریایی باشد ممکن است پذیرفتنی باشد، در حقیقت [یک کردار] بد می شود.

علاوتاً، یک آموزش مشخص شده توسط این گونه فرمان برداری ناسنجیده به تولید یک مناسبات ویژه میان رهبری و اعضاء و مزید بر آن میان حزب و مردم خدمت می نماید. این [فرمان برداری]، فرهنگ بورژوایی و جامعه بورژوایی را از طریق

طریق تبلیغات یا نفوذ امپریالیستی تکوین یابد، بلکه برعکس از تضادهای درونی خود جامعه سوسیالیستی ناشی می شود. با آن که ساختار اساسی یک جامعه ممکن است همراه با مناسبات تولیدی متحول شده، به درجاتی تغییر یافته و خصلتاً سوسیالیستی شده باشد و وسایل تولید تحت کنترل پرولتاریا باشد، روبنا- به ویژه فرهنگ- این جامعه یک شبه سوسیالیستی نخواهد شد. روبنا نه تنها نسبت به زیربنا عقب می ماند بلکه در تداخل با آن وجود دارد و [به نوبه] خود رشد زیربنا را متأثر می سازد. یک دیدگاه فرهنگی بورژوایی (یا حتی فیودالی)، حتی در یک جامعه سوسیالیستی، مردم را به ارزش های بورژوایی یا فیودالی مرتبط خواهد کرد که اگر مهار نگردد شروع به بازتولید مناسبات تولیدی بورژوایی خواهد کرد. این [امر] به حیات درونی حزب و مناسبات میان حزب و مردم گسترش می یابد. بنابراین ما می دانیم که ضروری است یک جامعه پرولتری (که به طرف کمونیزم گامزن است) علیه جامعه بورژوایی (که به طرف سرمایه داری گامزن است) مبارزه نماید و آن را در هر عرصه ای از حیات اجتماعی شکست دهد و این مبارزه را بعد از ایجاد دیکتاتوری پرولتاریا نیز ادامه دهد. ازینجاست که باید گفت: مبارزه طبقاتی تحت سوسیالیزم ادامه خواهد یافت و وظیفه ما به عنوان جانبداران پرولتاریا حمایت از اردوگاه پرولتری و تحکیم آن در این مبارزه خواهد بود. ما می دانیم که این مبارزه قبل از همه یک مبارزه سیاسی

بدون بنا بودن بر بنیاد انضباط، وحدت و تمرکز، مشخصات اخیرالذکر کموبیش چیز دیگری جز دعوت به بهم‌ریختگی تشکیلاتی، پراکنده‌گرایی و فردگرایی نخواهد بود، اما بدون آن‌ها، بنیادهای مذکور خطر رشد دگماتیزم، فرمان‌برداری یک پارچه از اتوریتته مرکزی و رکود را به راه می‌اندازد. هر یک ازین‌ها زمانی و فقط زمانی پرارزش خواهد شد که یکجا با هم وجود داشته باشند.

ما در مورد دورنماها، برنامه و هر تبلیغات حزب به مثابه یک چیز الهام شده، با کیفیت ویژه ای از "درستی"، که به طور ساده توسط یک حزب پیش‌آهنگ خود خوانده تولید شده باشد و وظیفه ما صرفاً قبولاندن درستی آن به مردم باشد، باور نداریم. ما به بهترین وجه می‌کوشیم که به نتیجه‌گیری‌های درست- نتیجه‌گیری‌هایی که ما را در مسیر نزدیک شدن به کمونیزم حرکت دهد- دست یابیم و از بهترین تیوری، تجربه و تجزیه و تحلیل که در دسترس ما قرار دارد استفاده نماییم، اما همه این‌ها صرفاً کوشش‌هایی به سوی [درک] درست است. این که [درک ما] درست است یا نه؟ در پراتیک، توأم با این که واقعیت داور نهایی است، زاده می‌شود. بدین معنا که ما باید روحیه تجربی و گرایش خلاقانه را در کار [ویپکار] خود مورد استفاده قرار دهیم. همچنان بدین معنا که ما باید طبق فهمی که در پراتیک برای ما فراهم شده است، از شکست‌های خود و همچنان از موفقیت‌های خود بیاموزیم.

متبلور کردن مداوم قشربندی کسانی که رهبری می‌کنند و کسانی که رهبری می‌شوند و مادیت بخشیدن آن قشربندی و ارتقای آن از یک ضرورت واقع‌گرایانه موقتی به یک شایستگی ماهوی دایمی، بازتولید می‌نماید. این ته مانده فرهنگی جامعه بورژوازی، که تحت دیکتاتوری پرولتاریا ادامه می‌یابد، می‌تواند به تحریف و کند کردن تکامل سوسیالیزم خدمت نماید و راه را برای ره‌روان راه سرمایه‌داری هموار سازد. بنابراین ما باید علیه آن در دوران دیکتاتوری پرولتاریا و حتی قبل از برقراری دیکتاتوری پرولتاریا مبارزه نماییم. حزبی که خط پرولتری در آن در فرمان‌دهی قرار داشته باشد، ازین مبارزه با آغوش باز پذیرایی خواهد کرد.

درگیر شدن در زندگی داخلی حزب:

حزب مائونیستی حاوی یک وحدت اضداد در زندگی درونی خود است. این [امر] روحیه شورشگری، پراتیکی از انتقاد و تعهد تشکیلاتی به دموکراسی را بر تارک انضباط، وحدت و تمرکز بنا می‌نماید. گذشته از همه، ما می‌دانیم که روزی ادامه دهنده مبارزه طبقاتی تحت سوسیالیزم و بسیج نوده‌ها برای درهم‌کوبیدن بقایای جامعه بورژوازی، احتمالاً موجود در درون دولت سوسیالیستی و حتی در درون خود حزب، خواهیم بود.

حزب در تعمیم دادن پراتیک‌های درست رشدیافته توسط بخش‌ها، نقش بازی می‌نماید. این به معنای تشویق و بعضی وقت‌ها هدایت بخش‌ها در اتخاذ پراتیک‌هایی که موفقانه تبارز یافته‌اند و دست‌کشیدن از پراتیک‌هایی که غیر موفقانه تبارز یافته‌اند است. درست همان گونه که رهبری لغزش ناپذیر نیست، هیچ سطحی از تشکیلات حزب نیز خطاناپذیر نمی‌باشد و یکی از مزیت‌های داشتن یک رهبری مرکزی، توانایی در اتخاذ یک دورنمای جامع از کار [و پیکار] حزب و به کار بردن درس‌های آموخته‌شده از آن دورنمای جامع در [حل] مشکلات محلی است.

حزب باید مراقب باشد که از تکریم [افراطی] رهبران خود اجتناب ورزد، تکریم [افراطی] ای که آن‌ها را مافوق وضعیت قانونی صرفاً فانی قرار می‌دهد و به تجلی رهبری در وجود یک شخص منجر می‌شود. در وضعیتی مثل این، برای این رهبر خیلی آسان است که خط نادرست اتخاذ نماید و با [استفاده] از تکریم شورمندان نسبت به خود، که در عقب این وضعیت قرار دارد، کل حزب را در آن خط نادرست قرار دهد. یک رهبری دسته‌جمعی که درگیری با پیچیدگی‌های دورنماهای مختلف را به خوبی درک می‌کند و بر محور یک پایه برنامه‌ی مستحکم و جانب‌داری از پرولتاریا وحدت دارد، برای چالش‌های پیچیده و ظریفی که مردم در مبارزات شان برای کمونیزم با آن‌ها مواجه

بخش‌های حزب نباید به طور ساده به مرکز گزارش دهند تا [طبق آن] بعداً مرکز رهنمودهایش را برای بخش‌ها صادر نماید. یکی از نقش‌های رهبری (مرکز) در این بینش حزبی این است که به بخش‌ها اجازه داده شود که در تجربه و تشویق به این گونه تجربه آزادی عمل داشته باشند. ابتکارات متفاوت ممکن است ویژگی‌های بیش‌تری در بعضی زمینه‌ها نسبت به سایر ابتکارات، به خاطر ویژگی‌های این یا آن موقعیت، داشته باشند. بدین سان این [امر] برای فراهم کردن این محیط از لحاظ اجرای وظیفه سودمند است، اما این سودمندی در حقیقت نسبت به علت واقعی ای که بخش‌ها به چنین محیطی برای تجربه نیاز دارند، ثانوی است. حزب لغزش ناپذیر نیست، و رهبری مصنون از خطا نمی‌باشد. به کار بستن این ایده به معنای پراتیکی آن مجاز بودن بخش‌ها در تمرین ابتکارات است. این [امر] به رشد کادرها و قادر ساختن آن‌ها به کار [و پیکار] از طریق مواجهه با مشکلات مبارزاتی و سرمشق‌های درک ما از مناسبات حزب با توده‌ها، کمک می‌رساند: این یعنی به رسمیت شناختن اهمیت تعیین‌کننده ابتکار اخیر الذکر.

گرچه نقش رهبری درین جا خاتمه نمی‌یابد. گذشته ازین، تجارب بخش‌های محلی به دورنماهای محدود، پراتیک‌های پراکنده و محدودیت پراتیک‌های صحیح بخش‌ها که سرچشمه آن‌ها است، منجر خواهد شد. با اتخاذ این گستره برای تجربه، مرکزیت

می شوند، خیلی بهتر و مناسب‌تر است.

نقش حزب در مشتعل شدن جنگ طولانی خلق:

میان نیروهای انقلابی و نیروهای مربوط به دولت بورژوازی، ناکافی هستند. درین جا رویارویی [با دشمن] خودش یک کار تبلیغاتی است. درست همان گونه که پروسه انقلابی نیازمند همه‌جانبه بودن است، تبلیغات حزب نیز باید چنین باشد.

آنچه این "تبلیغات همه‌جانبه" نیاز دارد، درستی عملی حزب و برنامه آن- اجرای آن‌ها در پراتیک- است. یقیناً ما نمی‌توانیم به سادگی خود را با وسایل قانونی تبلیغات و مبارزه علیه طبقه سرمایه‌دار و دولت آن قانع سازیم. اگر ما نظم اجتماعی موجود را در معرض تهدید قرار دهیم، این گونه قانون‌گرایی نمی‌تواند ما را در مقابل سرکوب [دشمن] محافظت نماید. برای محافظت از توده‌ها و جنبش انقلابی آن‌ها [صرفاً] حرف زدن در مورد قدرت دوگانه یا حتی مغلوب ساختن دولت بورژوازی و تسخیر قدرت سیاسی توسط پرولتاریا بی اهمیت است. نیاز [این] است که یک ارتش خلق سازمان‌دهی گردد.

سازمان‌دهی و به میدان آوردن یک ارتش خلق معانی بیش‌تری نسبت به یکجا گردآوردن ساده سرپازان این ارتش، تنظیم یک ساختار فرمان‌دهی و آغاز مبارزه مسلحانه دارد. یک ارتش خلق به حمایت نظامی و سیاسی بخش عظیمی از مردم نیاز دارد. آن‌ها نیازمند مسلح بودن، تغذیه شدن، پناه گرفتن، آموزش دیدن و هدایت شدن هستند. اگر این [امور] به خود ارتش واگذار شود که منحصراً طبق کوشش‌های نظامی خودشان پایه ریزی گردد، این کار

استراتژی جنگ طولانی خلق ما را وادار می‌سازد که برداشت خود از حزب، مناسبات آن با توده‌ها، نقش آن و روش‌های تبلیغاتی آن را انکشاف دهیم.

ما نمی‌توانیم به سادگی برای وقوع یک تحول عظیم یعنی پیدایش "وضعیت انقلابی" یا بحران بزرگی در نظم جاری که تبلیغات کلاسیک ما بتواند به طور موثری تعداد زیادی از جمعیت را قدرت‌مندانه به طرف دورنماهای ما بکشاند و آن بلوک [از مردم] را برای درهم‌کوبیدن سریع دولت بورژوازی و تشکیل دولت پرولتری بسج نماید، انتظار بکشیم. ما نیاز داریم که با دشمن در یک تصادم همه‌جانبه و طولانی در برگیرنده مبارزات برای قدرت سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی قرار بگیریم.

وظیفه حزب باید ورای "تبلیغات کلاسیک"- انتشار مواد ایدئولوژیکی، طرح شعارها و بیرون دادن اعلامیه‌ها- گسترش یابد. این‌ها جنبه‌های مهمی از کار [وپیکار] ما هستند. درین مورد نباید سوءتفاهم رخ دهد. اما این‌ها در رفع نیازمندی‌های یک تصادم نظامی طولانی

قرار داد، نمی‌تواند هدف ما باشد. طبقه کارگر در کانادا باید به مثابه بخشی از واژگونی انقلابی بورژوازی کانادا، به معنای واقعی کلمه کانادا را براندازد. در غیر این صورت [سرنگونی مذکور باعث] ادامه یافتن حیات یک دولت کانادایی جدید که استعمارگر پرولتاریایی خواهد بود، نه پرولتاریایی و به بیان دقیق‌تر سوسیال-استعماری، خواهد شد. تاریخاً دورنمای جنبش کمونیستی در کانادا این گونه بوده است، دورنمایی که ما با آن گسست کرده ایم.

بنابراین در مورد مدنظر قرار دادن خط پرولتری به عنوان هویتی از "منافع ملی" یا بدتر از آن معرفی کردن حزب پرولتری به مثابه نماینده "کل ملت" سوالی نمی‌تواند در میان باشد. یقیناً [وضعیت] اخیرالذکر در هر جامعه کاملاً رشد یافته سرمایه داری صدق می‌نماید. بهر حال، در زمان انداخته شدن دولت ملی کانادا به زباله دان تاریخ، به عنوان یکی از وظایف عاجل انقلاب پرولتری، این موضوع دوبرابر اهمیت پیدا می‌نماید.

نتیجه‌گیری:

اگر "حزب مانویستی طراز نوین" را بتوانیم در چند کلمه [توصیف نماییم]، باید بگوییم که: [حزب مانویستی حزبی است] که در آن سیاست در مقام فرمان‌دهی قرار دارد، نه برتری استراتژیک، نه ظرفیت

باقی در صفحه ۵

دستورالعملی برای ماجراجویی، رهزنی و شکست خواهد بود. آن گونه که مانو نگاشته است، حزب باید بر تفنگ فرمان دهد و [نه تفنگ بر حزب]. حزب باید ارتش خلق را رهبری نماید و تمرکز روی وظایف سیاسی خود را نسبت به اهداف ساده عملی نظامی ترجیح دهد. مفهوم "حزب نظامی شده" در این نشریه با تفصیل بیش‌تر مورد بررسی قرار گرفته است و لذا ما درین‌جا به تشریح آن نمی‌پردازیم.

نقش حزب در شرایط

[کشور] ناقلین

مستعمره‌نشین:

در یک کشور ناقلین مستعمره‌نشین مثل کانادا، مناسبات حزب و پرولتاریا به طور کل با "ملت" نسبت به انقلابات سوسیالیستی سابق که پیش‌تر در کشورهای ماقبل سرمایه‌داری و نیمه فیودالی، نیمه مستعمراتی مستقر گردیدند، خیلی متفاوت است. نظر به این که سابقاً کمونیست‌ها، آن گونه که در مانیفیست کمونیست ارائه شده بود، در پی آن بودند که: «طبقه کارگر خود را به مقام ملت ارتقا دهد... هر چند نه به مفهوم بورژوازی کلمه.» این هدف مادامی که شکل‌گیری ملی کانادا، ملل بدوی "میتیس" و "انویت" را در معرض ستم ملی، [سرکوب و نسل‌کشی] توسط موجودیت حقیر خود

گزارش ذیل را شخصی بنام " غزنوی " که خود را یک خبرنگار آزاد معرفی کرده، به ایمیل آدرس شعله جاوید ارسال نموده است. چون این سند در خطوط کلی مورد تایید ما قرار دارد، به نشر آن در وبسایت شعله جاوید می پردازیم.

جنگ پنج شبانه روزه طالبان در شهر غزنی

یک "خام بازی"، "خام اندازی" و معامله گری عاقبت

نیندیشانه

مطالب در برگیرنده این گزارش در اصل حاصل گفت وگو با تعداد نسبتاً زیادی از افراد متعلق به منابع مختلف در شهر غزنی، یعنی شاهدان عینی این جنگ پنج شبانه روزه است. طرازبندی جوابات آنها و نتیجه گیری از صحبت های شان توسط ما بعداً صورت گرفته است.

1397 /6/18

هلمند، و حتی بخش هایی از خود شهر، از لحاظ زمانی طولانی ترین حمله طالبان بر یکی از مراکز ولایات کشور بوده و با وجودی که در اثر شرکت فعال نیروهای اشغالگر امپریالیستی امریکایی و متحدین شان در سرکوب این حمله تا حد زیادی از رمق افتاده است، اما هنوز هم کاملاً پایان نیافته است. در حملات پارسال و پیرارسال طالبان بر مرکز ولایت قندوز تقریباً تمام محلات این شهر چند روز توسط نیروهای طالبان تصرف گردیده بود. شهر فراه یکبار امسال و یک بار پارسال تقریباً

مقدمه:

حمله یک ماه قبل طالبان بر شهر غزنی در نوع خود وسیعترین حمله آنها بر مرکز یکی از ولایات مهم کشور محسوب می گردد.

قبلاً آنها مراکز ولایات هلمند، قندوز، فراه، فاریاب و ارزگان را مورد حمله قرار داده بودند. حمله طالبان بر حومه های شهر لشکرگاه، مرکز ولایت

کشور بیش‌تر و بیش‌تر می‌شد و پوسته‌های مختلف "حربکی"، پولیس و اردو یکی پس از دیگری به دست آن‌ها می‌افتاد. چندین روز قبل از عید رمضان گذشته، که آتش پس ۱۳ (سیزده) روزه از طرف رژیم اعلام شد و طالبان نیز در ۳ روز عید آن را مراعات کردند، این آوازه در شهر غزنی گرم بود که فرمان‌دهان طالبان قسم خورده اند که نماز عید را حتماً در مسجد "عیدگاه" شهر غزنی ادا خواهند کرد. وقتی روز اول عید فرا رسید و طالبان به تعداد زیاد، اکثراً خلع سلاح و بعضاً مسلح، در حالی که بیرق‌های شان را در دست داشتند به شهر غزنی داخل شدند، بعضی‌ها آشکارا می‌گفتند که آن‌ها سوگندشان در حصة ادای نماز عید در مسجد "عیدگاه" شهر غزنی را به جا کردند.

بعد از ختم آتش‌بس سه روزه میان طالبان و رژیم در عید رمضان گذشته، حملات طالبان بالای مواضع دولتی در ولایت غزنی و ولسوالی‌های آن، مثل اکثر ولایات کشور، با تاکتیک جدید شدت بیش‌تری یافت که در بعضی موارد با دست‌آوردهای معین و بعضاً مهمی هم همراه بود.

هم‌زمان با این حملات، گاه و بی‌گاه آوازه تهاجم وسیع طالبان غرض تصرف شهر غزنی نیز در بین مردم زیاد شده می‌رفت و منابعی از طالبان و افرادی از رژیم نیز این آوازه‌ها را تأیید می‌کردند.

به‌طور کامل چند روز در تصرف طالبان قرار گرفته بود. شهر فاریاب پارسال مورد حملات وسیع طالبان قرار گرفت و بخش‌هایی از محلات حومه آن برای مدتی تحت تصرف آن‌ها قرار گرفت. ترین‌کوت مرکز ولایت ارزگان تا حال چندین‌بار مورد حملات طالبان قرار گرفته و هر بار توسط نیروهای کمکی ولایت قندهار عقب زده شده است.

در هیچ یک از این حملات طالبان قادر نبوده اند که شهرها یا بخش‌های تصرف شده شهرها را بیش‌تر از چند روز در تصرف نگهدارند. تنها یکی از نواحی شهر لشکرگاه- مرکز ولایت هلمند- را باید یک استثناء به حساب آورد. تلفات طالبان در تمامی این حملات بالاتر از ۱۰۰ (صد) نفر یعنی حداکثر چند صد نفر بوده است.

اما حمله بر شهر غزنی نه تنها از لحاظ ترکیب و تعداد نیروهای طالبان در جنگ در نوع خود تا حال بی‌نظیر بوده است، بلکه از لحاظ تلفات وارده بر نیروهای آن‌ها نیز در نوع خود تا حال مثل و مانندی نداشته است.

مساعده شدن شرایط برای حمله طالبان

بر شهر غزنی در خود ولایت:

از همان ابتدای سال جاری خورشیدی که هوا کم‌کم گرم شده می‌رفت، حملات طالبان بالای پوسته‌های دولتی در ولسوالی‌های مختلف ولایت غزنی، همانند سایر ولایات

آن عصر روز پنج‌شنبه 18 اسد راپورهای مبنی بر حمله سرتاسری طالبان بالای شهر غزنی به اشتراک بیش‌تر از 2000 (دو هزار) نفر در شب پیش رو خبر می‌داد.

حمله عمومی طالبان بالای شهر غزنی بر اساس همین فیصله قبلاً تصویب شده، ساعت 10 شب 19/18 اسد شروع گردید.

مساعده شدن وضعیت پاکستان برای فعالیت‌های بیش‌تر طالبان:

ماه‌ها قبل از انتخابات پارلمانی سال جاری پاکستان به خوبی روشن بود که ارتش پاکستان برای ناکام ساختن حزب تحت رهبری نواز شریف (مسلم لیگ نواز) از طریق تقویت غیر مستقیم و حتی مستقیم حزب تحت رهبری عمران خان (تحریک انصاف پاکستان) زمینه‌سازی می‌نماید. در واقع از همین طریق برای نواز شریف و افراد خانواده اش به جرم فساد مالی عظیم، طبق اسناد مؤثق، دوسیه‌سازی شد و به همین جرم از صدر اعظمی پاکستان و رهبری حزب مسلم لیگ معزول گردید.

اما جرم اصلی نواز شریف در نزد ارتش قدرت‌مند پاکستان، که در واقع قدرت اصلی دولتی در پاکستان را در دست دارد، برقراری مناسبات دوستانه نزدیک سیاسی و حتی شخصی و خانوادگی میان او و مودی (صدر اعظم هند) و خانواده اش بود. این مناسبات سیاسی و خانوادگی نزدیک مبتنی بر موضع‌گیری نواز شریف علیه

از آنجایی‌که تلفات نیروهای نظامی رژیم، به خصوص پولیس، در ولایت غزنی، مثل اکثر ولایات دیگر، خیلی بالا رفته بود، طوری که در هر شبانه روز در حدود 15 (پانزده) نفر کشته می‌شدند، رژیم تصمیم به جمع کردن پوسته‌های کمربندی شهر غزنی گرفته و تعداد زیادی از آن‌ها را جمع کرد. همچنان پوسته‌های پراکنده اکثر ولسوالی‌ها را نیز جمع کرده و آن‌ها را در مراکز ولسوالی‌ها یا شهر غزنی و یا نزدیک به شهر جابجا نمود.

بعضی از قطعات ریزرف پولیس، "امنیت ملی" و اردوی رژیم از کابل به غزنی آمده و هر کدام در موقعیت‌هایی در داخل شهر غزنی جابجا شدند. مراجعه افراد جدید برای سوق یافتن در صفوف پولیس و اردوی رژیم به صفر رسیده و فرار نظامیان از قطعات مربوطه شان ادامه داشت و روزبه‌روز بیش‌تر می‌شد.

از جانب دیگر شایعات حمله طالبان بالای شهر غزنی هم برای مردم و هم برای رژیم عادی شده می‌رفت و چندان مورد توجه قرار نمی‌گرفت. چنان‌چه استفاده از تعطیلات و رخصتی‌ها در قطعات نظامی رژیم طبق معمول جریان داشت.

روز سه‌شنبه 16 اسد، از تجمع زیاد افراد طالبان در اطراف شهر و رسیدن چندین مقام نظامی بلند پایه طالبان از ولایات هم‌جوار و همچنان مشاورین خارجی آن‌ها به تجمع مذکور و دایر شدن جلسات طالبان در مناطق مختلف گزارش شده بود. به تعقیب

زندان افتاد و ازین طریق شکست انتخاباتی حزب مسلم لیگ، پیش از انتخابات مذکور، اعلام گردید. بدین ترتیب وضعی که در پاکستان پیش آمد تا حدی باعث رفع تشویش طالبان افغانستان در مورد اوضاع پاکستان گردید.

بهر حال، وقتی حزب تحت رهبری عمران خان یعنی "تحریک انصاف پاکستان" برنده انتخابات پارلمانی پاکستان اعلام گردید و سپس حکومت جدید پاکستان تحت رهبری وی تشکیل گردید، طالبان افغانستان نفس راحتی کشیدند و تشویش چندین ماهه قبلی شان در مورد اوضاع پاکستان رفع گردید.

پیروزی انتخاباتی عمران خان و "تحریک انصاف پاکستان" در واقع برای طالبان افغانستان به این معنا بود که بعد از این انتخابات، "حکومت ملکی" پاکستان نه در ضدیت با ارتش پاکستان بلکه هم‌آهنگ با آن، سیاست ضد هندی واحدی را تعقیب می‌نمایند و این سیاست ضد هندی در مورد مسایل افغانستان و رژیم دست‌نشانده اشغال‌گران در افغانستان به عنوان یکی از دوستان دولت هند را نیز در بر خواهد گرفت و بیش‌تر از پیش واضح‌تر و روشن‌تر پیش برده خواهد شد.

در واقع به دلیل نزدیکی نظامی دولت ارتجاعی توسعه طلب هند با دولت امپریالیستی امریکا و متحدینش در منطقه آسیا-پاسیفیک است که دولت پاکستان نیز تا حدی از دولت امریکا دور شده و به طرف دولت سوسیال امپریالیستی چین و

ارتش پاکستان، به عنوان منبع و مجری اصلی کشمکش میان هند و پاکستان، بود.

در واقع نواز شریف و حزب تحت رهبری اش (مسلم لیگ نواز) که در آن زمان بر سر قدرت بودند و مسیر سازش و تخفیف تشنج با هند، منجمله در مسایل مربوط به کشمیر، را در پیش گرفته بودند، اتکای اصلی شان در سطح منطقه و جهان بالای دولت امپریالیستی امریکا و متحدین امپریالیستی و ارتجاعی اش، به شمول دولت توسعه طلب هند تحت رهبری مودی به عنوان یکی از اعضای اتحاد ضد چینی امریکا، جاپان، استرالیا و هند در منطقه آسیا-پاسیفیک، بود.

اگر در انتخابات پارلمانی پاکستان حزب مسلم لیگ و نواز شریف برنده می‌شدند این امکان قویاً وجود داشت که شرایط در پاکستان برای طالبان افغانستان حداقل نسبتاً نامساعد گردد و این امکان به وجود می‌آمد که رهبران شان از پاکستان اخراج شوند. در آن زمان با وجودی که طالبان تا حدی به جنگ در افغانستان ادامه می‌دادند، اما در مقابل پیش‌نهادهای رژیم دست‌نشانده مبنی بر آغاز مذاکرات دوجانبه برای صلح و برقراری آتش‌بس، برای مدتی به نحوی سکوت اختیار کرده بودند. در آن زمان طالبان افغانستان در مورد اوضاع بعد از انتخابات پارلمانی در پاکستان قویاً تشویش داشتند.

اما کمی پیش از انتخابات پارلمانی پاکستان در ماه جولای سال جاری، نواز شریف به

طالبان پاکستانی و لشکر طیبه، درین حمله سهمیم بوده اند.

دولت امپریالیستی روسیه نزدیک گردیده است.

درین حمله تنها در حدود ۱۳۰ (یکصد و سی) نفر از طالبان مربوط به ولسوالی قره‌باغ غزنی سهم داشته اند. شرکت طالبان مربوط به ولسوالی‌های واغظ، خوگانی، رشیدان، اندر، دهیک، گیرو، مقر، ... و به ویژه ولسوالی ناوه، که حتی بعد از سرنگونی امارت اسلامی طالبان تا حال تحت کنترل طالبان باقی مانده است و حیثیت منطقه پای‌گاهی مرکزی طالبان در ولایت غزنی و ولایات هم‌جوار و مرکز نقل و انتقالات آن‌ها به سمت شمال را بازی می‌نماید نیز درین حمله وسیع بوده است.

گفته می‌شود که مجموع طالبان "مرکز"، که در حدود ۲۰۰ نفر بوده اند، درین حمله سهمیم بوده اند. این‌ها شامل طالبان سپندده، روضه، کشک، خشیک، پهلول، آرزو و سایر روستاهای تاجیک نشین حومه شهر غزنی و همچنان طالبان داخل شهر غزنی هستند.

گروپ مربوط به "باقی سوز" (باقی سبز) از بیات‌های بکاول (یکی از روستاهای حومه شمال شهر غزنی) که خودش زندانی است، نیز درین حمله سهم داشته است.

برعلاوه، روستاهای "قره‌باغی" در جنوب غرب شهر غزنی- که مربوط به مرکز غزنی است- از چند سال به این‌طرف تحت تصرف طالبان قرار دارد و تعدادی از

نزدیکی از قبل شکل گرفته طالبان افغانستان با دولت امپریالیستی روسیه و دولت سوسیال امپریالیستی چین را نیز باید بخشی از پروسه شکل‌گیری یک نوع هم‌نوایی عمومی آسیایی علیه اشغال‌گران امپریالیست امریکایی و متحدین غربی آن در افغانستان به حساب آورد. بنابراین بعد از انتخابات پارلمانی پاکستان، طالبان افغانستان از پشت‌گرمی و حمایت واضح‌تر ارتش پاکستان و "حکومت ملکی" پاکستان برخوردار شده است. این پشت‌گرمی و حمایت واضح‌تر از قبل "دوستان" پاکستانی طالبان افغانستان از آن‌ها ممکن است یکی از دلایل مهم راه اندازی جنگ بالای شهر غزنی توسط آن‌ها بوده باشد.

تعداد نیروها و تسلیحات و تجهیزات طالبان در جنگ:

در حمله طالبان بر شهر غزنی، علاوه بر شرکت وسیع نیروهای طالبان از سراسر ولایت غزنی به شمول شرکت وسیع نیروهای موسوم به "مرکز"- که طالبان شهر غزنی و حومه‌های آن را در برمی‌گیرد-- حداقل نیروهایی از ولایات پکتیکا و وردگ شرکت نموده بودند. همچنان نیروهای بسیج شده از پاکستان، شامل طالبان افغانستانی مقیم پاکستان و نیروهای بنیادگرای پاکستانی، از قبیل

از ۲۰۰۰ (دو هزار) نفر نیروهای نظامی و کمکی را از مناطق مختلف ولایت غزنی، وردگ و پکتیکا و همچنان پاکستان بسیج نموده بودند که از ابتدای مقاومت جنگی طالبان علیه اشغالگران امریکایی و متحدین شان از لحاظ تعداد در نوع خود بی‌سابقه بوده است.

تسلیحات و تجهیزات نظامی عمومی طالبان در جنگ غزنی شامل تفنگ‌های کلاشنکوف قدیمی و مهمات جدید روسی، ماشین‌دارهای قدیمی پیکا و مهمات جدید روسی و راکت اندازه‌های قدیمی آر پی جی ۷ و راکت‌های روسی جدید آن بود. مهمات جدید این سلاح‌ها را احتمالاً به تازگی روس‌ها با طالبان کمک کرده باشند.

یگانه سلاح جدیدی که توسط طالبان در جنگ غزنی به طور مؤثر مورد استفاده قرار گرفت راکت اندازه‌ها و راکت‌های ۸۲ (هشتادودو)ی روسی بود. زره پوش‌های سنگین امریکایی در مقابل راکت‌های آر پی جی ۷ قدیمی روسی مقاوم است، ولی راکت‌های ۸۲ (هشتادودو)ی روسی که نسبت به آن راکت‌های قدیمی روسی قوی‌تر و دارای برد بیش‌تر است، می‌تواند تا فاصله معینی زره پوش‌های سنگین امریکایی را بشکافد و بر علاوه می‌تواند در ارتفاعات نسبتاً پایین هلیکوپترهای امریکایی مربوط به اردوی پوشالی و نیروهای اشغالگر امریکایی را نیز مورد هدف قرار دهد. امکان دارد که یک پروند هلیکوپتر اردوی پوشالی که در جریان

افراد اهالی آن به بخش نظامی طالبان تعلق دارند. این روستاها نه تنها در جریان جنگ یکی از مراکز تجمع طالبان و نیروهای متحد پاکستانی آن‌ها بوده است، بلکه طالبان نظامی آن در جنگ نیز سهیم بوده اند.

گروپ طالبان علاءالدینی، یکی از مناطق مربوط به ولسوالی ناهور، نیز درین حمله سهیم بوده اند. چنان‌چه یکی از باشندگان نوآباد غزنی که از اهالی علاءالدینی است به اتهام ارتباط با این گروپ و کمک به طالبان در خلع سلاح پوسته پولیس در نوآباد (حومه شمال غربی شهر غزنی) توسط پولیس رژیم بعد از جنگ دستگیر گردید و تقریباً یک هفته بعد در اثر فشار اهالی محل آزاد گردید. همین گروپ طالبان با همکاری طالبان جغتوی وردگ بعد از ختم جنگ شهر غزنی مرکز ولسوالی ناهور (دوآبی) را مورد حمله قرار داده و چند ساعت با نیروهای رژیم در آنجا درگیری داشته است.

هر سه گروپ فوق‌الذکر متعلق به هزاره‌ها و در سطح وسیع‌تری متعلق به اهل تشیع هستند. حضور این سه گروپ و بر علاوه حضور طالبان تاجیک تبار "مرکز" در جنگ شهر غزنی نشان می‌دهد که حداقل قسملاً محدودیت ملیتی طالبان به عنوان یک حرکت پشتون تبار در ولایت غزنی رفع گردیده است.

به این ترتیب با یک محاسبه تخمینی، می‌توان گفت که طالبان درین حمله بیش‌تر

مقاومت ضد "شوروی" در بازارهای پاکستان به فراوانی یافت می‌شود. ولی گروپ‌های مخابره طالبان حتی در استفاده از چنین وسایل مخابراتی قدیمی ناشیانه عمل می‌کرده‌اند، اکثراً بدون استفاده از رمز و به صورت عادی صحبت می‌کرده‌اند و از قرار معلوم آموزش‌های چندان مؤثری نداشته‌اند.

نیروهای طالبان حسب معمول یونیفورم نظامی یک‌دستی نداشته‌اند. اکثر آن‌ها از همان لباس معمول وطنی یعنی پیراهن و تنبان، لنگی و چپلی یا بوت چرمی یا حتی بوت پلاستیکی استفاده می‌کرده‌اند، تنها تعداد معینی از آن‌ها پطلون و چنپر به اصطلاح پلنگی، که ممکن است از نیروهای رژیم به غنیمت گرفته بوده باشند، به تن داشته‌اند، آن‌هم اکثراً بدون کلاه و کفش عسکری و به‌جای کلاه عسکری دستمال بر سر می‌پسته‌اند و بوت معمولی چرمی یا حتی پلاستیکی به پا داشته‌اند.

برای گروپ‌های نظامی سیار داشتن حداقل امکانات صحی برای رساندن کمک‌های اولیه به مجروحان جنگ یا انتقال آن‌ها به مراکز صحی پشت جبهه یک ضرورت جدی است. بدون این‌گونه امکانات ممکن است یک فرد زخمی در جنگ در اثر خونریزی از یک زخم یا زخم‌های معمولی تلف گردد. گروپ‌های نظامی طالبان در جنگ شهر غزنی، تقریباً در مجموع فاقد چنین امکاناتی بوده‌اند. حتی مناطق پای‌گاهی طالبان فاقد مراکز صحی برای

انتقال کوماندوهای اردوی مذکور به شهر غزنی مورد هدف قرار گرفته بود توسط همین اسلحه زده شده باشد.

قبلاً گفته می‌شد که طالبان در جنگ‌های ولسوالی‌های ولایت غزنی از تفنگ‌های روسی مجهز با دوربین‌های شب‌بین استفاده می‌کنند، ولی در جنگ شهر غزنی هیچ گزارشی از استفاده آن‌ها از این نوع سلاح‌ها وجود نداشته است. بنابراین قویاً احتمال دارد که گفته‌های مذکور صرفاً افواهاتی از جانب عوامل رژیم مزدور به‌خاطر پوشاندن دلایل شکست‌های پی‌هم‌شان در آن جنگ‌ها بوده باشد. البته این امکان وجود دارد که در جنگ‌های مذکور طالبان از تفنگ‌های دوربین‌دار قدیمی روسی که در افغانستان به "درازنوف" معروف است و در واقع شکل نسبتاً مدرن و نیمه اتومات تفنگ‌های قدیمی‌تر روسی "نیکلای" و "بلشویک" است کار گرفته باشند. دوربین‌های آن تفنگ‌ها قبلاً شب‌بین نبوده‌اند و از مجهز شدن شان با دوربین‌های شب‌بین جدید معلومات مؤتقی در دست نیست.

در جنگ شهر غزنی نیروهای طالبان تقریباً در مجموع از انواع مختلف هاوان استفاده نکرده‌اند و همچنان غیر از مسیر بزرگ‌راه کابل- قندهار، در جاهای دیگر مین‌گذاری نیز نداشته‌اند.

مخابره‌های مورد استفاده گروپ‌های مخابره طالبان در جنگ شهر غزنی همان مخابره‌های دارای برد حداکثر 35 کیلومتر قدیمی بوده است که حتی در زمان جنگ

طالبان در اطراف ولایت غزنی انتقال داده شده اند.

رسیدگی به زخمیان جنگ هستند. به همین جهت یا زخمیان به پاکستان انتقال داده می‌شوند، یا کار شان در داخل کشور به شفاخانه‌های دولتی کشیده می‌شود که اکثراً در حال زخمی بودن توسط پولیس رژیم، حتی در داخل شفاخانه‌ها، شکنجه می‌شوند و تلف یا معیوب می‌گردند و یا هم به حال خود رها می‌شوند. صلیب سرخ بین‌المللی برای تداوی این مجروحان جنگی نه امکاناتی در داخل افغانستان فراهم کرده است و نه در پشت مرزهای کشور.

تعداد نیروها و تجهیزات رژیم پوشالی و اشغال‌گران امریکایی در جنگ:

تعداد نیروهای رژیم پوشالی در جنگ در روی کاغذ تنها از ولایت غزنی شامل 2400 نفر از اردو، 1800 نفر از پولیس و تشکیلات نسبتاً کوچک نظامیان مربوط به "امنیت ملی" رژیم در مرکز و مربوطات ولایت غزنی بوده است که جمعاً تقریباً به 4500 (چهار هزار و پنجصد) نفر می‌رسیده است و بر این مجموعه 300 (سهصد) پولیس قندهاری را که همراه با قوماندان امنیه جدید ولایت غزنی از قندهار آورده شده نیز باید علاوه نمود. در هر حال، تعداد واقعی این نیروها همراه با نیروهای ریزرف پولیس، "امنیت ملی" و اردوی رژیم که قبلاً از کابل به غزنی آمده بودند، حداقل برابر با مجموع نیروهای بسیج شده از ولایات غزنی، وردگ و پکتیکا و پاکستان توسط طالبان بوده است.

تعداد مجموعی نیروهای کمکی "امنیت ملی"، "پولیس" و "اردو"ی رژیم، به شمول کوماندوها، که در جریان جنگ از کابل به غزنی انتقال یافتند برای ما به طور دقیق معلوم شده نتوانست. یکبار نیروی کمکی برای "امنیت ملی"، یکبار نیروی کمکی کوماندو و دوبار نیروی معمولی کمکی اردو برای "لوا"ی اردوی پوشالی و

حتی یک نفر از نیروهای طالبان در جنگ شهر غزنی هم پتک آب نداشته است و بعضی از آن‌ها با چنین چیزی آشنایی هم نداشته اند. این مشکل در زمان جنگ مقاومت ضد "شوروی" نیز وجود داشت و حتی تا آخر آن جنگ عمده‌تاً حل نشده باقی ماند.

مهم‌ترین وسیله نقلیه طالبان موتر سایکل است. اما نیروهای آن‌ها در جنگ شهر غزنی علاوه از استفاده ازین وسیله نقلیه عمومی شان، تعداد نسبتاً زیادی موترهای "رینجر" غنیمت گرفته شده از پولیس رژیم و همچنان تعداد معینی زره‌پوش‌های غنیمتی از پولیس و اردوی رژیم در جنگ‌های قبلی و در جریان جنگ شهر غزنی را نیز در اختیار داشته اند. تعدادی از آن‌ها تا آخر جنگ شهر غزنی در اثر بمباران طیارات و هلیکوپترهای امریکایی و رژیم از میان رفتند و گفته می‌شود که تعداد دیگر شان به مناطق تحت تصرف

قرار ندارند، چه در جریان جنگ و چه در زمان بعد از جنگ شهر غزنی، فعالانه در فضای شهر غزنی و فضای اطراف آن و حتی فضای ولسوالی‌های ولایت غزنی حضور دارند و به تعقیب و سرکوب طالبان ادامه می‌دهند. تعداد طیارات و هلیکوپترهای جنگی رژیم پوشالی و اشغال‌گران امریکایی، حتی تعداد تخمینی آن‌ها، برای ما معلوم شده نتوانست.

نقشه جنگی طالبان:

شروع حمله: ساعت ۱۰ (ده) شب ۱۸/۱۹ اسد.

جناح بندی و استقامت حرکت نیروها:

جناح اول:

با نام مستعار "خالد" شامل ۱۰۰۰ (هزار) الی ۱۲۰۰ (یک هزار و دوصد) نفر نظامی و کمکی. سمت حرکت: از غرب شهر غزنی به طرف مرکز شهر. هدف اصلی حمله: تصرف قوماندانی امنیه و ولایت رژیم در شهر غزنی.

جناح دوم:

با نام مستعار "خنجر" شامل ۵۰۰ (پنجصد) نظامی. سمت حرکت: از شمال شهر غزنی به طرف مرکز شهر. هدف

حداقل دوبرابر نیروی کمکی پولیس برای پولیس پوشالی رژیم دست‌نشانده در جریان جنگ به غزنی رسیده است و سلسله ورود نیروهای کمکی بعد از جنگ نیز تا حدی ادامه یافته است. ولی اجمالاً و در افواهاات میان مردم گفته می‌شود که در حال حاضر تقریباً ۴۰۰۰ (چهار هزار) نفر نیروهای نظامی زمینی کمکی رژیم، علاوه از نیروهای سابقاً موجود رژیم در غزنی حضور دارند. به این ترتیب در حال حاضر مجموع نیروهای نظامی زمینی رژیم در غزنی تقریباً به ۶۰۰۰ (شش هزار) نفر می‌رسد. این نیروها در سه بخش پیاده، توپچی و زرهی همه تا دندان مسلح و مجهز هستند.

یک گروه از نیروهای زمینی امریکایی نیز در جریان جنگ و بعد از جنگ در ناحیه "اسپند ده" در حومه جنوبی شهر غزنی دیده شده است.

نیروهای هوایی امریکایی از عصر روز چهارم جنگ تا پایان شب پنجم جنگ، برای مدت بیش‌تر از ۱۲ ساعت فعالانه و در واقع انحصاری در سرکوب نیروهای طالبان شرکت کردند، ولی پیش از آن در جنگ شرکت نداشتند و پس از آن نیز گاهگاهی و به طور مقطعی در جنگ شرکت می‌کنند. اما نیروهای هوایی رژیم پوشالی، بیش‌تر با استفاده از طیارات باقی‌مانده از جنگ دوم جهانی به نام "سوپرتوکانو" و هلیکوپترهای مستعمل و نسبتاً عقب‌مانده "بلک هاگ" امریکایی، که مورد استفاده نیروهای هوایی امریکا

(استشهادی) به "لوا" و دعوت از نیروهای "لوا" برای تسلیمی. اگر "لوا" تسلیم نشد توسط انتحاری‌ها (فدایی‌ها یا استشهادی‌ها) از درون و به صورت گروهی و همزمان از بیرون مورد حمله قرار بگیرد و به طور مکمل تصفیه گردد.

نقشه جنگی رژیم پوشالی و اشغال‌گران امریکایی:

نقشه جنگی رژیم:

همان طوری که قبلاً گفتیم سلسله جنگ‌ها از ابتدای سال جاری خورشیدی تا زمان جنگ شهر غزنی پیوسته به ضرر رژیم پوشالی رقم خورد و در اثر این شکست‌های پیهم مناطق تحت کنترل رژیم در ولایت غزنی پیوسته کاهش یافت. چند روز قبل از جنگ شهر غزنی والی جدید ولایت که فرمان‌دهی کل قوای جنگی رژیم در ولایت را به نمایندگی از "رئیس جمهور" رژیم بر عهده دارد از ولایت خارج شد و فرمان‌دهی کل قوای جنگی رژیم در ولایت را بر عهده قوماندان امنیه ولایت گذاشت. رتبه منصوب‌داری قوماندان امنیه ولایت غزنی معادل "دگرم" یا "دگرم" در اردوی رژیم است، در حالی که قوماندان "لوا"ی اردوی رژیم در ولایت غزنی "برید جنرال" است. ظاهراً این "برید جنرال" اردوی رژیم پوشالی حتی

اصلی حمله: تصرف "امنیت ملی" و ولایت رژیم در شهر غزنی.

جناح سوم:

با نام مستعار "ابوعمر" شامل 300 (سه صد) نظامی. سمت حرکت: از جنوب شهر غزنی به طرف بزرگراه کابل- قندهار. هدف اصلی حمله: مصروف نمودن "لوا"ی "اردوی" رژیم در ولایت غزنی، کنترل بزرگراه کابل- قندهار، تصرف پوسته‌های بزرگراه و جلوگیری از رسیدن کمک به "امنیت ملی" و "قومندانی امنیه" رژیم.

جناح چهارم:

با نام مستعار "مبارز" شامل 300 (سه صد) نظامی. سمت حرکت: از جنوب شهر غزنی به طرف حوزه پولیس ولایتی رژیم و سرک غربی ساختمان ولایت رژیم (سرک هده قره‌باغ). هدف اصلی حمله: تصرف حوزه چهارم پولیس شهر غزنی و پوسته‌های نظامی رژیم در داخل شهر.

تکمیل تصفیه شهر ظرف چند ساعت. محل تجمع کل نیروها در ساختمان ولایت. ادای نماز جمعه در مسجد الجهاد. جمع‌آوری ریش‌سفیدان شهر در مسجد و خواندن پیام مولوی هیبة‌الله رهبر طالبان. فرستادن جمعی از ریش‌سفیدان شهر به شمول چند نفر انتحاری یا به تعبیر طالبان "فدایی"

واقع رژیم پوشالی نقشه‌ای برای پیش‌برد جنگ شهر غزنی نداشت.

نقشه ای که توسط لوی درستیز اردوی پوشالی، و در واقع تصویب شده توسط "شورای امنیت ملی رژیم"، طرح گردیده، شامل نکات ذیل است:

1 -- جلوگیری از "سقوط مطلق" شهر غزنی به دست طالبان و نجات قوماندانی امنیه، ولایت و "امنیت ملی" رژیم در شهر غزنی.

2 -- تصفیه شهر از وجود نیروهای طالبان.

3 -- تصفیه حومه‌های شهر از وجود نیروهای طالبان، افراز مجدد پوسته‌های کمربند امنیتی اطراف شهر غزنی و تقویت و گسترش پوسته‌های مذکور

4 -- پیش‌روی نیروهای رژیم به مناطق اطراف و پس گرفتن ولسوالی‌های تصرف شده توسط طالبان از نیروهای آن‌ها که منظور از آن پس گرفتن ساختمان ولسوالی‌ها و بازارهای مربوطه آن‌ها از طالبان است.

5 -- "تأمین امنیت" بزرگراه کابل-قندهار در ساحه ولایت غزنی به مثابه جنبه بسیار مهمی ازین نقشه جنگی.

قبل از جنگ از پذیرفتن فرمان‌دهی عمومی افسر پولیسی که دو رتبه پایین‌تر از خودش قرار دارد، سر باز زد و در مقابل امر والی ولایت تمرد نمود.

در نتیجه، در شبانه روز اول، دوم و سوم جنگ، مجموعه قوای اردوی رژیم در ولایت غزنی تماشاجی جنگ طالبان با نیروهای فروپاشیده پولیس رژیم و همچنان نیروهای "امنیت ملی" رژیم در ولایت و نیروهای کمکی محدود آن باقی ماند. فرمانده "لوا"ی اردوی رژیم در ولایت در ظرف این سه روز به قوای کمکی اردوی رژیم که از کابل و پکتیا آمده بودند، نیز اجازه داخل شدن به میدان جنگ را نداد. قوای کمکی اعزامی از کابل که عصر روز اول جنگ به کوتل روضه رسیده بود تا آخر روز سوم جنگ به بهانه مسدود بودن بزرگراه کابل- قندهار در داخل شهر غزنی، در کوتل روضه معطل نگه داشته شد و قوای کمکی اعزامی از پکتیا نیز در محلی دور از میدان جنگ شهر معطل نگه داشته شد.

تنها پس از آن که به امر اشرف غنی "رئیس جمهور" پوشالی رژیم دست‌نشانده، فرمان‌دهی عمومی جنگ غزنی به لوی درستیز اردوی رژیم سپرده شد، تمرد قوماندان "لوا"ی اردوی رژیم در غزنی پایان یافت و نیروهای اردوی رژیم، اعم از قوای قبلاً مستقر در ولایت و قوای کمکی به شمول کوماندوهای کمکی از کابل، در ساعات اولیه شب چهارم جنگ به میدان جنگ وارد شدند. تا این زمان در

مقدماتی در کابل و قطر با گفتن پیوسته این سخن که گویا مشکل افغانستان راه حل نظامی ندارد، نمایندگان و رهبران عالی طالبان را دچار این توهم ساختند که گویا آن‌ها دیگر در جنگ‌های افغانستان فعالانه مداخله نخواهند کرد و فقط در پی این هستند که طالبان و رژیم را به دور میز مذاکرات برای صلح بنشانند تا جنگ در افغانستان خاتمه یابد. در واقع به همین جهت بود که طالبان در نقشه جنگی شان خطر حملات هوایی وسیع طیارات و هلیکوپترهای امریکایی بالای نیروهای شان را در جنگ شهر غزنی به صورت جدی در نظر نگرفته بودند. اگر آن‌ها این خطر را به صورت جدی در نظر می‌گرفتند، درست همان شب چهارم جنگ، که لوی درستیز اردوی پوشالی فرمان‌دهی عمومی جنگ را بر عهده گرفت و نیروهای اردوی رژیم دست‌نشانده فعالانه به میدان جنگ داخل گردیدند و چانس تصرف قوماندانی امنیه رژیم نیز از میان رفت، فرصت داشتند که قبل از شروع حملات هوایی وسیع امریکایی‌ها از شهر غزنی به صورت منظم عقب‌نشینی نمایند و تلفات شان را حداقل به نصف تقلیل دهند. اما آن‌ها این کار را نکردند و همچنان در داخل شهر غزنی باقی ماندند و در نتیجه عقب‌نشینی غیرمنظم بر نیروهای شان تحمیل گردید و تلفات شان دوبرابر گردید.

جریان واقعی جنگ پنج شبانه روزه:

از طرف نیروهای طالبان:

پس گرفتن ساحات روستایی تحت تصرف طالبان در ولسوالی‌ها در این نقشه وجود ندارد.

این نقشه چند روز پس از ختم جنگ پنج شبانه روزه توسط والی رژیم در ولایت غزنی اعلام گردید. آنچه در این نقشه جنگی ناگفته باقی مانده است، "تقاضای کمک هوایی از نیروهای اشغال‌گر امریکایی برای بیرون کردن نیروهای طالبان از شهر غزنی است. این "تقاضا" به عمل آمد و طیارات و هلیکوپترهای امریکایی عصر روز چهارم جنگ، فضای جنگ در شهر غزنی و حومه‌های اطراف آن را اشغال نمودند و به تعداد خیلی زیاد و فعالانه به سرکوب و تعقیب نیروهای در حال عقب‌نشینی غیر منظم طالبان از شهر غزنی پرداختند.

نقشه جنگی اشغال‌گران امریکاییست

امریکایی:

اشغال‌گران امریکاییست امریکایی نقشه جنگی واضحی را مطرح و عنوان نکردند تا گویا بعداً نشان دهند که نیروهای هوایی آن‌ها طبق درخواست رژیم و به صورت مقطعی در جنگ شرکت کرده‌اند و نه بر اساس نقشه جنگی از پیش تعیین شده‌ای. اما واقعیت‌های جنگ نشان می‌دهند که آن‌ها نقشه محیلانه‌ای در سر داشته‌اند.

اشغال‌گران امریکایی از طریق نمایندگان‌شان در چند دور مذاکرات

از طرف نیروهای رژیم پوشالی و اشغال‌گران امریکایی:

افراد قطعه "01" مربوط "امنیت ملی" رژیم که پیش از جنگ از کابل آمده و به ریاست "امنیت ملی" رژیم در شهر غزنی رسیده بود، در منطقه "پل کابل" و "چوک مسعود" جابه‌جا شده و جلو پیش‌روی افراد "خنجر" را می‌گیرند. شب دوم حمله طالبان نیروی هوایی رژیم عملیات هوایی را شروع نموده و افراد "خنجر" را که در "پل کابل" و اطراف آن پل موقعیت دارند مورد هدف قرار می‌دهند. افراد این قطعه به کمک حملات هوایی می‌توانند در قدم اول جلو پیش‌روی افراد "خنجر" را بگیرند و سپس تا اوایل شب چهارم جنگ، آن‌ها را از ساحه "پل کابل" و اطراف آن تصفیه نمایند و راه ورود قوای کمکی "اردو"ی رژیم به داخل شهر غزنی را باز نمایند.

قوای اصلی کمکی "اردو"ی رژیم که در شام روز اول جنگ پس از درگیری‌هایی با نیروهای طالبان ولایت وردگ در منطقه سیدآباد وردگ به کوتل روضه در نزدیکی شمال شهر غزنی می‌رسند مدت دو روز و یک شب در کوتل روضه متوقف می‌مانند و سرانجام در شب چهارم جنگ، ظاهراً پس از تصفیه شدن افراد "خنجر" از ساحه پل کابل و اطراف آن و در حقیقت پس از سپرده شدن فرمان‌دهی عمومی جنگ به لوی درستیز اردوی پوشالی، به شهر غزنی داخل می‌شوند.

افراد "خالد" سر ساعت 10 (ده) شب حمله بر پوسته‌های پولیس، پوسته مابین قبرستان‌ها و پوسته پیر قرض‌دارها آغاز می‌کنند و آن‌ها را در مدت زمان کوتاهی تصرف شده و پیش‌روی شان را به سمت قوماندانی امنیه رژیم در ولایت غزنی ادامه می‌دهند و می‌توانند بسیار ساده و سریع خود را به نزدیکی‌های قوماندانی امنیه برسانند. ساعت یک بجه شب یعنی سه ساعت بعد از آغاز حمله، "خالد" از فتح پوسته‌ها و حتی قوماندانی امنیه خبر داده بود. در واقع "خالد" در همان ساعات اولیه حمله توانسته بود تعدادی از افرادش را از طریق مارکیتی که در پشت قوماندانی امنیه قرار دارد به قوماندانی امنیه نزدیک کند و با استفاده از زینه بالای بام قوماندانی امنیه برساند و حتی عده ای را به داخل محوطه قوماندانی امنیه نفوذ دهد و جنگ را ادامه دهد.

هم‌زمان افراد "مبارز" می‌توانند پوسته‌های سرپل حیدرآباد، پوسته حوزه دوم پولیس شهر غزنی و سر اده قره‌باغ را در مدت کوتاهی پاک‌سازی نمایند.

افراد "خنجر" با گرفتن "پوسته روضه" و "پوسته مارکیت" می‌توانند خودشان را به "پل کابل" برسانند.

افراد "ابوعمر" می‌توانند در همان شب اول حمله، کنترل بزرگراه کابل - قندهار از نانی تا بازار شاه‌باز و تا دروازه بلخ را به دست بیاورند.

و می‌توانند از همین مواضع تا آخر جنگ چند تعرض طالبان بر قوماندانی امنیه و مسیر سرک مذکور را دفع نموده و تلفات نسبتاً سنگینی بر آن‌ها وارد نمایند.

بعد از ظهر روز چهارم جنگ طیارات و هلیکوپترهای مربوط به قوای هوایی اشغال‌گر امریکایی در افغانستان فضای جنگ را اشغال می‌کنند. مرکز فرمان‌دهی عمومی طالبان و در عین حال مرکز فرمان‌دهی ستون اصلی نیروهای طالبان یعنی "خالد"، در مسجد "بلال" که در محله "گدول" شهر غزنی موقعیت داشته است، تقریباً سر ساعت سه و نیم بعد از ظهر روز دو شنبه (روز چهارم جنگ) توسط دو پروند طیاره فانتوم امریکایی مورد حمله قرار گرفته و بالای مسجد سه بمب انداخته می‌شود. کل مسجد با خاک یکسان می‌گردد و تمام افراد مقیم در آن که گفته می‌شود مجموعاً در حدود 30 (سی) نفر بوده اند همه در زیر ویرانه‌های مسجد دفن می‌شوند. گفته می‌شود که در میان آن‌ها 12 (دوازده) نفر از فرمان‌دهان بلند پایه طالبان نیز بوده اند.

طیارات فانتوم امریکایی در همان روز و شب متعاقب آن دوباره در فضای غزنی ظاهر نشدند، اما هلیکوپترها و انواع دیگر طیارات امریکایی در اوقات باقیمانده روز چهارم و کل طول شب پنجم جنگ به حملات شان ادامه می‌دادند. حدود چهل پنج- پنجاه دقیقه بعد از بمباران مرکز فرماندهی عمومی طالبان، مرکز فرماندهی ستون "مبارز"، که در ابتدای "کوچه

هم‌زمان با رسیدن قوای اصلی کمکی "اردو"ی رژیم به داخل شهر غزنی، تعداد چند پروند هلیکوپتر مربوط به قوای هوایی رژیم دست‌نشانده گروه‌های کوماندوی اردوی رژیم را از کابل به غزنی انتقال می‌دند. با وجودی که یک پروند ازین هلیکوپترها مورد هدف قرار می‌گیرد، هلیکوپترها می‌توانند در قرارگاه "لوا"ی اردوی رژیم در ساختمان پی. آر. تی. سابق نشست انجام دهند و گروه‌های کوماندو را به مقصد برسانند. کوماندوها با افراد "ابوعمر" به جنگ و زدو خورد پرداخته با عقب‌زدن آن‌ها و وارد آوردن تلفاتی بر آن‌ها راه شان را به طرف قوماندانی امنیه باز می‌نمایند. آن‌ها رمز مخابراتی طالبان را به دست آورده و با لباس محلی ویژه طالبان از همان راهی که طالبان به قوماندانی امنیه دخول اجرا نموده بودند خود را بالای پام قوماندانی امنیه رسانده و پس از تصفیه افراد طالبان در پام ساختمان قوماندانی، افراد طالبان در داخل محوطه قوماندانی امنیه را نیز تصفیه می‌نمایند. بدین طریق فشار جنگ بالای قوماندانی امنیه کمتر شده و افراد گیرمانده در آنجا عرض تعرض بالای طالبان از دو استقامت: یکی از قوماندانی امنیه به سمت بزازی و پیرقرض‌دارها و دیگری پیش‌روی در سرک اده قره‌باغ (سرک غربی ولایت)، آماده شده و دست به تعرض می‌زنند. آن‌ها تا آخر شب چهارم جنگ (شب یک‌شنبه/ دوشنبه) می‌توانند چندین مارکیت بلند منزل در مسیر سرک بزازی و سرک اده قره‌باغ را اشغال نمایند

می‌کردند، این امکان وجود داشت که مورد حملات هوایی طیارات و هلیکوپترهای امریکایی قرار نگیرند و از زمین نیز توسط نیروهای تازه نفس، کثیرالعدد و مجهز اردوی پوشالی تعقیب نشوند و تلفات نیروهای آن‌ها می‌توانست نسبتاً خیلی کم باقی بماند.

در واقع در شب چهارم جنگ روحیه فرمان‌دهان "دلگی‌ها" - هر دلگی ۵ (پنج) نفر- و "تولی‌ها" - هر تولی ۵۰ (پنجاه) نفر- و جنگجویان صفوف طالبان آماده عقب‌نشینی بوده است. اما فرمان‌دهی عمومی طالبان تا زمانی که توسط طیارات امریکایی مورد هدف قرار نگرفت و از میان برده نشد، کوچک‌ترین توجهی به این روحیه عمومی نیروهای زیر فرمانش نکرد و همچنان به تلاش‌های جنگی مذبوحانه ادامه داد، گو این‌که هیچ خطری از جانب نیروهای امریکایی و به ویژه قوای هوایی آن‌ها متوجه نیروهای زیر فرمانش و خودش نیست. تا حد زیادی عقب‌نشینی نیروهای طالبان در شب پنجم جنگ یک عقب‌نشینی نسبتاً غیر منظم بود و تلفات وسیع نیروهای آن‌ها نیز تا حد زیادی ناشی از همین عقب‌نشینی غیر منظم بوده است.

تلفات جنگ:

تلفات طالبان:

وردگ‌ها" در ناحیه "حیدر آباد" موقعیت داشت، نیز مورد اصابت راکت‌های هلیکوپترهای امریکایی قرار می‌گیرد و چند نفر مستقر در آن همه از میان می‌روند.

با از میان رفتن مرکز فرمان‌دهی طالبان در مسجد بلال "گدول"، هرج و مرج، بی‌نظمی و قطع ارتباط میان گروپ‌های مختلف طالبان پیش می‌آید. بمباران و راکت زنی‌های طیارات و هلیکوپترهای امریکایی مدت بیش‌تر از ۱۲ (دوازده) ساعت، از عصر روز چهارم جنگ تا آخر شب پنجم جنگ، بالای خطوط دفاعی و خطوط پشتیبانی طالبان ادامه می‌یابد و سبب عقب‌نشینی غیر منظم طالبان از مواضع شان در تمام شهر و حومه‌های نزدیک آن می‌شود.

در آخر روز چهارم جنگ، بازهم نیروهای کمکی تازه نفس اردوی پوشالی به تعداد زیاد و مجهز با وسایط جنگی از کابل می‌رسند، فوراً وارد میدان جنگ می‌شوند و به تعقیب نیروهای در حال عقب‌نشینی طالبان در میدان جنگ می‌پردازند.

می‌توان گفت که تلفات سنگین طالبان در جنگ شهر غزنی در طول همین مدت بیش‌تر از ۱۲ ساعت رقم می‌خورد. اگر نیروهای طالبان در همان شب چهارم جنگ که در واقع تا حد زیادی امید تصرف قوماندانی امنیه را از دست دادند، از مواضع شان در داخل شهر غزنی و حومه‌های نزدیک آن عقب نشینی

دست نشانده گیرمی‌افتند و تقریباً تمامی افراد شان نابود می‌شود.

تنها 30 نفر از طالبان ولسوالی قره‌باغ غزنی در جریان جنگ شهر غزنی کشته می‌شوند و 30 نفر دیگرشان نیز در تلاش ناکام بعدی برای تصرف مرکز ولسوالی مذکور از بین می‌روند (مجموعاً 60 شصت نفر).

تلفات طالبان "مرکز" - شامل کشته شدگان و زخمیان شدید ازین هم وسیع‌تر بوده است. در شهر غزنی شایع است که طالبان "مرکز" و روابط توده‌یی آن‌ها بیش‌تر از طالبان ولسوالی‌های ولایت غزنی درین جنگ کشته شده و صدمه دیده اند.

در دو طرف دریای غزنی واقع در مرکز شهر غزنی تعداد زیادی از لیلای فروشان به کار و کاسبی مصروف بودند. تعداد زیادی از طالبان که در جریان یکی از روزهای جنگ در لیلای فروشی‌ها گیر می‌افتند از وسایل لیلای فروش‌ها برای پنهان شدن استفاده می‌نمایند تا مورد حملات هوایی قرار نگیرند. اما محل اختفای شان افشا می‌شود و تقریباً همه آن‌ها یکجا با وسایل و مواد لیلای فروشی‌ها می‌سوزند و از بین می‌روند.

تعداد کشته شده‌ها و زخمیان طالبان درین جنگ آن قدر وسیع و کثیرالتعداد بوده که تعداد زیادی از آن‌ها، و البته نه تعداد 500 (پنج‌صد) نفر از آن‌ها طبق ادعای بعضی

تلفات طالبان درین جنگ بی‌سابقه بوده است. منابع مختلف رژیم و بیرون از رژیم تعداد تلفات آن‌ها را بین 400 (چهارصد) تا 1000 (یک‌هزار) نفر و حتی تا 1500 (یک‌هزار و پنج‌صد) نفر می‌دانند. به نظر ما رقم تخمینی تلفات طالبان، شامل کشته‌شدگان، زخمیان شدید، دست‌گیرشدگان و فراریان از جنگ به بالاتر از 1000 (یک‌هزار) نفر می‌رسد.

تنها در قسمتی از روستاهای "قره‌باغی" فرمان‌دهان لشکر طیبیه پاکستانی 80 (هشتاد) جسد را در یک چاه خشک

انداخته و سپس چاه را با خاک پر کرده اند و دلیل شان این بوده که روح این جسدها از بدن شان جدا شده و اجساد بدون روح فقط یک چیز کثیف است.

تخمین زده می‌شود که تعداد تلفات طالبان در مرکز فرماندهی شان - مسجد بلال محله گدول، یکی از محلات غربی شهر غزنی - مجموعاً (شامل کشته‌شدگان و دست‌گیرشدگان) تقریباً 50 (پنجاه) نفر بوده است.

دو تولی از نیروهای طالبان - هر تولی شامل 10 (ده) دلگی پنج‌نفره، که مجموعاً در حدود 100 (صد) نفر بوده اند، در قسمت پل بالای دریای غزنی در مسیر بزرگراه کابل- قندهار، در جریان جنگ در میان نظامیان مربوط به "امنیت ملی" رژیم در شهر غزنی و نیروهای هوایی رژیم

تعداد تخمینی این افراد فراری نامعلوم است.

تلفات نیروهای طالبان از لحاظ تسلیم شدگان یا دستگیر شدگان در واقع چندان زیاد نبوده اند. این امکان وجود دارد که نظامیان پوشالی، به خصوص نظامیان مربوط به "امنیت ملی" رژیم در ساحة "پل کابل" و اطراف آن و نیروهای کوماندو حداقل در بام و داخل ساختمان قوماندانی امنیه دستگیر نگرفته باشند.

به هر حال، همان طوری که قبلاً نیز گفتیم تعداد تلفات طالبان درین جنگ در مجموع به بیش‌تر از 1000 (یک‌هزار) نفر می‌رسد.

این‌که چه فی‌صدی ای از تلفات نیروهای زیر فرمان‌دهی طالبان در جنگ شهر غزنی مربوط به نیروهای طالبان افغانستانی بوده است و چه فی‌صدی از آن تلفات به نیروهای "کمکی" پاکستانی و غیر پاکستانی آن‌ها تعلق داشته است، به طور دقیق معلوم شده نمی‌تواند. اما یک چیز مسلم است: تعداد تلفات نیروهای اخیرالذکر 500 (پنج‌صد) نفر نبوده است. کل نیروهای غیر افغانستانی شامل در جنگ به نفع طالبان به دو جناح "مبارز" و "ابوعمر" تعلق داشته اند که مجموعاً 600 (شش‌صد) نفر بوده اند. اگر حتی پنجاه فی‌صد مجموع افراد این دو جناح 300 (سه‌صد) نفر) را غیر افغانستانی‌ها به حساب آوریم و نصف آن‌ها را از جمله

از منابع رژیم، به پاکستان انتقال یافته و این وضعیت مورد اعتراض سردمدار رژیم دست‌نشانده (اشرف غنی) قرار می‌گیرد. جواب لوی درستیز اردوی پاکستان به این اعتراض نیز خیلی جالب بوده است. او این کشته شده‌ها و زخمیان را تجار و کارگران پاکستانی شاغل در افغانستان خوانده است. این جواب حداقل بخشاً ممکن است راست باشد و این افراد تحت چنین پوشش‌هایی به افغانستان آمده و سپس در جنگ شرکت کرده باشند. ولی بخش اصلی این کشته شده‌ها و زخمیان مربوط به گروه‌های بنیادگرای پاکستانی از قبیل "طالبان پاکستانی" و "لشکرطیبه" و همچنان طالبان افغانستانی مقیم پاکستان بوده است

در چندین مورد نیز موترهای انتقال‌دهنده زخمیان و کشته‌شدگان طالبان مورد هدف طیارات و هلیکوپترهای امریکایی قرار گرفته و تلفات بیش‌تری به‌بار آورده است.

تعداد نامعلومی از افراد به بهانه انتقال زخمیان و کشته‌شدگان به مناطق پای‌گاهی طالبان در واقع از جنگ فرار کرده اند. برعلاوه در مناطق دورتر از شهر غزنی از قبیل "قره‌باغی" و غیره تعدادی از طالبان افغانستانی و غیر افغانستانی بسیج شده از پاکستان بعد از آغاز بمباران‌های هوایی طیارات و هلیکوپترهای امریکایی و نابودی مرکز فرمان‌دهی طالبان در داخل شهر غزنی و هرج و مرج ناشی از آن، شب پنجم جنگ (شب دوشنبه/سه شنبه) سلاح‌ها و تجهیزات شان را رها کرده و به پاکستان فرار کرده اند. تعداد دقیق و حتی

شدیدی خدشه‌دار می‌سازد. برین مبناست که حتی ناسیونالیزم دروغین رژیم دست‌نشانده تا حد معینی زمینه می‌یابد که آپورنگی بر چهره دروغین ضد خارجی و به خصوص ضد پاکستانی خود بیاشد.

این خارجی‌ها در ذهنیت توده‌های مناطق خارج از کنترل اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی، به خصوص در ذهنیت زنان این مناطق، تا حد زیادی مورد نفرت قرار دارند و در سطح وسیعی حداقل "مهمانان" قابل "استقبال" تلقی نمی‌گردند و "مهمان‌نوازی" سنتی مردمان افغانستان شامل حال شان نمی‌گردد. این نیروها را در حقیقت باید داعشیان بالقوه به حساب آورد.

خواست خروج قوای خارجی از افغانستان خواست برحق است که باید شامل حال انواع گوناگون قوای خارجی گردد؛ در قدم اول شامل متجاوزین و اشغال‌گران امپریالیست امریکایی و غیر امریکایی و اشغال‌گران مرتجع داعشی و سپس شامل مرتجعین داعشی بالقوه موجود در صفوف جنگی طالبان.

تلفات نیروهای رژیم پوشالی:

منابع مختلف رژیم دست‌نشانده تلفات نیروهای شان، اعم از پولیس و اردوی پوشالی، را از 110 (یک‌صدوده) نفر تا 300 نفر می‌دانند. اما حقیقت این است که تلفات آن‌ها- شامل کشته شدگان،

تلف شدگان بشماریم، مجموع تلفات آن‌ها 150 (یک‌صدوپنجاه) نفر می‌شود، یعنی یک هفتم مجموع تلفات جنگ در طرف طالبان و نه 500 (پنج‌صد) نفر و نصف مجموع تلفات آن‌ها. بنابراین شرکت نیروهای خارجی متحد طالبان در جنگ شهر غزنی آن قدر نبوده است که مقامات رژیم پوشالی ادعا دارند.

اما بیان این موضوع به هیچ وجه بدین مفهوم نیست که حضور نیروهای ارتجاعی خارجی "متحد" طالبان در جنگ افغانستان توجیه گردد. گرچه این نیروها، نیروهای دولتی یونیفورم پوش خارجی نیستند، اما التفات ضمنی و نظر لطف‌آمیز سردمداران اردو و استخبارات پاکستان یا حداقل اغماض و انعطاف‌پذیری آن‌ها را در موضوع داخل شدن به میدان‌های جنگ افغانستان با خود دارند و بر آن مبنا می‌توانند از راه پاکستان در میدان‌های جنگ افغانستان داخل گردند.

به هر حال این نیروها خارجی هستند و مزید بر آن ارتجاعی هستند. ارتجاعیت این نیروها در هر حال رنگ‌وبوی رجعت‌گرایی طالبانی را غلیظ‌تر می‌سازد و مهم‌تر از آن خارجی بودن شان در جو روحیات ضد متجاوزین و اشغال‌گران امپریالیست خارجی و ضد رژیم دست‌نشانده، مستقل بودن و ملی بودن جنگ مقاومت جاری طالبانی را، نه تنها در واقعیت بلکه در روحیات توده‌های مخالف متجاوزین و اشغال‌گران امپریالیست نیز تا این حد یا آن حد و در موارد معینی به نحو

می‌خواستند حتی یک خس هم درین بازار بی‌جا شده نمی‌توانست.

در جریان جنگ فقط تعداد معینی از پوسته‌های پولیس در شهر و حومه آن به تصرف نیروهای طالبان در آمد. مثلاً پوسته سرپل حیدر آباد، پوسته پهلوی مکتب حیدر آباد و پوسته حوزه دوم امنیتی در نزدیکی اده موترهای شهرک مهاجرین. اما بعد از داخل شدن نیروهای طالبان به شهر غزنی، تمامی پوسته‌های پولیس واقع در تپه‌های شهرک مهاجرین که تعداد آن‌ها به شش پوسته می‌رسید، پوسته مربوط به محله "توحیدآباد" در حومه جنوبی شهر غزنی، پوسته‌های قلعه شهاده، کشک، خاک غربیان، بکاول، پوسته حوزه امنیتی نوآباد در حومه شمال غربی شهر غزنی، پوسته پایین تر از "گدول"، پوسته واقع در ساختمان قدیمی جاندارمه (ژاندارمه) و چندین پوسته در منطقه دورتر از شهر غزنی یعنی دره قیاق (قیاق) خود به خود فروپاشیدند و عساکر موجود در آن‌ها متواری شدند و در اکثریت قریب به اتفاق موارد پی‌کارشان رفتند.

مثلاً افراد پوسته‌های دره قیاق (قیاق) پوسته‌های‌شان را ترک کرده و به مناطق سراب، ناهور و جاغوری متواری گردیدند. افراد حوزه امنیتی نوآباد تعداد زیادی از سلاح‌های سبک‌شان را در پوسته رها کرده و فقط زره پوش‌های‌شان را بیرون بردند، افراد پوسته‌های شهرک مهاجرین از پوسته‌های‌شان بیرون شده و یونیفورم‌های‌شان را در خانه‌های اهالی

زخمیان، فراریان و افراد تسلیم شده و دستگیر شده خیلی بیش‌تر ازین تعداد بوده است.

در اثر جنگ پنج روزه شهر غزنی تشکیلات پولیس در این ولایت تقریباً به‌طور کلی ازهم پاشید. چند روز قبل از جنگ، قوماندان امنیه رژیم پوشالی در ولایت غزنی، که یکی از افراد جنرال رازق قوماندان امنیه رژیم در ولایت قندهار است، گفته بود که در تشکیلات تقریباً 1800 (یک‌هزار و هشت‌صد) نفری پولیس ولایت غزنی در حدود 1200 (یک هزار و دوصد) نفر غیر حاضر است. البته یقینی است که رقم اصلی غیرحاضران نمی‌تواند تا این حد باشد. بخشی از این افراد "غیر حاضر" (حداقل 600 (شش‌صد) نفر آن‌ها) را در واقع باید پولیس خیالی به حساب آورد که فقط معاش، مواد ارتزاقی و سایر مصارف‌شان توسط فرمان‌دهان پولیس و مأمورین عالی‌رتبه وزارت داخله رژیم حیفومیل می‌گردد. به همین جهت قوماندان امنیه جدید رژیم پوشالی در ولایت غزنی در حدود 300 (سه‌صد) نفر از جنگ‌جویان قندهاری را با خود آورده است تا گویا کمبود افراد پولیس در ولایت غزنی تا حدودی رفع گردد.

در واقع بخش مهمی از چور و چپاول بازار شهر غزنی در سرک بزازی توسط همین افراد صورت گرفته است، زیرا قوماندانی امنیه ولایت غزنی تقریباً در وسط بازار بزازی قرار دارد و اگر افراد این قوماندانی

مجموعه - 700 (هفتصد) نفر

تلفات نیروهای اشغالگر امریکایی در جنگ:

هیچ‌گونه تلفاتی از نیروهای امریکایی شرکت کننده در جنگ هوایی گزارش نشده است. خود امریکایی ها نیز درین مورد هیچ چیزی نگفته اند.

تلفات اهالی ملکی شهر غزنی و حومه‌های شهر:

منابع مختلف، مجموع تلفات اهالی ملکی شهر غزنی و حومه‌های اطراف شهر در جریان جنگ پنج شبانه روزه را در حدود 100 (یکصد) نفر کشته و 200 (دو صد) نفر زخمی و چند نفر دستگیر شده در ناحیه پشتون آباد، یعنی مجموعاً 300 (سه صد) و چند نفر تخمین زده اند که در مقایسه با تلفات سنگین نیروهای نظامی دو طرف جنگ (بیشتر از 1600 (یک‌هزار و ششصد) نفر) نسبتاً اندک است. گرچه بیشتر تلفات وارده بر افراد ملکی درین جنگ، توسط قوای مربوط به رژیم و اشغالگران امپریالیست، به ویژه نیروهای هوایی اشغالگران امریکایی بر آن‌ها تحمیل گردیده است؛ ولی اگر حمله خود سرانه و بدون نقشه افراد طالبان بالای ناحیه پشتون آباد در حومه جنوب شرقی شهر غزنی

ناحیه با لباس‌های معمولی وطنی تعویض نموده و هر یکی به صورت پراکنده پی کارشان رفتند. افراد پوسته "توحید آباد" نیز همگی متواری شده اند. مجموع این افراد متواری شده به تنهایی بیش‌تر از 200 (دو صد) نفر می‌شود.

در جریان جنگ در حدود 100 (نفر) از نیروهای پولیس رژیم به طالبان تسلیم شدند و چند روز پس از جنگ شهر غزنی، این افراد توسط طالبان رها گردیدند. چون طالبان ازین افراد تعهد گرفتند که دیگر نباید به نیروهای نظامی رژیم ملحق شوند، آن‌ها پس از رها شدن از زندان طالبان نزد مقامات پولیس رژیم مراجعه نکرده و همگی به طرف خانه‌های شان رفته اند.

می‌توان به صورت تخمینی گفت که تقریباً 100 (صد) نفر از افراد پولیس و اردوی رژیم در جریان جنگ داخل شهر غزنی زخمی شده اند.

بنابراین مجموع تلفات نیروهای پولیس و اردوی رژیم پوشالی قرار ذیل بوده است:

کشته شدگان - 300 (سه صد) نفر

زخمیان - 100 (صد) نفر

فراریان - 200 (دو صد) نفر

تسلیم شدگان - 100 (صد) نفر

حداقل تفنگ‌هایی بردارند و علیه حمله‌آوران بجنگند. در یک مورد مشخص وقتی خانه ای مورد حمله راکت‌های 82 طالبان قرار می‌گیرد و دادووغان زنان و اطفال خانه بلند می‌شود، مردان خانواده که فقط یکی دو تفنگ کلاشنکف داشته اند خود را می‌بازند و تسلیم می‌شوند. گفته می‌شود که این موضوع بعد از جنگ جنجال بزرگی در خود ولسوالی مربوطه به وجود آورده است. اهالی ساکن درین محله، بعد از ختم جنگ در داخل شهر، گروه‌های نظامی دفاع از خود تشکیل داده و چندین ساختمان بلند منزل در محله را پوسته‌نظامی ساخته و دسته‌های مسلح شان را سازمان‌دهی و تجهیز کرده اند.

در واقع این حمله تداوم جنایات جنگی ای است که هر دو طرف جنگ، چه نیروهای رژیم پوشالی، اعم از پولیس و حربکی، و چه طالبان، در مربوطات ولسوالی "اندر" غزنی انجام می‌دهند. درانجا هر دو طرف به طور روزمره، و همین که دست‌شان برسد، زنان و دختران هم‌دیگر را مورد تجاوز قرار می‌دهند و به این ترتیب نه "اسلامیت" می‌شناسند، نه "افغانیت" و نه "پشتونولی". رسوایی‌های آن‌ها به حدی بالاگرفته است که طالبان سایر مناطق ولایت غزنی کل قبیله "اندر" را ملامت می‌کنند و آن‌ها را مردمان بدی می‌دانند.

اگر در رأس رهبری طالبان کماکان کسی مثل اخترمحمد منصور قرار می‌داشت، شاید پرداختن به این موضوع زاید و بی‌مورد به نظر می‌رسید. ولی مولوی هیبة‌الله یک

پیش نمی‌آمد، تلفات اهالی ملکی شهر غزنی و حومه‌های اطراف شهر ازین هم کم‌تر می‌گردید.

حرکت بسیار زشتی را که نیروهای نظامی مربوط به جناح‌های "ابوعمر"، "مبارز" و "خنجر" طالبان، در ناحیه "پشتون آباد"، که در حومه جنوب شرقی شهر غزنی و متصل به ناحیه "توحید آباد" موقعیت دارد، در شب چهارم جنگ و نیمه اول روز چهارم جنگ انجام دادند، باید به معنای واقعی کلمه یک جنایت آشکار جنگی به حساب آورد. درین ناحیه تعداد زیادی از متعلقین و متعلقات خانوادگی افراد دولتی، از قبیل ولسوال‌ها، قوماندان‌های امنیه ولسوالی‌ها، فرماندهان حربکی، منصب‌داران پولیس و سایرین، از ولسوالی‌های "اندر"، "گیرو"، "مقر"، "گیلان"، "قره‌باغ"، "واغظ" و سایر ولسوالی‌های پشتون نشین ولایت غزنی زندگی می‌کنند.

حمله بالای خانه‌های مسکونی این ناحیه اصلاً در نقشه جنگی طالبان شامل نبوده است. معهداً فرمان‌دهان پایین و افراد صفوف طالبان روی انگیزه‌های دشمنی‌های شخصی چنین حمله ای را انجام داده و بدون تفکیک مردان، زنان و اطفال ساکن درین خانه‌ها را مورد هدف قرار دادند، تعدادی را از بین بردند و تعدادی را دستگیر کردند. طبعاً مردان ملکی ساکن درین خانه‌ها نیز ناگزیر شدند طبق رسم و عنعنه مردمان افغانستان در دفاع از خانواده‌های‌شان و خانه‌های‌شان

خسارات مالی وارده بر شهر غزنی و بازار آن:

طبق احصائیه‌های رسمی منابع رژیم دست‌نشانده، مجموعاً در حدود ۱۷۰ دکان و مارکیت طعمه حریق گردیده و یا مورد چور و چپاول قرار گرفته است که خسارات مالی مجموع آن‌ها تقریباً ۵۰۰ (پنج‌صد) ملیون افغانی برآورد گردیده است. البته یک تعداد از دکان‌ها و مارکیت‌های شهر در اثر اصابت راکت‌های ۸۲ یا آرپی جی هفت طالبان طعمه حریق گردیده است، ولی نیروهای طالبان در چور و چپاول دکان‌ها و مارکیت‌های شهر دست نداشته‌اند. در چور و چپاول دکان‌ها و مارکیت‌های شهر اکثراً پولیس‌های قندهاری مربوط به قوماندان امنیه فعلی غزنی و تا حدی اوباش شهر دست داشته‌اند. در واقع همین‌ها بوده‌اند که بعد از غارت دکان‌ها و مارکیت‌ها آن‌ها را آتش زده‌اند تا علایم چور و چپاول‌شان از میان برود.

طالبان بعضی از تأسیسات دولتی، از قبیل ساختمان کمیسیون انتخابات رژیم، تعمیر یک شرکت ساختمانی قراردادی با قوماندانی امنیه ولایت، یک شرکت قراردادی مواد غذایی با نیروهای نظامی رژیم و تعدادی از پوسته‌های نظامی پولیس رژیم و آنتن‌های شرکت‌های مخابراتی در شهر را عمداً آتش زده‌اند. همچنان نیروهای طالبان بعد از آتش زدن ساختمان کمیسیون انتخابات رژیم متوجه می‌شوند که

"عالم‌دین"، "شیخ‌الحديث" و "مفتی‌شرع" است. یقیناً در برخورد با این "شخصیت"، صحبت از رعایت نورم‌های پذیرفته شده دموکراتیک یا رعایت حقوق پذیرفته شده بشری در جهان، منطقی به نظر نمی‌رسد. اما یک "عالم‌دین"، "شیخ‌الحديث" و "مفتی‌شرع" که گویا قرار است روزی در موقعیت اولوالامر شرعی و رسمی افغانستان بر مسند قدرت "امارت اسلامی افغانستان" تکیه زند و "امیرالمؤمنین" گردد، مگر وظیفه‌ای غیر از تطبیق "شریعت" بر عهده دارد؟ آیا گناه یک شخص عاقل و بالغ که دست به وطن‌فروشی و خیانت ملی زده، به جنایت‌کاران اشغال‌گر و جانیان رژیم دشت‌نشانده پیوسته و طبق معیارهای طالبانی به "کفار محارب" تسلیم شده و علیه "امارت اسلامی افغانستان" اسلحه برداشته است، به گردن پدر پیر ناتوان یا زن و دختر بی‌اختیار و بی‌صلاحیتش نوشته می‌شود که آن‌ها به حساب جنایات این خابن ملی وطن‌فروش قربانی شوند، مورد تجاوز قرار بگیرند یا کشته و زخمی شوند؟ چرا جناب مولوی هیبه‌الله آخوند جنایت‌کاران مربوط به طالبان در ولسوالی اندر و ناحیه پشتون آباد شهر غزنی را به محاکمه نمی‌کشاند و مجازات نمی‌کند تا همه بدانند که طالبان، به ویژه شخص ایشان، نه تنها در قضاوت‌های مربوط به دعاوی غیر طالبان "قاطعیت" به خرج می‌دهند، بلکه در تطبیق "شریعت" بالای افراد خود نیز بی‌هیچ ملاحظه و مسامحه‌ای اقدام می‌نمایند.

2 -- دید غلط نسبت به مراحل مختلف جنگ مقاومت.

3 - دید غلط و نادرست در مورد ضرورت سرتاسری شدن جنگ مقاومت علیه اشغال‌گران و رژیم.

4 - بی‌برنامگی سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی در مناطق تحت تصرف.

اول:-

طوری که می‌دانیم از مدتی به این‌طرف نمایندگان طالبان در کابل و قطر با نمایندگان دولت امپریالیستی اشغال‌گر امریکا مذاکرات مقدماتی ای داشته‌اند. این مذاکرات سری پیش برده می‌شد و شواهد نشان می‌دهد که حتی سران رژیم دست‌نشانده نیز به نحو دقیق در جریان این مذاکرات قرار نداشته‌اند. در جریان این مذاکرات مقدماتی افواهات زیادی در میان مردم پخش گردید: از قبیل این که امریکایی‌ها پیش‌نهاد کنترل 7 ولایت توسط طالبان را پیش‌نهاد کرده‌اند و طالبان خواهان کنترل 13 ولایت از جانب خودشان بوده‌اند. اما طالبان این افواهات را تکذیب کرده، مذاکرات مستقیم رسمی با رژیم دست‌نشانده را، به دلیل «نامشروع بودن و بی‌صلاحیت بودن رژیم»، رد نموده و خواهان مذاکرات رسمی مستقیم با دولت امریکا گردیدند، بدون این که جریان

ساختمان شرکت قرار دادی مواد غذایی با نیروهای نظامی رژیم که در مجاورت ساختمان کمیون قرار دارد نیز ممکن است آتش بگیرد، با بلندگو از اهالی محل تقاضا می‌کنند که چون ممکن است مواد غذایی موجود در ذخایر این شرکت طعمه حریق گردد، بهتر است اهالی محل هرچه زودتر بشتابند و ساختمان را از مواد غذایی خالی کنند. در نتیجه اهالی محل هجوم می‌آورند و تقریباً تمامی مواد غذایی موجود در آن جا با خود می‌برند. همچنان نیروهای طالبان ساختمانی را که دفتر "علی اکبر قاسمی" در شهر غزنی در آن موقعیت داشته است نیز کم و بیش آتش می‌زنند.

برعلاوه تمامی داروندار لیلای فروشان شهر غزنی در دو طرف دریای غزنی در مرکز شهر مورد بمباران و راکت‌زنی‌های طیارات و هلیکوپترهای امریکایی و رژیم قرار می‌گیرند و طعمه حریق می‌شوند. مجموع خسارات مالی این قشر نسبتاً فقیر حتی توسط مقامات رژیم پوشالی به صورت تخمینی نیز مورد محاسبه قرار نگرفته است.

علل تلفات وسیع طالبان در جنگ:

این تلفات وسیع عوامل مختلفی دارد و مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از:

1 -- معامله‌گری با اشغال‌گران امپریالیست و خوش‌خیالی نسبت به عزایم آن‌ها.

بحران افغانستان نیست و این بحران را فقط می‌توان از طریق پیش‌برد مذاکرات برای صلح از میان برد، به جنگ پایان داد و صلح و امنیت را در افغانستان برقرار نمود.» (نقل به معنا)

نمایندگان طالبان و همچنان رهبران طالبان پس از اصرار پیهم امریکایی‌ها در مذاکرات مقدماتی کابل و قطر روی این مسئله که گویا «جنگ راه حل بحران افغانستان نیست» به این خوش‌خیالی می‌افتند که نیروهای اشغال‌گر امریکایی در افغانستان، به ویژه نیروهای هوایی آن‌ها، دیگر در جنگ‌های افغانستان فعالانه مداخله نخواهند کرد و لذا خطر حملات وسیع هوایی طیارات و هلیکوپترهای امریکایی در نقشه جنگی‌شان برای "فتح" شهر غزنی را کلاً در نظر نگرفته بودند. اما موقعی که در جریان جنگ شهر غزنی با حملات وسیع نیروهای هوایی امریکایی مواجه شدند و به سختی ضربه خوردند، اکنون امریکایی‌ها را می‌کوبند که آن‌ها خود راه جنگ را برگزیده اند و با عواقب آن مواجه خواهند شد. گو این که آن‌ها انتظار داشته اند که امریکایی‌ها در جنگ شهر غزنی "بی‌طرف" بمانند و در این جنگ به نفع رژیم دست‌نشانده‌شان "مداخله" نکنند تا گویا آن‌ها بتوانند از یک موقف نظامی برتر با رژیم پوشالی در مذاکرات بعدی برای صلح مواجه شوند و آن مذاکرات به نحوی به مذاکرات برای تسلیمی "حکومت وحدت ملی" غنی- عبدالله به امارت اسلامی طالبان مبدل گردد.

مذاکرات مقدماتی مستقیم با امریکایی‌ها را به اطلاع عموم مردم برسانند.

چه کسی به رهبری و نمایندگان طالبان حق داده است که وارد این گونه ساخت و پاخت‌های سری با امپریالیست‌های متجاوز و اشغال‌گر گردند؟ آیا طالبان هنوز هم مثل دوران امارت اسلامی حاکم بر کابل، توده‌های مردم را «العوام کل انعام» می‌دانند و مداخله در سیاست و سرنوشت سیاسی جامعه را صرفاً از آن «شورای اهل حل و عقد» یا به طور خلاصه صرفاً از آن ملاها، و آن هم ملاهای مربوط به خودشان، می‌پندارند؟

تا جایی که به «نامشروع بودن» مربوط است، ریشه‌ی اساسی «نامشروع بودن» رژیم پوشالی در افغانستان، «نامشروع بودن» حضور نیروهای امریکایی و متحدین شان در افغانستان، یعنی متجاوز بودن و اشغال‌گر بودن شان در کشور است. به عبارت دیگر یک رژیم دست‌نشانده در یک کشور تحت تجاوز و اشغال امپریالیستی، علیرغم هر نوع صحنه‌سازی‌ها و صحنه‌آرایی‌های نمایشی، فقط می‌تواند یک رژیم "نامشروع" باشد و بس.

تلخ‌کلامی‌های دو جانبه امریکایی‌ها و طالبان بعد از جنگ شهر غزنی نشان می‌دهد که نمایندگان دولت امریکا در چند دور مذاکرات مقدماتی دوجانبه در کابل و قطر ظاهراً مدام روی این موضع‌شان انگشت گذاشته بودند که: «جنگ راه حل

دوم: -

سرنوشت کنونی جنگ شهر غزنی سرنوشت حمله عمومی نیروهای تنظیم‌های جهادی پشاور نشین در زمان حکومت نجیب مزدور را به خاطر می‌آورد. آن حمله را در واقع جنرال‌های پاکستانی "همکار" تنظیم‌های جهادی مذکور برنامه ریزی کرده بودند. جنرالان مذکور سعی کردند که نیروهای "شورای نظار" تحت رهبری احمدشاه مسعود را نیز در این حمله یا حداقل در همکاری با این حمله دخیل سازند. اما مسعود نقشه حمله بر شهر جلال آباد را رد نمود و در جنگ مذکور سهم نگرفت. دلیل اصلی اش هم این بود که بعد از خارج شدن قوای "شوروی" از افغانستان جنگ مجاهدین با نیروهای رژیم مزدور نجیب در مرحله تعادل استراتژیک قرار گرفته است و هنوز مرحله تعرض استراتژیک در جنگ فرا نرسیده است و به همین جهت حمله بالای شهر جلال آباد شکست می‌خورد و مجاهدین افغانستان تلفات سنگینی خواهند داد. وی حتی از بستن راه سالنگ بالای کاروان‌های تدارکی رژیم نجیب در کمک به حمله نیروهای تنظیم‌های جهادی پشاور نشین بالای شهر جلال آباد امتناع کرد و مدعی گردید که فقط می‌تواند موقتاً این راه را مسدود نماید، و آن هم با تحمل تلفات زیاد، ولی فعلاً قادر به بستن کامل این راه نیست.

جنرالان پاکستانی جنگ جلال آباد را آغاز جنگ فتح کابل به حساب می‌آوردند. ولی

عفو عمومی اعلام شده از سوی "امارت اسلامی طالبان" برای تمامی منسوبین نظامی رژیم پوشالی، حداقل منسوبین نظامی رژیم پوشالی در ولایت غزنی، یکی از پهلوهای چنین دیدی در نزد طالبان را نشان می‌دهد.

برعلاوه در هیچ‌یک از حملات سابق نیروهای طالبان بالای مراکز سایر ولایات کشور، قرانت پیام خاص رهبر طالبان برای اهالی آن ولایات و برای اهالی تمام کشور، جزء آخری برنامه طالبان نبوده است. قرانت پیام خاص رهبر طالبان به عنوان آخرین جزء برنامه طالبان در ولایت غزنی مفهوم خاصی دارد. متأسفانه ما در مورد متن این پیام هیچ گونه معلوماتی در اختیار نداریم. اما در هر حال پیام مذکور یک پیام خاص بوده است و قویاً امکان دارد که توسط این پیام آغاز تعرض استراتژیک طالبان برای "فتح" کل افغانستان و مشخصاً "فتح" کابل اعلام می‌گردید.

اخطار یکی از فرماندهان جنگ در شهر غزنی به یکی از افراد تحت فرمانش در جریان جنگ درین مورد می‌تواند نشان‌دهنده آغاز تعرض استراتژیک طالبان برای "فتح" کل افغانستان و مشخصاً "فتح" کابل باشد:

«از دست بی‌انضباطی‌های شما تا حال تعداد زیادی از مجاهدین شهید شده اند. اگر حکومت مجاهدین به وجود بیاید، یقین کنید که افراد بی‌انضباطی مثل شما محاکمه نظامی خواهند شد.»

ولسوالی‌ها داخل گردیده اند. اما هنوز از مرحله تصرف نسبتاً با ثبات شهرها یا مراکز ولایات فاصله دارند. تجارب تمامی جنگ‌های امساله و دو سال قبل طالبان برای تصرف مراکز ولایات معین به خوبی و روشنی نشان داده است که ثمره این جنگ‌ها فقط هیاهو و تبلیغات زودگذر سیاسی به نفع طالبان بوده و در عوض از یک‌جانب هر بار تلفات سنگینی بر نیروهای آن‌ها وارد آمده و از جانب دیگر تصرف مراکز و یا بخش‌هایی از آن‌ها صرفاً چند روزی دوام کرده است. عملیات انتحاری (استشهادی) بر شهرها، به ویژه شهر کابل، نیز دارای چنین خصلتی است، کما این‌که مجموع این عملیات‌ها بی‌ثباتی و تزلزل رژیم را بیش‌تر می‌سازد. اما از جانب دیگر فقط به عنوان یک‌سلسله فشارهای نظامی برای گرفتن امتیازات در معامله‌گری‌های مربوط به پروسه "مذاکرات برای صلح"، در ایامی که راه اندازی این پروسه بر سر زبان‌ها می‌افتد، عمل می‌کند. بنابراین معمولاً تناسب منطقی میان قیمت‌های قابل پرداخت و امتیازات قابل حصول فرضی در معامله‌گری‌ها رعایت نمی‌گردد و اکثراً قیمت‌های پرداخته شده (تلفات، صدمات و خسارات) بیش‌تر و امتیازات قابل حصول فرضی یا واقعی کم‌تر است. جنگ پنج شبانه روزه در شهر غزنی یکی از نمونه‌های برجسته پرداخت قیمت زیادتر در مقابل امتیازات کم‌تر محسوب می‌گردد.

"متحدین" خارجی کنونی طالبان نیز مانند متحدین خارجی تنظیم‌های جهادی

همان طوری که مسعود پیش‌بینی کرده بود آن جنگ به سختی شکست خورد و نیروهای تنظیم‌های جهادی با تحمل تلفات چند هزار نفری از میدان‌های جنگ جلال‌آباد پا پس کشیدند.

در رابطه با وضعیت کنونی جنگ در افغانستان می‌توان گفت که جنگ طالبان علیه نیروهای رژیم پوشالی فقط در مراحل نهایی دفاع استراتژیک قرار گرفته است و هنوز به تمام معنی به مرحله تعادل استراتژیک با نیروهای رژیم پوشالی، مثل دوران حکومت نجیب، بعد از خروج قوای "شوروی" از افغانستان، قرار نگرفته است. دلیل آن هم این است که با وجود تقلیل نسبتاً قابل توجه نیروهای اشغال‌گر امپریالیستی در افغانستان، این نیروها هنوز هم در کشور حضور دارند و به نفع رژیم پوشالی در جنگ سهم می‌گیرند و تا زمانی که این نیروهای اشغال‌گر امپریالیستی در هر سطحی در افغانستان حضور داشته باشند، برقراری تعادل استراتژیک مکمل میان جنگ مقاومت و جنبش مقاومت، در مجموع، و جنگ امپریالیستی و وطن‌فروشانه ارتجاعی رژیم پوشالی ممکن و میسر نیست و خصلت نامساویانه این جنگ، علیرغم ایجاد تغییراتی در آن، در اساس تغییر نخواهد کرد.

به طور مشخص نیروهای طالبان در جنگ‌های امسال به مرحله تصرف مناطق روستایی بیش‌تر و در بعضی مناطق به مرحله تصرف نسبتاً با ثبات مراکز

وسیع و همه جانبه صرفاً وظیفه و مسئولیت انحصاری یک ملیت خاص، یکی دو طبقه اجتماعی خاص و یا یکی دو قشر اجتماعی خاص- مثلاً ملاها و طلاب مدارس دینی- و یا عاملین و حاملین یک مفکوره و بینش ایدئولوژیک- سیاسی خاص، مثلاً عاملین و حاملین قرانت طالبانی اسلام (طرفداران امارت اسلامی)، که اتفاقاً پایه و ریشه محکم و متین و سابقه تاریخی با ثباتی در نصوص اساسی اسلامی نیز ندارد، نیست؛ بلکه وظیفه ملی و وطنی تمامی ملیتها و مردمان افغانستان و تمامی مردان و زنان این کشور است.

بینش طالبانی در مورد جنگ مقاومت ضد اشغالگران امپریالیست و رژیم پوشالی، تحت عنوان حفظ "خالصیت اسلامی"، در واقع یک بینش انحصارطلبانه است و نقش محدود کننده شدیدی در مورد این جنگ بازی می‌نماید و حداقل تا حد معینی، اگر نگوییم تا حد زیادی، به وسعت پایه‌های اجتماعی رژیم دست‌نشانده اشغالگران امپریالیست مدد می‌رساند. این بینش منفی انحصارطلبانه طالبان نه تنها تمامی نیروهای سیاسی مختلف غیر طالبانی در جامعه افغانستان را نادیده می‌گیرد، بلکه دید به شدت مضر و بلکه خطرناک آن در عدم بسیج آگاهانه توده‌های مردم در مقاومت همه جانبه علیه اشغالگران و رژیم، در واقع به نفع اشغالگران و رژیم تمام می‌شود.

طالبان به بسیج و سازمان‌دهی آگاهانه توده‌های مردم در جنگ مقاومت، و همین

افغانستان در زمان حکومت نجیب مزدور، که در راه اندازی جنگ جلال آباد به قیمت تلفات چند هزار نفری تنظیم‌های جهادی افغانستان، اهداف و عزایم خاص خودشان را داشتند، در راه اندازی جنگ شهر غزنی اهداف و عزایم خاص خودشان را تعقیب می‌نمودند. بنابراین رهبری طالبان قبل از همه مکلفیت دارند که الزامات مرحله کنونی جنگ علیه قوت‌های اشغالگر و رژیم دست‌نشانده را در نظر بگیرند و نه نیازمندی‌های تبلیغاتی و احیاناً سیاسی "متحدین" خارجی شان را و از طرف دیگر در قدم اول به منافع استراتژیک و دراز مدت جنگ مقاومت بیندیشند و بر اساس آن عمل کنند و نه منافع تبلیغاتی زودگذر یا امتیازات تاکتیکی اندک واقعی یا حتی خیالی.

سوم:-

جنگ مقاومت ضد متجاوزین و اشغالگران امپریالیست امریکایی و متحدین امپریالیستی و ارتجاعی خارجی شان و رژیم دست‌نشانده شان باید یک جنگ مقاومت سرتاسری مردمان تمامی ملیتها و اقلیت‌های ملی ساکن در افغانستان، تمامی طبقات و اقشار اجتماعی مردمان افغانستان و نیروهای سیاسی متعلق به مفکوره‌ها و بینش‌های ایدئولوژیک- سیاسی مختلف، به استثنای مشت قلبی از خائنین ملی- عناصر فیودال- بورژواکمپرادور مرتجع و وطن‌فروش باشد. راه اندازی و پیش‌برد این جنگ

برای جنگجویان طالبان دسترخوانی پهن کنند، چرا که تمامی بازارها و تمامی ناتوایی‌های شهر از همان آغاز درگیری‌ها مسدود شده بودند. مسنولیت ناتوانی در پذیرایی از این مهمانان "خوانده‌شده" یا "ناخوانده" بر عهده کسانی است که از لحاظ فراهم آوری خدمات لجیستیکی برای نیروهای شان تا حد زیادی متکی به کمک توده‌های مردم هستند، ولی به شرکت آگاهانه توده‌ها در کمک رسانی به جنگ مقاومت اهمیتی قایل نیستند.

البته درین شکی وجود ندارد که هواداران مطمئن بخش طالبان "مرکز" غزنی احتمالاً برای پذیرایی از نیروهای طالبان حداقل تا حد معینی آمادگی داشته اند. اما این‌ها شاید به زحمت فقط ۵ (پنج) % مجموع نفوس شهر غزنی و حومه‌های آن را در بر بگیرد. ۹۵ (نودوپنج) % باقی‌مانده هیچ‌گونه آمادگی نداشته اند. یک نیروی نظامی اساساً چریکی با این گونه محدودیت شدید و وسیع از لحاظ پایه توده‌بی- ناشی از سیاست انحصارطلبانه آن در جنگ مقاومتی که باید وسیعاً و عمیقاً ملی باشد- نمی‌تواند یک شهر چندصد هزار نفری مرکز یک ولایت را به نحو با ثباتی تصرف نماید و اگر تصرف نماید نمی‌تواند برای مدت طولانی حفظ کند.

تصرف چنین شهری و حفظ آن برای مدت طولانی مستلزم حمله نظامی از بیرون شهر، و در کمک به آن، قیام عمومی توده‌یی از درون شهر است. در نقشه جنگی طالبان برای تصرف شهر غزنی

گونه در تمامی امور اجتماعی، اهمیتی قایل نیستند. آن‌ها در واقع عملاً و نظراً از توده‌های مردم می‌خواهند که با رضایت یا با اجبار فقط "رعیت" باشند، عشر بدهند، نظامیان طالب را در خانه‌های شان جا و غذا بدهند. در مقابل، نظامیان مذکور حق خواهند داشت که خانه‌های آن‌ها را سنگر جنگ بسازند و خانواده‌های آن‌ها را با خطر قتل‌عام توسط قوای اشغال‌گر و قوای پوشالی رژیم دست‌نشانده مواجه سازند، بدون این‌که به آمادگی مبارزاتی و شرکت آگاهانه شان در جنگ مقاومت اهمیتی قایل باشند. در نظر آنان "عوام‌الناس" که در نمازهای جماعت باید ساکت و سامت پشت "امام" شان بایستند و به دنبال او به رکوع و سجود بروند و در نمازهای جهر و غیرجهر بی‌صدا "نماز" بگذارند و دم برنیاورند، در تمامی مسایل اجتماعی و شخصی دیگر نیز باید همین گونه باشند و فقط از "امام" شان اطاعت کنند.

وقتی نیروهای طالبان به قصد تصرف شهر غزنی دست به جنگ زدند، توده‌های مردم در شهر غزنی و حومه‌های آن؛ که باید نیروهای آن‌ها را در منازل، مارکیت‌ها، دکان‌ها و مساجدشان جا و پناه می‌دادند و مخفی می‌کردند، در دسترخوان خود شریک می‌ساختند و غذا و آب شان را فراهم می‌کردند و در تمامی خطرات و اضطراب‌های جنگی آنان شریک می‌شدند، آن‌چنان غافلگیر شدند که تعداد قابل توجهی از آنان در روز دوم جنگ نه خود نانی برای خوردن داشتند و نه توانستند

مستعمراتی در شهرها و مناطق تحت کنترل اشغال‌گران و رژیم است.

طالبان در تمامی مناطق تحت تصرف شان فقط برای مدارس دینی برنامه ریزی می‌کنند و ازین لحاظ تا حدودی برنامه‌های مستقل خودشان را دارند. اما در مورد مکاتب، اکثراً وظیفه خود می‌دانند که مکاتب دخترانه را مسدود نمایند یا محدودیت‌های عجیب و غریب دیگری را بر آن‌ها اعمال نمایند. در رابطه با مکاتب پسرانه بعضاً به مسدودسازی این مکاتب اقدام می‌نمایند و اکثراً فقط به صورت قسمی تدریس مضامین دینی درین مکاتب را بیش‌تر می‌سازند، برعلاوه افراد خودشان را درین مکاتب مقرر می‌کنند و از معاش معلمین این مکاتب عشر می‌گیرند. آن‌ها در مکاتب مناطق تحت کنترل شان، در صورتی که این مکاتب دایر باشند، حتی تبلیغات منظم ضد اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی را نیز پیش نمی‌برند و هیچ برنامه آموزشی و تدریسی مستقل دیگری نیز ندارند. آن‌ها در تمامی مناطق تحت کنترل شان حتی برای نمونه تا حال یک کورس سواد آموزی نیز دایر نکرده اند و معلمین و روشن‌فکرانی که در مناطق تحت کنترل آن‌ها زندگی می‌کنند نیز در اکثریت قریب به اتفاق موارد جرئت دست زدن به چنین کارهایی را ندارند.

برنامه‌های صحی در مناطق تحت کنترل طالبان کلاً برنامه‌هایی است که توسط انجوه‌های داخلی و خارجی مربوط به اشغال‌گران و تحت اداره وزارت صحت

جزء دومی اصلاً وجود نداشته است و تا زمانی که آن‌ها به انحصارطلبی امارتی شان در جنگ مقاومت ادامه دهند، مراحل جنگ را دقیقاً رعایت نکنند و قبل از وقت برای تصرف شهرها نقشه بکشند، جزء مذکور همچنان وجود نخواهد داشت. در نتیجه قادر نخواهند شد هیچ شهری را به طور مکمل تصرف نمایند و اگر قادر به تصرف کامل این یا آن شهر نیز گردند، قادر نخواهند بود برای مدت نسبتاً طولانی آن را حفظ نمایند و به هیچ وجه قادر نخواهند بود آن را پله اول تعرض استراتژیک علیه اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده بسازند و ناگزیر خواهند بود یا تحمل تلفات سنگین از آن شهر عقب‌نشینی نمایند.

چهارم: -

طالبان هم اکنون بیش‌تر از پنجاه فیصد سرزمین افغانستان را تحت تصرف دارند. اما برای این منطقه وسیع هیچ‌گونه برنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی مستقلانه ای ندارند. اکثریت قریب به اتفاق برنامه‌های مربوط به معارف، صحت، زراعت، باغداری، آبیاری، مال‌داری، جنگل‌داری، سرک‌سازی و غیره غیره همگی در واقع بخشی از برنامه‌های اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده هستند. تطبیق عملی این برنامه‌ها در مناطق تحت تصرف طالبان مستقیماً ماهیت نیمه مستعمراتی دارند، ولی ماهیت نیمه مستعمراتی ای که در واقع متکی به ماهیت

طالبان در برنامه‌های دیگر سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی نیز حرکت مستقلانه ندارند و به مثابه ضمیمه‌ای از مجریان برنامه‌های اشغال‌گران و رژیم عمل می‌کنند. مثلاً در ساحة استخراج معادن کوچک و متوسط در مناطق تحت کنترل شان. با وجودی که درین کار قاچاق بران و انجیران پاکستانی دخیل هستند و ازین لحاظ گویا "مستقلانه" از اشغال‌گران و رژیم پیش برده می‌شود. ولی درین کار نیز کسانی از رژیم مثل قوماندان‌های امنیه و لیسوالی‌ها و بعضی ولایات و همچنان بعضی از سران محلی جهادی‌ها به عنوان شرکای کار طالبان در پیش‌برد این کار دخیل هستند.

طالبان فقط در ساحة قضا تا حد زیادی "مستقل" از رژیم دست نشانده عمل می‌کنند. قضای طالبان ساده و بدوی است، ولی تا حد زیادی در مقایسه با قضای رژیم آلوده به رشوه و فساد نیست، کما این که واسطه‌پازی به نفع روابط طالبان در آن کم نیست. در هر حال اهالی مناطق تحت کنترل طالبان و حتی اهالی مناطق تحت کنترل اشغال‌گران و رژیم معمولاً قضای طالبان را، به دلیل فساد کمتر و فیصله‌های سریع آن، نسبت به قضای رژیم ترجیح می‌دهند و برای حل و فصل دعاوی شان به آن مراجعه می‌کنند.

در مجموع این‌چنین وضعیتی باعث می‌گردد که طالبان تا حد زیادی فقط رشد و گسترش نظامی داشته باشند و به عنوان یک الترناتیو یک‌جانبه نظامی علیه

عامه رژیم پیش برده می‌شود. طالبان فقط در حد مقرر کردن بعضی از روابط غیر متخصص شان در پروژه‌های مربوط به این برنامه‌ها، وادار کردن پرسونل زنانه این پروژه‌ها به پوشیدن چادری (برقع) و همراه داشتن محرم، مداخله می‌کنند.

مناطق تحت کنترل طالبان در مجموع مناطق روستایی و حداکثر بازارهای کوچک یک تعداد از ولسوالی‌های تحت تصرف شان است. قاعداً درین مناطق باید برنامه‌های وسیعی در امور زراعتی، مال‌داری، باغ‌داری، جنگل‌داری، مرغ‌داری، آبیاری و غیره باید روی دست گرفته شود. طالبان درین موارد نیز هیچ برنامه مستقلی ندارند و فقط در پروژه‌های برنامه‌ریزی شده توسط اشغال‌گران و رژیم تا حد تقرر افراد مربوطه شان در آن‌ها و حق‌گیری از گردانندگان آن‌ها مداخله می‌کنند. طالبان حتی در ساحة کشت کوکنار و تولید تریاک به مثابه گردانندگان بخش اولیه و ابتدایی کل پروسه تولید و قاچاق مواد مخدر، که منافع اصلی آن به جیب امپریالیست‌های اشغال‌گر و محافل مالی مربوطل آن‌ها می‌ریزد، عمل می‌کنند و حتی برای استفاده ازین "بمب اتم" شان نیز برنامه مستقلی ندارند.

تشکیلات سیاسی بدوی کنونی امارت اسلامی طالبان و تشکیلات نظامی شان نیز کلاً منطبق با تقسیمات ولایتی و ولسوالی‌های رژیم دست نشانده است و هیچ نشانه‌ای از مستقل بودن در آن‌ها مشاهده نمی‌گردد.

تلفات سنگینی بر نیروهای شان تحمیل گردید و نواحی وسیعی از قسمت‌های فتح شده شهر و حومه‌های آن را نیز در طی مدت کوتاهی از دست دادند.

بدین ترتیب جنگ پنج‌شبهانه روزه طالبان در شهر غزنی، یک "خام‌بازی" و "خام اندازی" عاقبت نیندیشانه نظامی، با سروصدای زیاد و دست‌اوردهای نظامی حقیقی نسبتاً اندک، بوده است.

*

"غزنی" (23 عقرب 1397)

چند یادداشت ضروری

بعدی مرتبط با گزارش

جنگ شهر غزنی

یادداشت شماره اول :-

در جریان جنگ پنج‌شبهانه روزه در شهر غزنی، بعضی از منسوبین دست‌اندرکار طالبان که گاه‌گاهی در ویب‌سایت آن‌ها گزارشات و مقالات مختصر تحلیلی ارائه می‌نمایند، با عجله و شتاب غیر قابل وصف فتوحاتی را به نیروهای طالبان

اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی مطرح کردند. ازین جهت "نظامی‌گری" یکی از خصلت‌های برجسته طالبان و در واقع برجسته‌ترین خصلت آن‌ها است و رهبران شان مدام و به‌صورت یکجانبه صرفاً به مسایل نظامی می‌پردازند و نقشه‌های بروقت و بی‌وقت مطرح می‌کنند. نیروهای نظامی آن‌ها با وجودی از لحاظ تجهیزات و تسلیحات نه تنها با قوت‌های اشغال‌گر امپریالیستی بلکه حتی با قوت‌های نظامی اردوی پوشالی نیز قابل مقایسه نیست، اما در کل نه تنها نسبت به نیروهای اردوی پوشالی بلکه حتی نسبت به نیروهای اشغال‌گر دارای انگیزه‌ها و روحیات قوی‌تر جنگی هستند و همین امر باعث می‌گردد که در مجموع در جنگ‌ها پیش‌رفت و گسترش داشته باشند. اما این مزیت و برتری نمی‌تواند یک عامل غیر محدود و بی‌انتهای تلقی گردد بلکه حد و حدود و زمان مناسبش یا به عبارت دیگر تاریخ و جغرافیایش باید رعایت گردد، کما این که نقاط ضعف و بعضاً نقاط ضعف بسیار جدی خود را نیز دارد، نقاط ضعفی که مشخصاً در جریان جنگ شهر غزنی در موارد متعددی خود را نشان داده است.

طالبان در جنگ برای تصرف شهر غزنی چندین عامل مثبت به نفع رژیم پوشالی و اشغال‌گران امپریالیست را نادیده گرفتند، مشکلات مؤقتی آن‌ها را پر بها دادند و تنها روی روحیه جنگی نیروهای شان، در حد بالاتر از توان این روحیه و تأثیر واقعی عملی آن، تکیه یکجانبه کردند و در نتیجه

1-- ادعای فتح زندان ولایت غزنی به نام زندان کوه‌باد و آزادی زندانیان طالبان. این زندان مورد حمله شدید نیروهای طالبان قرار گرفت و جنگ شدید و نسبتاً دوام‌داری در اطراف زندان رخ داد. ولی این جنگ باعث فتح زندان نشد. نیرومند بودن استحکامات نظامی اطراف زندان همراه با مسلح و مجهز بودن کافی محافظین سرسخت زندان و شامل شدن کندک تقویتی اردوی رژیم، که در نزدیکی زندان قرار دارد، در جنگ به نفع محافظین زندان باعث گردید که این باستیل ولایتی کماکان پابرجا باقی بماند.

2-- نیروهای طالبان قادر به فتح ساختمان "پی. آر. تی." در شهر غزنی نشدند. این ساختمان وسیع با استحکامات و زیرزمینی‌های مستحکم و محفوظ، آخرین پناهگاه سردمداران رژیم در ولایت غزنی محسوب می‌گردد و فتح آن برای نیرویی مثل طالبان بدون سازمان‌دهی موثر یک قیام درونی توسط عوامل نفوذی و صرفاً با حمله از بیرون ممکن نیست و از قرار معلوم طالبان چنین امکاناتی در اختیار نداشته‌اند.

یادداشت شماره دوم:-

حمله طالبان بر شهر غزنی و باقی ماندن نیروهای آن‌ها برای چندین روز در بخش‌های وسیعی از شهر غزنی، علیرغم عقب‌نشینی بعدی آن‌ها ازین شهر، باعث گردید که قلمرو تحت کنترل رژیم درین

نسبت دادند که حقیقت نداشت. گرچه این عجله و شتاب ناشی از خصلت این جنگ به عنوان جنگی به خاطر گرفتن امتیازات در عرصه مذاکرات با دولت امریکا بود، ولی در چنین اوضاعی نیز لازم نیست در ویب‌سایت طالبان اخبار بی‌پایه و نادرست پخش گردد. حتی امتیازگیری در عرصه مذاکرات نیز بر مبنای واقعیت‌های عینی میدان جنگ شکل می‌گیرد و نه از طریق پخش اخبار فتوحات به دست نیامده. شاید چنین اخبار به اصطلاح تبلیغاتی در همان لحظات اولیه پخش برای خوانندگان احساسات زودگذر مساعد ایجاد نماید، ولی به محض این که غیر واقعی بودن آن روشن گردید، این احساسات اولیه جای خود را به نوعی دل‌زدگی و حتی دل‌آزدگی از منبع خبر می‌دهد و می‌تواند بی‌پاوری دوام‌دار نسبت به آن منبع ایجاد نماید. در چنین صورتی خبرپراگنی مقاومت با خبر پراگنی اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی در یک صف قرار می‌گیرد و برتری اخلاقی و روانی آن از میان می‌رود. در واقع ایجاد چنین وضعیتی به ضرر مجموع مقاومت، و نه صرفاً به ضرر طالبان، است و در نهایت به نفع دشمن اشغال‌گر و رژیم پوشالی تمام می‌شود. در هر حال پخش اخبار ناصحیح، نادرست و مضر است.

در این جا فقط دو ادعای نادرست مطرح شده در ویب‌سایت طالبان را متذکر می‌شویم:

گردید که این مذاکرات از حالت پنهانی بیرون شود و شکل آشکار و علنی را به خود بگیرد.

طالبان همیشه خواهان آن بودند که با اشغال‌گران امریکایی وارد گفتگو و دادومعامله شوند و نه با رژیم پوشالی. اکنون گویا این خواست طالبان برآورده گردیده و زلمی خلیل‌زاد به عنوان نماینده رسمی دولت امریکا با نمایندگان رسمی آن‌ها وارد گفتگو گردیده است، بدون این که دولت امریکا مالکیت رژیم پوشالی بر "مذاکرات برای صلح" در افغانستان را، ولو در ظاهر و در حال حاضر، عملاً در نظر بگیرد. البته این احتمال زیاد وجود دارد که این مانور امریکایی‌ها در آینده برای رژیم پوشالی مفید واقع گردد و آن‌ها بتوانند نمایندگان طالبان و رژیم پوشالی را پشت میز مذاکرات بنشانند. ولی احتمال این که امریکایی‌ها به تنهایی و بدون حضور نمایندگان رژیم پوشالی مذاکرات با طالبان را تا آخر ادامه دهند خیلی کم است. ازین نظر قویاً محتمل است که امتیازگیری کنونی طالبان در نهایت فقط یک امتیازگیری موقتی و تاکتیکی باشد و دادومعامله ای در سطح استراتژیک میان آن‌ها و امریکایی‌ها صورت نگیرد.

بیرون شدن مذاکرات میان امریکایی‌ها و طالبان از حالت پنهانی و علنی شدن آن طالبان را بیش‌تر از پیش به پشت میز مذاکرات سوق خواهد داد و این وضعیت خواهی نخواهی قیوداتی در عرصه فعالیت‌های نظامی آن‌ها به وجود خواهد

ولایت به شدت محدود گردد. در حال حاضر غیر از مراکز ولسوالی‌های گیلان، مقر و قره باغ، تمامی ولسوالی‌های پشتون نشین دیگر ولایت غزنی، به شمول مراکز آن‌ها، از کنترل رژیم پوشالی بیرون است. مراکز کنونی به اصطلاح دولتی این ولسوالی‌ها فقط پوسته‌های امنیتی هستند و در حقیقت بخشی از پوسته‌های امنیتی کمربندی اطراف شهر غزنی محسوب می‌گردد که مداوماً تحت حمله قرار دارند. ولسوالی خواجه امیری عمدتاً هزاره نشین نیز تحت کنترل مکمل طالبان قرار دارد. در عین حال مناطق هزاره نشین ولسوالی‌های قره‌باغ و چغتنو نیز در واقع تحت کنترل طالبان است. به عبارت دیگر فقط مراکز و مناطق وسیع ولسوالی‌های هزاره نشین جاغوری، ناهور و مالستان تا حال تحت کنترل رژیم و عوامل آن قرار دارد، اما این ولسوالی‌ها نیز دیگر به مناطق پارتیزانی طالبان مبدل شده و برای رژیم و عوامل آن دیگر کاملاً امن نیست. بنابراین جنگ در شهر غزنی اگر از یک طرف باعث وارد آمدن تلفات سنگین بر نیروهای طالبان گردید، اما از جانب دیگر از لحاظ نظامی باعث پیش‌روی نسبتاً وسیع نیروهای آن‌ها در مناطق اطراف ولایت غزنی شد.

یادداشت شماره سوم:-

جنگ شهر غزنی، به عنوان جنگی برای امتیازگیری در عرصه مذاکرات با اشغال‌گران امریکایی، از یک‌طرف به نفع طالبان تمام شد و از طرف دیگر باعث

تحت عنوان به اصطلاح صلح‌خواهی را کاملاً علنی و آفتابی ساخت. به همین جهت دست روس‌ها در تماس‌ها و ارتباطات‌شان با طالبان بیش‌تر باز شد و این وضعیت یقیناً میزان و کیفیت "دست‌آوردهای" نقدی و جنسی قابل دریافت طالبان از "دوستان روسی‌شان" را افزایش خواهد بخشید.

چه بیچاره است مردمان کشور ما که در جنگ مقاومت علیه سوسیال امپریالیزم شوروی، که میراث‌خوار امروزی آن امپریالیزم روسیه است، به دام امپریالیست‌های امریکایی افتاد و امروز در جنگ مقاومت ضد اشغال‌گران امپریالیست امریکایی و متحدین امپریالیست‌شان در مسیر افتادن به دام امپریالیست‌های روسی قرار گرفته است؟!

یادداشت شماره چهارم:—

با توجه به مطالب مطرح شده در فوق و با توجه به ماهیت طبقاتی فیودال-کمپرادوری طالبان و مناسبات بین‌المللی آن‌ها در گذشته و حال باید گفت که طالبان ضمن مخالفت با اشغال‌گران امریکایی، متحدین‌شان و رژیم دست‌نشانده‌شان و پیش‌برد مقاومت ارتجاعی جنگی علیه آن‌ها طالب یک افغانستان "مستقل" نیمه مستعمره-نیمه فیودال هستند. واضح است که "استقلال" نیمه مستعمراتی-نیمه فیودالی به هیچ وجه نمی‌تواند یک استقلال حقیقی باشد. آن چه طالبان خواهان آن هستند استقلال ناقصی است که در به‌ترین

آورد. ممنوع شدن حملات انتحاری و به قول خود آن‌ها حملات استشهادی از سوی رهبری طالبان، گرچه نتیجه فشار جلسات پیهم ملاحا از کشورهای مختلف اسلامی، به شمول عربستان سعودی، بود؛ ولی می‌تواند مقدمه ای بر وضع سایر قیودات نظامی بر آن‌ها نیز باشد. در هر حال نشستن طالبان پشت میز مذاکرات برای صلح باعث خواهد شد که آن‌ها از حالت یاغی‌گری تام خارج شوند و نورم‌های پذیرفته شده بین‌المللی این نوع مذاکرات را به تدریج بپذیرند و این یعنی وارد شدن به آستاتة دادوگرفت، معامله و دادوگرفت با سایرین. اگر این سایرین امروز می‌تواند دولت امپریالیستی اشغال‌گر امریکا باشد فردا رژیم دست‌نشانده آن‌ها نیز می‌تواند باشد.

برعلاوه جنگ شهر غزنی از لحاظ زمینه‌سازی "کنفرانس صلح مسکو" نیز گویا به "نفع طالبان" تمام شد؟! برگذاری "کنفرانس صلح مسکو" و شرکت نمایندگان طالبان و نمایندگان "شورای عالی صلح"، که در واقع جزئی از رژیم دست‌نشانده و ساخته اشغال‌گران امپریالیست است، در کنفرانس مذکور حداقل به معنای تغییر سیاست طالبان در قبال شورای متذکره است، شورایی که زمانی رئیس سابقه آن، یعنی برهان الدین ربانی، توسط طالبان از بین برده شد. برعلاوه "کنفرانس صلح مسکو" ازین جهت نیز به "نفع طالبان" تمام شد که مناسبات آن‌ها با امپریالیست‌های روسی

امپریالیستی کشور و حاکمیت پوشالی رژیم دست‌نشانده اشغال‌گران امپریالیست، دشمن عمده کشور و مردمان کشور قرار داد و آن‌ها را با اشغال‌گران امریکایی و غیر امریکایی و داعشی و رژیم دست‌نشانده در یک صف به حساب آورد. در عین حال طرح موضوع به معنای انصراف از پیش‌برد هرگونه مبارزات ایدیولوژیک- سیاسی ضروری علیه طالبان نیز نمی‌تواند- و نباید- باشد.

xxxxxx

صورت خود می‌تواند وابستگی سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی، به شمول وابستگی نظامی، به امپریالیزم روسیه و سوسیال امپریالیزم چین را با خود همراه داشته باشد، کما این‌که آن استقلال ناقص می‌تواند وابستگی‌های کنونی را نیز حفظ نماید.

اما از جانب دیگر، طالبان را با وجود این استقلال‌خواهی ناقص‌شان و با وجود ماهیت ارتجاعی مقاومت جنگی شان نمی‌توان- و نباید- در شرایط اشغال

به مناسبت تجلیل از پنجاه و سومین سال روز بنیادگذاری

جنبش مائوئیستی و جریان دموکراتیک نوین در افغانستان

با فرارسیدن روز ۱۳ میزان ۱۳۹۷ خورشیدی، ۵۳ سال از حیات مبارزاتی پر فراز و نشیب جنبش مائوئیستی افغانستان سپری گردید.

جنبش مائوئیستی افغانستان با تشکیل سازمان جوانان مترقی افغانستان در ۱۳ میزان سال ۱۳۴۴ خورشیدی پا به عرصه وجود گذاشت. نشست عمومی مؤسس سازمان در ۱۳ میزان سال ۱۳۴۴ خورشیدی موفقانه برگزار گردید و "سازمان جوانان مترقی افغانستان" را بنیادگذاری نمود.



سلطه رویونیوزم مدرن خروشچفی بر حزب کمونیست شوروی در کنگره بیستم آن حزب در سال ۱۹۵۶ تثبیت گردید. تثبیت سلطه این رویونیوزم بر حزب کمونیست شوروی به معنای تثبیت سلطه آن بر دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، که تحت رهبری حزب مذکور قرار داشت، نیز بود. در نتیجه دولت مذکور ماهیت سوسیالیستی خود را از دست داد و به یک دولت سوسیال امپریالیستی مبدل گردید. به این ترتیب سوسیالیزم در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی سرنگون شد و سرمایه‌داری، به شکل سرمایه‌داری متمرکز پروکراتیک یا سرمایه‌داری دولتی، در آن احیاء گردید و از شوروی فقط نامی باقی ماند.

زمانی که کنگره مؤسس "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" در ۱۰ جدی ۱۳۴۳ خورشیدی (۳۰ دسامبر ۱۹۶۴) دایر گردید و حزب مذکور بنیان‌گذاشته شد، از درگذشت استالین بیش‌تر از ۱۱ سال و از تثبیت سلطه رویونیوزم مدرن خروشچفی بر حزب کمونیست شوروی، در کنگره بیستم آن حزب، بیش‌تر از ۸ سال می‌گذشت.

در آن زمان مبارزات حزب کمونیست چین، تحت رهبری مائوتسه دون، علیه رویونیوزم مدرن خروشچفی به تازگی در سطح جنبش کمونیستی بین‌المللی علنی شده بود. با وجود این رفیق زنده یاد اکرم در تأیید و حمایت از مبارزات مذکور

"حزب دموکراتیک خلق افغانستان" در دهم جدی سال ۱۳۴۳ خورشیدی ایجاد گردید و "سازمان جوانان مترقی افغانستان" در حدود ۱۰ ماه بعد از آن تاریخ بنیاد گذاشته شد. عدم سهم‌گیری مؤسسين "سازمان جوانان مترقی افغانستان" در کنگره مؤسس "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" و سپس تشکیل یک سازمان سیاسی مستقل از آن حزب، دو علت داشتند: یک علت داخلی و یک علت بین‌المللی.

علت داخلی آن بود که رهبران "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" از لحاظ سوابق سیاسی عناصر بدنام و خائنی بودند که به "جنبش دموکراتیک" تحت رهبری عبدالرحمان محمودی و غلام محمد غبار در اواخر دهه بیست و اوایل دهه سی خورشیدی خیانت کرده بودند و در عین حال از لحاظ سیاسی پیوند نسبتاً نزدیکی با سردار داود خان و پاندها داشتند.

علت بین‌المللی مرتبط با علت داخلی مذکور و مهم‌تر از آن، ظهور رویونیوزم مدرن شوروی (رویونیوزم خروشچفی)، بعد از درگذشت استالین، در حزب کمونیست آن کشور و برقراری سلطه سریش بر حزب مذکور بود. این امر در واقع حزب مذکور را به یک حزب رویونیوست یعنی ماهیتاً به حزب بورژوایی‌ای مبدل نمود که فقط در گفتار از کمونیزم و مارکسیزم-لنینیزم دم می‌زد، ولی در عمل راه احیای همه جانبه سرمایه‌داری در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را در پیش گرفته بود.

سیاسی کشور، در عرصه مبارزاتی جامعه افغانستان گردد.

اولین برآمد مبارزاتی وسیع جریان دموکراتیک نوین افغانستان یا جریان شعله جاوید، در تظاهرات تجلییه از روز بین‌المللی کارگر در اول می ۱۳۴۷ (۱۹۶۸)، صورت گرفت. ناگفته پیداست که این برآمد مبارزاتی وسیع یک حرکت مبارزاتی خودجوش نبود، بلکه حرکت مبارزاتی ای بود که مبارزات تدارکی برای راه‌اندازی و پیش‌برد آن تحت رهبری سازمان جوانان مترقی افغانستان از همان روز تأسیس سازمان به‌راه افتاد و تا آن زمان پیش برده شد. ازینجاست که ۱۳ میزان ۱۳۴۴، در عین‌حالی که روز بنیادگذاری جنبش مانوئیستی افغانستان است، روز بنیادگذاری جریان دموکراتیک نوین افغانستان نیز محسوب می‌گردد و باید تحت این نام نیز مورد تجلیل قرار بگیرد.

درین راستا، به ادامه تجلیل از ۱۳ میزان در سال‌های قبل، از ۱۳ میزان ۱۳۹۷ نیز، به عنوان پنجاه‌وسومین سال‌روز بنیادگذاری جنبش مانوئیستی و جریان دموکراتیک نوین افغانستان، تجلیل به عمل آمد. بدین مناسبت در حدود ۱۵۰۰ کاپی از پوستر حاوی عکس رفیق زنده یاد اکرم در مناطق مختلف کشور به جاهای مناسب نصب شد و یا دست‌به‌دست پخش گردید.

مهم‌ترین موانعی که امسال بر سر نصب یا پخش پوسترها و شعارهای تبلیغاتی مربوط به ۱۳ میزان از لحاظ شرایط محیطی

پیش‌گامانه، اصولی و شجاعانه ایستاد. این ایستادگی مبارزاتی نه تنها دلایل کافی برای عدم شرکت مؤسسين سازمان جوانان مترقی در کنگره مؤسس "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" فراهم آورد، بلکه بنیان ایدیولوژیک-سیاسی اصولی کشوری و بین‌المللی برای راه‌اندازی حرکت ایدیولوژیک-سیاسی-تشیکیلاتی کمونیستی حقیقی و مستقل از "حزب دموکراتیک خلق افغانستان"، یعنی تدویر کنگره مؤسس سازمان جوانان مترقی افغانستان و بنیادگذاری سازمان مذکور، نیز به وجود آورد. بدین ترتیب جنبش مانوئیستی افغانستان به پیش‌گامی رفیق زنده یاد اکرم، در وجود سازمان جوانان مترقی افغانستان، در ۱۳ میزان ۱۳۴۴ خورشیدی ایجاد گردید. ازینجاست که ما این روز را به عنوان روز بنیادگذاری جنبش مانوئیستی افغانستان تجلیل می‌کنیم.

سازمان جوانان مترقی افغانستان طبق فیصله نشست عمومی دوم خود در میزان ۱۳۴۶، در اواخر همین سال انتشار جریده شعله جاوید را به عنوان ناشر اندیشه‌های دموکراتیک نوین روی‌دست گرفت. فقط یازده شماره از این نشریه اقبال انتشار یافت و پس از آن توسط ارتجاع سلطنتی توقیف گردید. با وجود این، همین یازده شماره از نشریه مذکور توانست باعث شکل‌گیری و گسترش جریان دموکراتیک نوین افغانستان یا جریان شعله جاوید، به عنوان بزرگ‌ترین و رادیکال‌ترین جریان

تصمیم برای نصب تعداد معینی از پوسترها و شعارهای بزرگ تکه‌یی و کاغذی در تجلیل از پنجاه و سومین سالروز بنیادگذاری جنبش مانوئیستی و جریان دموکراتیک نوین، در مجموع نتوانست مورد اجرا قرار بگیرد. کارکنان شاروالی‌های رژیم، طبق دستور شاروالی‌های مذکور، از نصب پوسترها و شعارهای تبلیغاتی انتخاباتی بزرگ تکه‌یی و کاغذی کاندیداهای ولسی جرگه رژیم، به دیوارهای ساختمان‌ها و پایه‌های برق در ساحات شهری، جلوگیری می‌کردند. طبعاً این ممانعت، پوسترها و شعارهای بزرگ تکه‌یی و کاغذی مربوط به ۱۳ میزان را نیز در بر گرفت.

اما اجرای این کار به‌طور کلی در مناطق روستایی، به‌شمول ساحات بازارهای کوچک خارج از شهرهای مراکز ولایات، امکان‌پذیر بود زیرا تبلیغات انتخاباتی کاندیداهای ولسی جرگه رژیم، به‌شکل پوسترها و سایر اسناد تبلیغاتی کاغذی، صرفاً ساحات شهری مراکز ولایات را در بر گرفته بود. در خارج از این ساحات امکان نصب پوسترها و شعارهای بزرگ تکه‌یی و کاغذی وجود داشت که متأسفانه مورد عقلت قرار گرفت.

مقدم بر آن، در مناطق روستایی، به‌شمول ساحات بازارهای کوچک خارج از شهرهای مراکز ولایات، پوسترها و سایر اسناد تبلیغاتی کاندیداهای ولسی جرگه رژیم اصلاً وجود نداشت و در آن جاهایی که استثناء وجود داشت در حدی نبود که

خودنمایی کرد، یکی هم‌زمان شدن کارزار تبلیغاتی ما در مورد ۱۳ میزان و کمپاین تبلیغاتی انتخاباتی کاندیداهای ولسی جرگه رژیم پوشالی بود و دیگری کنترل پولیسی شدید ناشی از تشدید درگیری‌های جنگی در بعضی ساحات

در اثر کمپاین تبلیغاتی انتخاباتی کاندیداهای ولسی جرگه رژیم پوشالی، تقریباً در تمامی ساحات شهری تحت کنترل رژیم، اکثر جاهای مناسب برای نصب پوستر، قبل از ۱۳ میزان با اوراق و پوسترهای تبلیغاتی انتخاباتی بزرگ کاندیداهای ولسی جرگه رژیم اشغال شده بود، به نحوی که در بعضی ساحات شهری رفقا ترجیح دادند که از نصب پوستر تبلیغاتی به دیوارها و جاهای دیگر صرف‌نظر کنند و به پخش دست‌به‌دست آن اقدام نمایند.

رفقای دیگری علیرغم مواجه شدن با وضعیت فوق‌الذکر سعی نمودند جاهای مناسبی برای نصب پوستر پیدا کنند. درین مورد مشکلی که خودنمایی کرد این بود که پوسترهای تبلیغاتی حزب در میان تعداد زیادی از پوسترها و نوشته‌های بزرگ تبلیغاتی انتخاباتی کاندیداهای ولسی جرگه رژیم قرار گرفت و حداقل تا حد معینی برجستگی خود را از دست داد. با وجود این مشکل، رنگ سرخ پوستر نسبتاً کوچک حزب، آن را از اوراق و پوسترهای بزرگ تبلیغاتی انتخاباتی کاندیداهای ولسی جرگه رژیم متمایز می‌ساخت و تا حد معینی برجستگی اش را حفظ می‌کرد.

محدودیت دوم فقط از طریق فعال شدن روزافزون سایر منسوبین جنبش و جریان در برگزاری روزهای تاریخی، می‌تواند رفع گردد یا حداقل تخفیف یابد. مثلاً شرکت در برگزاری روزهای تاریخی ۱۳ میزان، ۷ قوس، اول می و غیره می‌تواند- و باید- تیارز دهنده روحیه مبارزاتی متعهدانه تمامی منسوبین جنبش و جریان باشد.

برین مبنا است که ما شرکت فردی و گروپیک تمامی منسوبین جنبش و جریان را در برگزاری روز جان‌باختگان جنبش و جریان در ۷ قوس امسال به عنوان یک گام مبارزاتی مشترک جنبشی و جریانی وسیع پیش‌نهاد می‌نماییم و به نوبه خود حاضریم که مسئولیت‌های خود را در برگزاری از این روز متعهدانه و مشتاقانه بر عهده بگیریم و در عین حال به سایر رفقا و دوستان نیز در پیش‌برد مسئولیت‌های شان یاری رسانیم.

XXXXXXXXXX



پوستره‌های مربوط به ۱۳ میزان برجستگی خود را از دست بدهد.

برعلاوه در مناطق روستایی تا یک هفته بعد از نصب پوستره‌های ۱۳ میزان حتی یک مورد از کنده شدن پوسترها مشاهده نشده است. البته کنده شدن پوسترها در ساحات شهری نیز امسال به ندرت اتفاق افتاده است. حدس قریب به یقین این است که این حرکت ضد دموکراتیک کار آن تسلیم‌شده‌ها و تسلیم‌طلبان قبلاً منسوب به جنبش چپ کشور بوده است که برای نشستن بر مسند وطن‌فروشانه و خاینانه ملی ولسی جرگه رژیم دست‌نشانده کاندید داشته‌اند.

کنترل پولیسی شدید عوامل رژیم در بعضی ساحات که ناشی از تشدید درگیری‌های جنگی درین ساحات بود، قسماً باعث لغو کارزار تبلیغاتی ۱۳ میزان گردید و قسماً دامنه اجرای آن را محدود نمود.

ولی آنچه در اساس باعث محدودیت در برگزاری روز بنیادگذاری جنبش مانونیستی و جریان دموکراتیک نوین در کشور و سایر روزهای تاریخی جنبش و جریان می‌گردد، یکی محدودیت حضور ما در نقاط مختلف یعنی حتی عدم حضور ما در مناطق و ساحات زیادی از کشور و دیگری دامنه به شدت محدود شرکت سایر منسوبین جنبش و جریان در این برگزاری‌ها. محدودیت اول را می‌توان- و باید- از طریق گسترش دامنه حضور مان در مناطق مختلف کشور رفع یا حداقل تخفیف داد. اما

گزارشی از جریان انتخابات پارلمانی رژیم دست‌نشانده

در شهر کابل

ش. - گزارش‌گر شعله جاوید

شنبه: ۲۸ میزان ۱۳۹۷

بلند کابل" و یا شعار "حل مشکلات ترافیکی شهر کابل از اولویت‌های کاری من است" و یا شعار "همبستگی ملی، صلح و امنیت سراسری را فراهم آورد" و غیره که هریک از این شعارهای رنگارنگ بدون در نظر داشت حیطة صلاحیت پارلمان پوشالی رژیم و لایحه وظایف هریک از وکلایی که درین خوان یغما شریک می‌شوند، برای فریب اذهان توده‌ها به کار گرفته می‌شد.

بالاخره پس از یک دور نفس‌گیر مبارزات انتخاباتی میان کاندیدان، و پس از سه سال تأخیر در برگزاری انتخابات پارلمانی، رژیم پوشالی امروز شنبه مورخ ۲۸ میزان ۱۳۹۷ خورشیدی ساعت ۷ صبح با حضور شاه شجاع چهارم (اشرف غنی) و تیم همراهش در لیسه نادریه شهر کابل، انتخابات مضحک نمایشی اش را رسماً آغاز کرد. داکتر عبدالله نیز با انداختن رأی خود در صندوق از مردم خواست تا به پای صندوق‌های رأی بروند.

انتخابات سرکاری رژیم پوشالی در شهر کابل، امروز از چند جهت به چالش مواجه شده بود:

شهر کابل نیز، همانند سایر مناطق شهری و روستایی تحت کنترل اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده، صحنه به اصطلاح مبارزات انتخاباتی کسانی بود که می‌خواستند از نام دموکراسی قلابی اشغال‌گران امپریالیست به نفع خود استفاده نمایند تا در خوان یغمای رژیم دست‌نشانده شریک شوند.

خیل عظیمی از جنایت‌کاران جنگی تسلیم شده "طالبی" و "جهادی"، متنفذین شریر محلی، آخوندهای مرتجع، جنایت‌کاران "خلفی" و "پرچمی"، بروکرات‌ها و تکنوکرات‌های خاین ظاهر شاهی و داود خانی و تسلیم‌شدگان و تسلیم‌طلبان سابقاً چپ شعله‌یی برای ورود به پارلمان مرکزی رژیم دست‌نشانده صف بسته بودند.

در و دیوار جاده‌های کابل در تمام نواحی شهری پر بود از تصاویر متعدد و رنگارنگ با شعارهای فریبنده از قبیل: ساختن "خط ریل میان کابل و نیویارک"، ساختن پل‌های عظیم هوایی میان دو کوه

مکرر تلفنی بالاخره موفق شد رأی خود را در مسجد باقرالعلوم به صندوق ببندازد. وی از تأخیر در بازگشایی مرکز باقرالعلوم و نرسیدن به موقع مواد انتخاباتی به آن مرکز جلو رسانه‌ها انتقاد نمود.

حاجی مجد محقق به مسجد "نور وحدت" منطقه سرکاریز گولایی دواخانه شهر کابل برای رأی‌دهی مراجعه کرد، اما این مرکز به دلیل نرسیدن کارمندان کمیسیون باز نشده بود. به این دلیل وی پس از دو نیم ساعت انتظار در صف رأی‌دهندگان یعنی تا ساعت ۹ و نیم صبح موفق به رأی دادن نشده بود و به این خاطر در مصاحبه تلویزیونی با طلوع ازین وضعیت انتقاد نمود.

به همین ترتیب:

در ساحة دشت برچی تا ساعت 09:30 هیچ مرکز رأی‌دهی باز نشده بود و کارمندان سایت‌های انتخاباتی به مردم می‌گفتند که تا حال مواد اساسی انتخاباتی به دسترس شان قرار نگرفته است.

مرکز رأی‌دهی مسجد احمدی در منطقه رحمان مینه شهر کابل تا ساعت 10 صبح باز نشد.

مرکز رأی‌دهی مسجد سلمان فارسی تا ساعت 10 و نیم صبح بسته بود.

مرکز رأی‌دهی مسجد محمدیه واقع کارته سه تا ساعت 11 صبح به دلیل نبود کارمندان

- 1- تأخیر یا پازنشدن به موقع مراکز رأی‌دهی،
- 2- نرسیدن مواد انتخاباتی به مراکز،
- 3- مشکلات تخنیکي در دستگاه‌های پایومتریک و ناآشنایی کارمندان با این دستگاه‌ها.
- 4- زمان‌گیر بودن یافتن نام رأی‌دهنده در فهرست،
- 5- اشتباه فرستادن فهرست رأی‌دهی یک مرکز به مرکز دیگر،
- 6- اجازه ندادن به ناظران انتخاباتی برای ورود به مراکز رأی‌دهی،
- 7- سرعت فهرست رأی‌دهندگان از مراکز رأی‌دهی،
- 8- انفجارات متعدد در چندین مرکز رأی‌دهی شهر کابل،
- 9- عدم حضور فعال و عدم سهم‌گیری پراشتیاق مردم در این انتخابات،

تأخیر در باز شدن مراکز، نرسیدن مواد انتخاباتی، مشکلات تخنیکي؛ زمان‌گیر بودن پروسه رأی‌دهی، اشتباه فرستادن فهرست رأی‌دهندگان و اجازه ندادن به ناظران:

از شکایات سران رژیم شروع می‌کنیم تا ماهیت مضحک این انتخابات بهتر به تصویر کشیده شود:

سرور دانش معاون دوم ریاست جمهوری رژیم پوشالی پس از 45 دقیقه تماس‌های

در مرکز رأی‌دهی لیسه غلام حیدر خان روند رأی‌دهی تا ساعت 9:00 صبح آغاز نشد و به ناظرین اجازه دخول به محل را نمی‌دادند. زیرا تمام برگه‌ها در این سایت مربوط به کوچی‌ها بوده است و تنها به کوچی‌ها اجازه دخول به مرکز داده می‌شد. ولی تا زمان ختم پروسه رأی‌گیری هیچ کوچی‌ای به این مرکز مراجعه ننمود.

در محلات مردانه و زنانه مرکز رأی‌دهی لیسه سیدالنصری، دستگاه بایومتریک خراب گردید و روند رأی‌دهی متوقف شد.

محلات رأی‌دهی مرکز رأی‌دهی مسجد امام زمان در ناحیه یازدهم مسدود بود و آن عده از رأی‌دهندگان که به این مرکز مراجعه کرده بودند دوباره به خانه‌های خود برگشتند.

در مرکز رأی‌دهی مکتب غفور ندیم تمام برگه‌ها از کوچی‌ها بود و لذا روند رأی‌دهی تا آخر متوقف بود و کسی درین مرکز رأی نداد.

مواد انتخاباتی در مرکز رأی‌دهی مسجد پنج پیران تا ساعت 11 قبل از ظهر نرسید و پس از آن مرکز مذکور مسدود گردید.

در مرکز رأی‌دهی مکتب نمبر 16 قلعه نجارها، محلات رأی‌دهی مسدود بود و به مردم اجازه ورود داده نشد. این سایت پس از ساعت یک بعد از ظهر باز گردید ولی کسی مراجعه نکرد.

انتخاباتی و عدم آمادگی کمیسیون مسدود بود و پس از ساعت 11 که این مرکز باز گردید بی‌نظمی مطلق در آن حاکم بود. به همین دلیل تعداد اندکی از اهالی بدان مراجعه نمودند.

مرکز رأی‌دهی شهرک امید سبز تا ساعت 11 قبل از ظهر مسدود بود.

مرکز رأی‌دهی مسجد عثمان غنی واقع قلعه زمان خان ساعت 11 رسماً تعطیل اعلام گردید.

مرکز رأی‌دهی شهرک محمدیه واقع اخیر دشت برچی تا ساعت 12 و نیم ظهر بسته بود، اما پس از بازگشایی از تعداد 9 مرکز رأی‌دهی یک مرکز آن فعال گردید که این مرکز نیز پس از ساعت یک و نیم بعد از ظهر مسدود گردید.

به مرکز رأی‌دهی مکتب سیدالشهدا واقع دشت برچی از ناحیه 13 کابل مواد اولیه انتخابات تا ساعت یک و نیم بعد از ظهر نرسیده بود.

مرکز رأی‌دهی لیسه عالی شهرک خراسان از مربوطات ناحیه 16 کابل به خاطر این که تا ساعت 3 بعد از ظهر مواد انتخاباتی به این سایت نرسیده بود، تعطیل گردید.

پروسه رأی‌دهی در مرکز رأی‌دهی مسجد جامع نبی اکرم واقع شهرک امید سبز در غرب کابل به دلیل غیابت کارمندان کمیسیون انتخابات اصلاً به راه نیفتاد.

در مرکز رأی‌دهی واصل آباد مردم شکایت داشتند که یک تن از نامزدان پارلمانی این سایت را خریداری نموده است و صبح وقت صندوق‌ها را به نفع خویش پر کرده است. به این خاطر آن عده از افرادی که برای رأی‌دهی مراجعه کرده بودند، دوباره به خانه‌های خود بازگشتند.

در مرکز رأی‌دهی مسجد امام طهاوی دستگاه بایومتریک خراب بود. گرچه ساعت ۱۱ قبل از ظهر اعلام شد که دستگاه دوباره فعال شده، اما پس از نیم ساعت مجدداً خراب گردید و کسی رأی داده نتوانست.

سرقت فهرست رأی‌دهندگان:

مسئول مرکز رأی‌دهی لیسه بی بی عایشه واقع ناحیه دوازدهم شهر کابل اعلام نمود که دلیل بسته بودن این مرکز سرقت فهرست رأی‌دهندگان ازین مرکز می‌باشد. محمد اعظم مسئول این مرکز به رسانه‌ها گفت که افراد ناشناس در عدم موجودیت وی این فهرست را به سرقت برده اند.

در مرکز رأی‌دهی مکتب غلام حیدرخان به دلیل بی‌نظمی پروسه رأی‌دهی ملغی گردید. یک تعداد از رأی‌دهندگان که به محل رفته بودند غرض شکایت از روند جاری انتخابات به مسئول کمیسیون شکایات انتخاباتی درین مکتب مراجعه کردند، اما مسئول کمیسیون شکایات انتخاباتی رژیم از مکتب رفته بود و به دلیل غیابت وی شکایتی ثبت نگردید و مردم دوباره به خانه‌های خود برگشتند.

اعتراضات مردمی:

ساعت یک بعد از ظهر رأی‌دهندگانی که به مرکز رأی‌دهی لیسه سردار محمد داود آمده بودند به دلیل بی‌نظمی، فروش رأی و ایجاد اختلال در وظایف کمیسیون انتخابات، شیشه‌های این لیسه را با سنگ شکستند و در قسمت دروازه ورودی با نیروهای امنیتی وارد درگیری شدند که پس از لحظاتی پولیس آن‌ها را متواری نمود.

در مرکز رأی‌دهی لیسه شهرک وحدت در ناحیه هفدهم به مردم اجازه رأی‌دهی داده نشد و دلیل آن نیز معلوم نگردید. به این خاطر پس از ساعت‌ها انتظار مردم دوباره به خانه‌های خود بازگشتند.

مرکز رأی‌دهی مکتب متوسطه هزاره بغل، پس از ساعت ده صبح به دلیل نامعلوم مسدود گردید.

انفجارات امروز در کابل:

در محل زنانه مرکز رأی‌دهی مکتب متوسطه بی بی حوا روند رأی‌دهی پس از ساعت ۹ و نیم صبح متوقف گردید و دلیل آن عدم آشنائی کارمندان با دستگاه بایومتریک و روند انتخابات قلمداد شد.

1. ساعت 7:30 صبح انفجاری در پل "شینه" از مربوطات حوزه دوازده شهر کابل صورت گرفت که در نتیجه آن عبدالوکیل "نظامی" مدیر پلان و استاد قوماندانی تحصیلات عالی و یک کارمند امنیت رژیم جان باخته و شماری هم زخمی شدند. بر اثر این انفجار، مرکز رأی‌دهی برای یک ساعت مسدود گردید، اما پس از بازگشایی این مرکز مردم از رفتن به پای صندوق‌های رأی درین مرکز خودداری نمودند.
 2. ساعت 09:25 صبح انفجار دیگری در پل محمودخان رخ داد. شاهدان عینی می‌گویند که انفجار ناشی از یک ماین مغناطیسی درین مرکز باعث پراکنده شدن کسانی شد که به مرکز رأی‌دهی مراجعه کرده بودند.
 3. ساعت 9:30 صبح انفجاری در مرکز رأی‌دهی لیسه نسوان احمدشاه بابا در ناحیه دوازدهم شهر کابل رخ داد که تلفاتی در پی نداشت؛ اما از اثر این انفجار مرکز رأی‌دهی برای مدتی مسدود گردید و پس از آن کسی به آن مراجعه نکرد.
 4. ساعت 10:20 صبح انفجار دیگری در مرکز رأی‌دهی مسجد احمدی در قلعه شهاده شهر کابل رخ داد که به گفته شاهدان عینی ناشی از ماین مغناطیسی بود و باعث زخمی شدن یک تن گردید. این مرکز رأی‌دهی پس از انفجار مسدود گردید و پس از بازگشایی مجدد تعداد بسیار اندکی بدان مراجعه کردند.
- به همین ترتیب از ساعت 10 صبح تا ساعت 6 عصر انفجارات متعددی به ترتیب ذیل در مراکز رأی‌دهی صورت گرفت که باعث کشته شدن، زخمی شدن و متواری شدن مردم گردید:
1. انفجار در مرکز رأی‌دهی لیسه مریم،
 2. انفجار در مرکز رأی‌دهی جاده فیض محمد کاتب،
 3. انفجار در مرکز رأی‌دهی مکتب قصبه کارگری،
 4. انفجار در مرکز رأی‌دهی بهارستان،
 5. انفجار در مرکز رأی‌دهی مکتب عبدالهادی داوی در مکروریان،
 6. انفجار در مرکز رأی‌دهی کارته وزیراکبرخان،
 7. انفجار در مرکز رأی‌دهی مکتب خلیل الله فیروزی،

- وزارت صحت عامه رژیم با تایید رویدادهای امنیتی شهر کابل اعلام نمود که :
8. انفجار در مرکز رأی‌دهی پل خواجه بغرا واقع خیرخانه از مربوطات حوزه 15،
 9. انفجار در مرکز رأی‌دهی چهارراهی پنجصد فامیلی،
 10. اصابت یک راکت در بانک ملی که تلفاتی در پی نداشت،
 11. انفجار در مرکز رأی‌دهی شهرک وحدت حوزه 17،
 12. انفجار در مرکز رأی‌دهی بلاک 14 واقع ارزان قیمت از مربوطات حوزه 12،
 13. انفجار در مرکز رأی‌دهی مکروریان 3 - حوزه 9،
 14. انفجار در مرکز رأی‌دهی لیسه نادریه - کارته پروان - حوزه 4،
 15. انفجار در مرکز رأی‌دهی نوآباد - حوزه 10،
 16. انفجار در مرکز رأی‌دهی قلعه نومان خان - حوزه 16،
 17. انفجار در مرکز رأی‌دهی چهار قلعه چهار دهی - حوزه 6،
 18. انفجار در مرکز رأی‌دهی سرمینه - حوزه 15،
 19. انفجار در مرکز رأی‌دهی لب جر واقع ناحیه 11،
 20. انفجار در مرکز رأی‌دهی سر کوتل خیرخانه.
- اما شاهدان عینی رقم کشته‌ها و زخمیان ناشی از انفجارات متعدد مراکز رأی‌دهی شهر کابل را بیش‌تر از آن دانسته و این ارقام را یک نوع سانسور مطبوعات به حساب می‌آورند.
- در پایان روز، کمیسیون انتخابات رژیم پوشالی، فردا را برای ادامه پروسه رأی‌دهی تمدید نموده و اعلام نمود که به دلیل مشکلات فنی و امنیتی 401 مرکز رأی‌دهی در 14 ولایت باز نشده و به این خاطر روز یک‌شنبه پروسه انتخابات درین ولایات و درین مراکز از سر گرفته خواهد شد.
- اما برخلاف گفته‌های مسنول کمیسیون انتخابات رژیم، کمیسیون به اصطلاح مستقل حقوق بشر افغانستان اعلام نمود که: «صرفاً بحث 401 مرکز رأی‌دهی نیست بلکه باید به صراحت گفت که بیش از 1000 مرکز رأی‌دهی مسدود بوده است.» این تناقض صحبت‌ها میان این دو کمیسیون آشفتگی عمیق و وسیع رژیم پوشالی را برجسته‌تر می‌سازد.

روند ثبت نام و جریان انتخابات ولسی جرگه رژیم دست‌نشانده در حوزه غرب و ولایت هرات

"س." - گزارش‌گر شعله جاوید:

آستین بالا زده بودند تا بتوانند با شعارهای میان تهی و عوام فریبانه در پارلمان رژیم خود فروخته قبول شوند.

شنبه و یکشنبه - ۲۸ و ۲۹ میزان ۱۳۹۷

کاندیدان در "کمپاین‌های انتخاباتی" شان به‌گونه‌های مختلف از قبیل چسباندن عکس‌های متنوع در اکثر نواحی شهر و بالا کردن لوحه‌های بزرگ در بلند منزل‌ها و جاده‌های عمومی، استفاده از رسانه‌های صوتی، تصویری، عراده‌جات پوشانده از عکس‌های کاندیدان و مجهز با بلندگوها، سایت‌های اجتماعی (فیسبوک، تلگرام، اینستاگرام، تویت)، محافل پر زرق و برق و با مصارف بالا و ... برای خود تبلیغ کردند.

رای‌گیری روز شنبه - ۲۸ میزان ۱۳۹۷، به اشتراک ۱۶۱ کاندید انتخابات پارلمانی رژیم پوشالی و با نمایشات مضحک آنان برای راه یافتن به پارلمان فرمایشی، دست‌نشانده و خود فروخته رژیم، بعد از ۳ سال تأخیر شروع شد و قرار بود در همین یک روز به پایان برسد. اما به صورت تقلب‌کارانه روز یکشنبه را نیز در بر گرفت و دلیل این تقلب - که طبق معیارهای خود رژیم پوشالی غیر قانونی بود - مسدود بودن تعداد قابل توجهی از مراکز انتخاباتی

سرانجام انتخابات میهن فروشانه و مضحک رژیم، که با سرمایه‌گذاری بیحد و وافی از سوی امپریالیست‌های امریکایی و متحدینش و رژیم پوشالی برنامه ریزی شده بود، رسماً روز شنبه ۲۸ میزان سال جاری ساعت ۷ صبح شروع شد. اشرف غنی میهن فروش و دست‌نشانده اربابان غرب (شاه‌شجاع چهارم) و عبدالله عبدالله رئیس اجرائیه سمبولیک و دست‌نشانده امپریالیست‌های امریکایی و متحدینش،

در روز شنبه و یا مسدود بودن چندین ساعته آن‌ها در روز مذکور، به علت غیابت کارکنان و مسنولین انتخابات در مراکز انتخاباتی مربوطه شان، بود.

هرات درین چند وقت، میدان "مبارزات انتخاباتی" شده بود. هر یک از کاندیدان پارلمان رژیم پوشالی به خاطر منافع شخصی خود

استیکر زدن تذکره های خود شده بودند. ولی در زمان رأی‌دادن، به دلیل مخالفت با اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی از شرکت در "انتخابات" پاپس‌کشیدند.

مقامات بلندپایه دولت در ولایت هرات، امنیت انتخابات شهر هرات و ولسوالی‌های ولایت را تضمین نموده بودند ولی با آن هم حادثات و انفجارات زیادی در ولسوالی‌ها و اطراف شهر اتفاق افتاد که اخبار آن شدیداً توسط رژیم سانسور گردید و رسانه‌ها نتوانستند به پخش آن اقدام نمایند.

به‌صورت فشرده اتفاقات رخ داده در جریان رأی‌دهی در انتخابات مضحک رژیم دست‌نشانده قرار ذیل بوده است:

طالبان در ولسوالی‌های کشک کهنه، رباط سنگی، کهسان، کرخ، چشت، پشتون زرغون، شیندند، غوریان، انجیل و گذره عملیات مسلحانه داشتند که ۱۴ کشته و بیش از ۱۰۰ زخمی را به همراه داشت. در ولسوالی پشتکوه (یکی از ولسوالی‌های پنجگانه شیندند سابق) اصلاً هیچ مرکز رأی‌دهی باز نشده بود.

در غوریان، اشتباهاً اوراق انتخاباتی از ولسوالی‌های دیگر انتقال داده شده بود که باعث بسته بودن مراکز انتخاباتی تا دیر زمان گردید.

پنج مرکز رأی‌دهی در کشک رباط سنگی اصلاً باز نشده بود. در اثر حمله طالبان مراکز برجنگ، چهاردره، یکه توت، یکه

رأی‌دهی را افتتاح کردند. جریان رأی‌دهی در یک تعداد از مراکز انتخاباتی ولایت هرات تا ظهر روز یکشنبه نیز دوام نمود.

در تمام حوزه غرب افغانستان یک‌هزار و یکصدوهجده (۱۱۱۸) مرکز رأی‌دهی موجود بود، که پنجصد و هفتادوسه (۵۷۳) مرکز آن به دلیل "بی‌امنیتی" به‌رویی رأی‌دهندگان مسدود گشت. در روند ثبت نام و جریان انتخابات امسال به‌وضوح دیده می‌شد که مناطق بسیاری از حوزه غرب و مشخصاً ولایت هرات تحت تسلط رژیم دست‌نشانده قرار نداشت. مراکز رأی‌دهی که به‌دلیل چالش‌های امنیتی مسدود گشته بود نسبت به قبل خیلی زیادتر به چشم می‌خورد. در هرات یکصدوشصت و دو (۱۶۲) مرکز رأی‌دهی از مجموع ۴۶۲ مرکز رأی‌دهی به‌رویی رأی‌دهندگان، مسدود گشته بود.

انتخابات پارلمانی رژیم در هرات، امسال با بی‌میلی و کم‌توجهی زیادی از سوی مردم روبرو شد. طبق معلوماتی که کمیسیون انتخابات رژیم ارانه داد، در حدود پنجصد و پنجاه هزار (۵۵۰۰۰۰ تن) تذکره هراتیان را استیکر زده بودند. ولی طبق نظاره عینی، گزارشات قرار گرفته در دسترس و گفته‌های ناظرین انتخابات، در حدود دوصدهزار (۲۰۰۰۰۰) نفر از نفوس چند میلیونی هرات در انتخابات شرکت داشتند. این در حالی بود که بسیاری از مردم مخصوصاً کارمندان ادارات دولتی، شفاخانه‌ها، مکاتب و پوهنتون‌ها مجبور به

این انتخابات در حقیقت امر یک حقۀ بزرگ امپریالیست‌های امریکایی و متحدین‌شان و رژیم دست‌نشانده می‌باشد. آن‌ها برای تثبیت حاکمیت و قدرت خود چنین نمایشاتی را به‌راه می‌اندازند تا به‌صورت نیرنگ‌بازانه و عوام‌فریبانه به مردم نشان دهند که گویا افغانستان یک کشور تحت اشغال امپریالیستی نیست و حاکمیت دست‌نشانده و پوشالی در آن، یک حاکمیت مستقل و دارای دموکراسی است. آن‌ها به‌خاطر منافع امپریالیستی، وطن‌فروشانه و ارتجاعی‌شان یک چنین نمایشات فریبنده را علیه توده‌ها به‌راه می‌اندازند.

در نتیجه باید گفت که: اگر چنین انتخاباتی ده‌ها بار دیگر هم به راه افتد مشروعیت قانونی نداشته و علیه مردم رنج‌دیده سرزمین ما و به نفع امپریالیست‌های امریکایی و رژیم دست‌نشانده و جیره‌خواران‌شان می‌باشد.

پس نباید فریب این اشغال‌گران و دست‌نشانگان و دلال‌شان را خورد. این انتخابات نشان داد که برای اکثریت بزرگی از مردمان کشور، چهره حقیقی اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده روشن گشته است.

مردم شریف افغانستان باید بدانند که یگانه راه نجات و خلاصی از این همه بدبختی‌ها فقط و فقط یک مقاومت وسیع و همه‌جانبه ملی مردمی و انقلابی علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی، بر محور تدارک برای برپایی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی و پیش‌برد آن است.

XXXXXXXX

XXXXXX

دوکان، و قنات و کیل نیز مسدود شده بودند. دو غرفه از شش غرفه سایت بازار رباط سنگی از ساعت دوازده شروع به کار کرد که بعد از لحظاتی یک غرفه آن با مشکل خرابی وسیله بیومتریکی و غرفه دیگرش با تمام شدن اوراق انتخاباتی روبرو شد و اکثر مردم رباط سنگی به‌دلیل بروز این مشکلات از دادن رأی‌دادن بازماندند.

تقلبات وسیع و فراگیری در ولسوالی‌های شیندند و اوبه ولایت هرات صورت گرفته بود. خریدن رأی‌ها و موظف کردن ناظرین و کارمندان زیربط مسوول مراکز رأی‌دهی به‌دلیل منفعت و حمایت از فرد مخصوص تعیین شده برای مواد انتخاباتی، شامل بخشی از دخل‌پازی و تقلب‌گری‌های کاندیدان ولسوالی‌ها زیربط می‌شد.

نامنظم بودن انتخابات فرمایشی و نمایشی مضحک امسال، بی‌اعتباری رژیم دست‌نشانده و بی‌اعتمادی نسبت به آن را نزد مردم چندبرابر نمود. اعتراف به بی‌بندوباری و عدم نظم و دسپلین و انضباط در انتخابات توسط مسنولین انتخاباتی، مقامات بلندپایه دولت و حتی اشرف غنی رئیس‌جمهور رژیم دست‌نشانده، عبدالله عبدالله رئیس‌سمبولیک اجراییه، معاون دوم ریاست جمهوری، رئیس شورای عالی صلح، رئیس کمیسیون مستقل انتخاباتی، کاندیدان مجلس و... نمایشات مضحک انتخاباتی را بیش‌تر از پیش فرمایشی‌تر نشان داد.

برای مردم رنج‌دیده، داغ‌دیده، ستم‌دیده و به‌خاک و خون کشیده شده افغانستان، این چنین انتخاباتی جز درد و رنج و ستم چیز دیگری در بر نخواهد داشت.

جنگ پنج شبانه روزه طالبان در شهر غزنی
یک "خامبازی"، "خاماندازی" و معامله‌گری
عاقبت نیندیشانه

۲۹

چند یادداشت ضروری بعدی مرتبط با گزارش
جنگ شهر غزنی

۵۹

گزارشی از جریان انتخابات پارلمانی
رژیم دست‌نشانده در شهر کابل

۶۸

روند ثبت نام و جریان انتخابات ولسی جرگه
رژیم دست‌نشانده در حوزه غرب و ولایت هرات

۷۳

وبسایت حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

WWW.SHOLAJAWID.ORG

ایمیل آدرس شعله جاوید:

sholajawid2@hotmail.com

فیسبوک شعله جاوید:

<http://www.facebook.com/896077590481875>

قیمت بیرون از کشور: ۲ دالر

قیمت داخل کشور: ۳۰ افغانی